ی بکه بالا نبود

کتاب

عتبة الکتبه

مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر

بقلم

مؤیّد الدّوله منتجب الدّین بدیع اتابک الجوینی

بتصحیح و اهتمام

علّامهٔ فقید

محمّد قزوینی

و

عبّاس اقبال

اوّل مرداد ۱۳۲۹ شمسی

شرکت سهامی چاپ

کتاب
عتبة الکتبه

مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر

بقلم

مؤیّد الدّوله منتجب الدّین بدیع اتابک الجوینی

بتصحیح و اهتمام

علّامهٔ فقید

محمّد قزوینی

و

عبّاس اقبال

اوّل مرداد ۱۳۲۹ شمسی

شرکت سهامی چاپ

عتبة الکتبة

و آن عبارتست از مجموعهٔ منشئات منتجب الدین بدیع اتابك الجوینی منشی سلطان سنجر سلجوقی و رئیس دیوان رسائل او.

شرح حال منتجب الدین مذکور در لباب الألباب عوفی جلد اول صفحات ۷۸ تا ۸۰ و فصلی راجع باو و رشید وطواط در تاریخ جهانگشای جوینی جلد دوم ص ۹ - ۱۰ و در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۹۰ - ۹۱ و فصلی راجع بهمین کتاب حاضر یعنی عتبة الکتبة در اوائل مرزبان نامه ص ۲-۳ مسطور است.

منشئات منتجب الدین بدیع اتابك صاحب ترجمه مدتها در ممالك فارسی زبان سرمشق انشا و فصاحت بوده است، عوفی در لباب الألباب درحق او گوید: «دبیران عصر و افاضل دهر انصاف داده‌اند که در میدان بلاغت سواری شهم تر از بدیع اتابك جولان نکرده است ویکران سبقت را در موکب نظم ونثر مثل او بر روی مدعیان کس نتاخته»، و سعدالدین وراوینی مصلح مرزبان نامهٔ کنونی در مقدمهٔ آن کتاب در ضمن تعداد کتب مهمهٔ نثر که در عصر او بحسن انشاء و سیاقت مهذب و عبارت مستعذب معروف بوده است ازجمله همین کتاب حاضر را شمرده گوید: «وازقبیل رسائل مجموعی از مکاتبات منتجب بدیعی که ببدایع و روایع کلمات و نکات مشحون است لطف از متانت در آویخته و جزالت با سلاست آمیخته و آنرا عتبهٔ کتبه نام کرده، کتاب محقق آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و بمراقی غایاتش نرسیده و گروهی آنرا خود غنیه خوانده که مغنی شیوه ایست از طلب غوانی افکار دبیرانه»

نام صاحب ترجمه چنانکه صریحاً و مکرراً در تضاعیف این مجموعه آمده است علی بن احمد الکاتب است (ص ۳۱، ۶۸، ۱۴۸، ۱۶۶) ولقب اسلامی او چنانکه صریح صفحات

۱- این مقدمه را مرحوم علامهٔ قزوینی رحمة الله علیه پس از عکس برداری عتبة الکتبة بر آن نوشته و آنچه مراجعه بصفحات کتاب داده‌اند مقصود ایشان صفحات مجموعه عکسی بوده است، نگارنده بپاس احترام آن مرحوم این مقدمه را عیناً بدون هیچگونه تصرفی (جز در تطبیق صفحات مجموعه با متن چاپی) در اینجا نقل می نماید و از خداوند مسألت میکند که روح آن مرحوم را غریق رحمت گرداند.

۳۱ ، ۶۸ ، ۶۹ ، نیز صریح جهانگشا ج ۲ ص ۹ ولباب الألباب ج ۱ ص ۷۸ است منتجب‌الدین است و لقب دولتی او در یک موضع ازین کتاب (ص ۳۱) مؤیدالدوله و در موضع دیگر مؤیدالملک یمین‌الدوله مسطور است (ص ۶۸) و اگر نسخه در یکی از دو موضع مذکور غلط نباشد لابد حمل براین باید نمود که وی هر دو لقب مؤیدالملک و مؤیدالدوله را بتعاقب در ازمنهٔ مختلفه دارا بوده است چنانکه نظیر آن در هر عصر و زمان دیده میشود ، بنابراین آنچه در عنوان صفحهٔ اول از نسخهٔ ناظره بخطی دیگر غیر خط کاتب اصلی نوشته شده «منتجب‌الملک» بلا شک سهو ناسخ و تلفیقی است از دو لقب اسلامی و دولتی او «منتجب‌الدین مؤیدالملک» که از آن «منتجب‌الملک» ساخته شده‌ست و همچنین آنچه در عنوان یکی ازمکاتیب صاحب ترجمه درفهرست نسخ‌فارسی مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه درپطرزبورغ تألیف ویکتوررزن [۱] صفحهٔ ۱۵۶ مسطور است که : «مثال عن الدرکاه الأعلی السلطانی الی وزیر دارالخلافة من انشاء مؤیدالدین منتجب‌الملک بتاریخ رمضان سنة سبع و عشرین و خمسمایة» بلا شبهه تحریفی است از «مؤیدالملک منتجب‌الدین» با تقدیم و تأخیر دو مضاف الیه .

یکی از اجداد صاحب ترجمه بتصریح خوداو دبیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بود است (ص ۲) و وی خود خال جد علاءالدین عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشا بوده چنانکه مؤرخ مزبور درجلد ص۹ از آن کتاب بدین فقره تصریح نموده است بهمین مناسبت یعنی مناسبت اینکه خانوادهٔ صاحب جهانگشا و آبا و اجداد او همه جوینی بوده‌اند من شکی ندارم که کلمهٔ «الخوئی» در لباب الألباب ج ۱ ص ۷۸ در نسبت صاحب ترجمه تصحیف «الجوینی» است بدون هیچ شبهه. منتجب‌الدین بدیع مذکور معاصر رشید وطواط وانوری شاعر بوده است و هموست که از رشید وطواط در نزد سلطان سنجر در آن حکایت بس معروف شفاعت نمود

---

۱ ـ رجوع کنید بما بعد صفحهٔ ۱۸ (منظور صفحه ۱۸ از همین مقدمه است بر مجموعه عکسی عتبة الکتبه یعنی صفحهٔ «ط» از مقدمهٔ کتب حاضر).

تا سلطان از سر خون او درگذشت ، و اجمال این حکایت برای کسانی که دسترس بمظان ذکر آن شاید نداشته باشند از قرار ذیل است :

در سنهٔ ٥٤٢ سلطان سنجر بقصد محاربه با اتسز خوارزمشاه بجانب خوارزم لشکرکشید و ابتدا قصبهٔ هزار اسب را مدت دو ماه محاصره نمود ، انوری در این سفر درخدمت سلطان سنجر بود این دوبیت را برتیری نوشت و درهزار اسب انداخت :

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست ‌ ‌ ‌ وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر ‌ ‌ ‌ فردا خوارزم وصد هزار اسب تراست

رشید وطواط در هزار اسب بود در جواب این بیت را بر تیری نوشت و بینداخت :

گرخصم تو ای شاه شود رستم گرد ‌ ‌ ‌ یك خر ز هزار اسب نتواند برد

و سابقاً نیز رشید وطواط درموقع جلوس اتسز قصیده‌ای گفته بود که مطلعش اینست :

چون ملك اتسز بتخت ملك برآمد ‌ ‌ ‌ دولت سلجوق و آل او بسر آمد

سلطان سنجر بسبب این ابیات و امثال آن از رشید وطواط عظیم در خشم بود و سوگند خورده که چون او را باز یابند هفت عضو او را از یکدیگرجدا کنند ، چون بعد ازمشقت بسیار هزار اسب بگرفت در طلب او مبالغت کرد ومنادی برمنادی فرمود ، وطواط هرشب بآشیانهٔ وهر روز بوادئی پناه بردی و در خفیه بارکان دولت سنجری توسل جستی ، هیچ کدام از ایشان بسبب مشاهدهٔ غضب سلطان بتکفل مصلحت او زبان نمیدادند تا بالأخره بحکم جنسیت پناه بمنتجب‌الدین بدیع صاحب ترجمه برد ، منتجب‌الدین منصب دیوان انشا بامنادمت جمع داشت و هرروز وقت ادای نماز بامداد پیشتر از ارکان دیوان بحضور رفتی و سلطان در اسرار ملك با او مشورت کردی روزی در اثناء صحبت بتدریج سخن بذکر رشید وطواط رسید منتجب‌الدین برخاست و سلطان را گفت بنده را یك التماس است اگرمبذول افتد ، سلطان باسعاف آن وعده

فرمود ، منتجب‌الدین گفت وطواط مرغکی ضعیف باشد۱ وطاقت آن نداشته که اورا بهفت پاره کنند اگر فرمان شود او را بدو پاره کنند سلطان بخندید و جان وطواط ببخشید۲ .

از قراریکه قاضی احمد غفاری در نگارستان ذکر کرده قصیدهٔ انوری که مطلعش اینست :

ای برسر کتاب ترا منصب شاهی — منشی فلك داده برین قول گواهی

در مدح همین منتجب‌الدین بدیع صاحب ترجمه است و اگرچه درین قصیدهٔ انوری نام ممدوح مذکور نیست ولی قاضی احمد غفاری بعید است که بی اساس چنین مطلبی را ذکر کرده باشد ولابد آنرا از روی مأخذی قدیمی نقل نموده است ۳ .

منتجب‌الدین مذکور خود نیز صاحب طبع شعر بوده و در اثناء این مجموعه گاهگاه بمناسبت مقام بعضی از اشعار عربی یا فارسی خود را درج نموده است وعوفی نیز در لباب‌الألباب بعضی قطعات ازاو که یکی از آنها را خود شفاهاً از پسر صاحب ترجمه سعدالدین مسعود بن المنتجب شنیده بوده ذکر کرده است .

تاریخ تولد و وفات منتجب‌الدین بدیع هیچکدام معلوم نیست چیزی که محقق است یکی آنست که وی در سنهٔ ۵۱۶ بقصد آموختن صناعت دبیری بدارالملك مرو آمده بوده است (ص ۲) .

پس معلوم میشود که این سنه یکی از سنوات اوایل جوانی مؤلف بوده است

---

۱ ــ اشاره است باصل معنی وطواط که بعربی بمعنی پرستو یاخفاش است باختلاف اقوال. (رجوع کنید بتاج‌العروس در مادهٔ وط وط) ، واز قرار مذکور رشید وطواط را بدان سبب بدین لقب باز میخوانده‌اند که بغایت صغیرالجثه و ضعیف اندام بوده است رجوع کنید بتذکرهٔ دولتشاه ص ۸۷

۲ ــ تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۹ ــ ۱۰ و تذکرهٔ دولتشاه ص۹۰ــ۹۱.

۳ ــ تمام این فقره راجع بانوری و منتجب الدین که از نگارستان نقل شده منقول است از مکتوبی که دوست فاضل ومحقق من آقای میرزا عباس‌خان اقبال آشتیانی ازطهران دربن‌خصوص بمن مرقوم داشته اند ومن خود فعلاً دسترسی بنگارستان قاضی احمد غفاری ندارم .

و دیگر آنکه تألیف دیباچهٔ این مجموعه در حیات سلطان سنجر یعنی قبل از سنهٔ ۵۵۲ که سال وفات سلطان مزبور است انجام یافته چنانکه از جمل دعائیهٔ « خلدالله ملکه » و « اعلاه‌الله » که مکرّر در اثناء دیباچه در حق وی استعمال می نماید واضح میشود (ص ۲ ، ٤ ، ٥) .

ودیگر آنکه جمع و ترتیب این مجموعه بفرمان کسی بوده است که مؤلف از او به « خداوند صاحب عالم عادل کبیر ناصرالدین ملك الوزراء » تعبیر میکند (ص٥) و این شخص بدون هیچ شك و شبهه هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخرالملك المظفر بن نظام‌الملك طوسی معروف که درجمادی‌الأولی سنهٔ ۵۲۸ بوزارت سلطان سنجر منتصب گردید و مدت بیست سال وکسری تا آخر عمرخود در آن وظیفه باقی بود و در ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۵٤۸ بعد از ظهور فتنهٔ غز وفات نمود ۱ ، پس بالضروره ترتیب وتدوین مجموعهٔ حاضره مابین‌سنوات ۵۲۸-۵٤۸ واقع خواهد بود یعنی در دورهٔ وزارت ابوالفتح ناصرالدین مذکور ودرحیات سلطان سنجر
ودر حقیقت اغلب مکاتیب و امثله و مناشیر ومخصوصاً مراسلات رسمی ودولتی که درین مجموعه مندرج است چنانکه از وقایعی که بدانها اشاره میکند معلوم میشود و بعضی از آنها نیز صریحاً تاریخ دارد عمده در حیات سلطان سنجر واز دیوان انشاء همان سلطان صادر شده است ، ولی معذلك کله بعضی مکاتیب دیگر نیز در این کتاب یافت‌میشود که تاریخ انشاء آنهابطورقطع ویقین بعد از وفات سلطان مزبور یعنی بعد از سنهٔ ۵۵۲ است ، از جمله دو مکتوب مندرجه در صفحات ۱۲٥-۱۲۷ و ۱۲۹-۱۳۰ که این هر دو مکتوب راجع است بوقایع عهد سلطنت رکن‌الدین محمود خان بن محمد خان۲ خواهر زادهٔ سلطان سنجر که بعداز وفات سلطان در آن هرج ومرج عام

۱ — رجوع کنید بتاریخ السلجوقیه لعمادالدین الکاتب ص۲۷۰ - ۲۷۱ وابن‌الأثیر در حوادث سنهٔ ۵٤۸ ، و راحة‌الصدور راوندی ص۱٦۷ ، وابن ابوالفتح ناصرالدین طاهر از ممدوحین معروف انوری است وبسیاری از قصاید غراء وی درمدح اوست .

۲ — ابن محمد خان که پدر رکن‌الدین محمود خان است ازملوك خانیهٔ ماوراءالنهر بوده است (٤۹٥-٥۲٤) ودر سنهٔ ٥۲٤ بتفصیلی که در کتب تواریخ مسطور است بدست

بقیه درصفحهٔ بعد

فتنهٔ غز چند سالی در خراسان و آن نواحی بین اقبال و ادبار سلطنتی متزلزل نمود و درحدود سنهٔ ٥٥٧ درحبس مؤید آی ابه وفات یافت ودر هردو مکتوب مزبور نام این رکن‌الدین برده شده است و درمکتوب اول صریحاً واضحاً اشاره بوفات سلطان سنجر نیز شده است پس معلوم میشود اولاً که مؤلف مدتی بعد از وفات مخدوم خود سلطان سنجر در حیات بوده است و ثانیاً آنکه پس از جمع و ترتیب ابتدائی این مجموعه در عهد وزیر سابق‌الذکر (یعنی ابوالفتح ناصرالدین طاهر) باز بعد ها مؤلف زیاداتی و الحاقاتی بر آن علاوه نموده بوده است .

در هرصورت این مجموعه چنانکه ملاحظه می‌شود یادگار بسیار نفیسی است از انشاء نثر فارسی در ادارات دولتی سلاجقه در اوایل و اواسط قرن ششم هجری[1]

☆ سنجر گرفتار گردید ودرمقدمهٔ همین کتاب‌حاضرص ٤ نیز مؤلف اشاره بدین‌واقعه‌نموده است واین محمد خان را در کتب تواریخ باختلاف گاه محمد بغراخان وگاه ارسلان خان محمد نیز نوشته‌اند وپسر محمدخان مذکور رکن‌الدین محمودخان (که محمودخاقان نیز گاه نویسند) چنانکه در متن گفتیم خواهرزاده وجانشین سلطان سنجر بود وبعد ازوفات سنجر سپاه خراسان او را بسلطنت شناختند

برای تفصیل احوال او رجوع شود بتاریخ ابن‌الأثیر طبع مصر سنهٔ ١٣٠١ ج ١١ ص ٨٢ ، ١٠٠ ، ١٠٣ ، ١٠٥ ، ١١٧ ، ١٢٢ ، و بتاریخ جهانگشای جوینی جلد ٢ ص ١٢ – ١٦ ، – و رکن‌الدین محمودخان مذکور پسری نیزداشته موسوم بجلال‌الدین محمد که طوایف غز درحیات پدرش اندک‌زمانی اورا بسلطنت برداشتند وسپس بازبمتابعت پدرش رجوع نمودند ووی نیز مانندپدرش درحبس مؤیدآی‌ابه وفات یافت درحدود سنهٔ ٥٥٧ ، رجوع کنید بابن‌الأثیر ج ١١ ص ١٠٤ ، ١٠٥ ، ١٢٢ .

١ – چنانکه منشئات فارسی رشید وطواط و منشئات خلف او بهاءالدین محمد بغدادی دو نمونهٔ بسیار گرانبهائی هستند از انشاء نثر فارسی در ادارات دولتی خوارزمشاهیان در اواسط و اواخر قرن ششم هجری ، قسمتی از منشئات فارسی رشید وطواط درضمن مجموعهٔ در کتابخانهٔ موزهٔ آسیائی در لنین گراد (که سابقاً متعلق بمؤسسهٔ السنهٔ شرقیهٔ آن‌شهر بود) موجوداست ودونسخهٔ کامل نیزازمنشئات بهاءالدین بغدادی مذکور یکی در کتابخانهٔ ملی‌پاریس و دیگری در کتابخانهٔ دارالعلوم لیدن (هلاند)محفوظ است واز این هرسه مجموعه ازهر کدام دو سه‌دوره عکس کامل‌حسب‌الأمر وزارت‌جلیلهٔ‌معارف و باهتمام راقم این سطور تهیه شده وبدین طریق با این عتبة الکتبهٔ حاضر فعلاً عمدهٔ منشئات‌مشهورعهدسلاجقه وخوارزمشاهیه بحمدالله‌تعالی بدست‌آمده ودرطهران دردسترس فضلا نهاده شده است .

و علاوه براین از حیث نظر تاریخی و معلومات کثیرهٔ متنوعه که در بارهٔ بسیاری از امرا و ولاة و رجال دولت و علما و فقها و مشاهیر عهد سنجری از آن استفاده میشود با ملاحظهٔ اینکه هیچ تاریخی از معاصرین سلطان سنجر جز تاریخ سلجوقیهٔ عماد کاتب اصفهانی و مجمل التواریخ مجهول المصنف که هردو نیز درخصوص تاریخ سلطان مزبور درغایت اختصاراند بدست نیست این مجموعهٔ منشئات در اقصی درجهٔ اهمیت واعتبار است .

اما نام کتاب حاضر بهمین صورت یعنی عتبة الکتبة (بفتح عین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیة و باء موحدة ودر آخر تاء تأنیث وسپس الکتبه جمع کاتب) در کمال وضوح با تمام نقاط و حرکات در ص ٥ از کتاب حاضر مسطور است و عین عبارت مؤلف اینست : « و این مجموعه را عتبة الکتبة نام نهاده شد بامید آنکه دانندگان این صناعت وشناسندگان این بضاعت تأمل در آن بنظر عنایت وشفقت فرمایند و اصلاح فاسد وتقویم مایل و تبدیل لفظی سقیم بدیگری مستقیم سلیم واجب دارند تا از ثواب جزیل خالی نمانند » و همچنین در جمیع نسخ مرزبان نامه این نام بعینه بهمین هیئت منتهی با اسقاط الف ولام از جزء دوم آن یعنی عتبهٔ کتبه مسطور است و ما عین عبارت آن کتاب را سابقاً درابتدای مقدمه نقل کردیم و اصلاً این عبارت مرزبان نامه بلافاصله بعد از ذکر نام کتاب که : « کتاب محقق آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و بمراقی غایاتش نرسیده » صریح است که صاحب مرزبان نامه این کلمه را عتبه بلفظ عتبهٔ بمعنی درگاه میخوانده است ولی نه وجه تسمیهٔ کتاب باین اسم و نه وجه تعلیل مؤلف آنرا بجملهٔ « بامید آنکه دانندگان این صناعت الخ » هیچکدام درست روشن نیست و شاید مقصود نوعی از تواضع و فروتنی بوده است یعنی که این مجموعهٔ بمنزلهٔ آستانه ایست مر دبیران را که همه بر آن پای می نهند و میگذرند، یا آنکه شاید مراد از عتبة در این ترکیب پله و درجه و پایه است چه یکی از معانی عتبه همین است یعنی پایهٔ چوبین یا مطلق پله و درجه که بدان ازپستی ببلندی برشوند پس شاید غرض این بوده است که این مجموعهٔ منشئات بمنزلهٔ مراقی ودرجاتی است مر طالبان صنعت انشارا که بواسطهٔ ممارست ومزاولت آن متدرجاً از فروترین پایهٔ آن صناعت ببالاترین درجات آن ارتقا خواهند جست .

وعلی ای حال درمعنی عتبه هرگونه توجیهی شود درلفظ آن که بهمین املای مذکور است استناداً بنسخهٔ حاضره که نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح مضبوطی است گویا هیچ جای شکی نباشد وغنیة‌الکتبه باغین معجمه و نون و یاء مثناة تحتانیه چنانکه صاحب مرزبان نامه در یکی ازدو روایت خود احتمال داده است گویا بکلی بی اساس باشد بخصوص که این تسمیه با تعلیل سابق‌الذکر مؤلف «بامید آنکه دانندگان این صناعت الخ» هیچ نمیسازد.

در لباب‌الألباب عوفی ج ۱ ص ۷۸ کتابی بنام «عبرات‌الکتبه» بصاحب ترجمه نسبت داده شده است که بعقیدهٔ این ضعیف بلاشبهه تصحیف همین «عتبة‌الکتبة» ما نحن فیه باید باشد نه کتاب دیگر مستقلی از تألیفات مؤلف بقرینهٔ آنکه نام کتاب حاضر که تألیف عمده ومهم اوست بنابرین هیچ در آنجا مذکور نخواهد بود وانگهی ترکیب «عبرات‌الکتبه» بنظر بکلی عاری از معنی میآید وهیچ وجه مناسبتی برای آن در تسمیهٔ هیچ کتابی تصور نمیتوان کرد ظاهراً.

تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد ذکری از این کتاب حاضر یعنی عتبة‌الکتبه جز در این سه موضع:

یکی در مرزبان نامه و دیگر در لباب‌الألباب (بصورت «عبرات‌الکتبه» چنانکه گذشت) و سوم در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ خدیوی در مصر در هیچ موضع دیگری مطلقاً و اصلاً نیامده است نه در کشف الظنون حاجی خلیفه ونه در هیچ فهرستی از فهارس کتابخانه های عمومی وخصوصی اروپا و ترکیه و هندوستان وغیرها که فهرستهای منظم و مرتب از آنها بدست است و رجوع بدانها برای همه‌کس ممکن، و نه هیچکس از مستشرقین را دیده یا شنیده‌ام کـه در هیچ مقالهٔ یا کتابی بوجهٍ من‌الوجوه نامی از این کتاب برده باشند یا اشارهٔ و تلویحی بدان نموده وگویا این کتاب نفیس از همان یکی دو قرن بعد از عهد مؤلف (و ظاهراً از خروج مغول ببعد و در اثر همان طامهٔ کبری و داهیهٔ دهیا) در نزد جمهور ناس مجهول و از انظار عامهٔ فضلا محجوب مانده بوده است ومنحصر بفرد بودن نسخهٔ حاضرهٔ آن خود قرینهٔ

واضحی است براین فقره که در ازمنهٔ متأخره کمتر کسی از وجود این مجموعه اطلاع داشته و بنقل واستنساخ آن پرداخته است.

راقم سطور ابتدا فقط بواسطهٔ ذکر این کتاب در مرزبان نامه ولباب الألباب از نام آن و نام مؤلف آن مجملاً مسبوق بودم و سپس چون در فهرست نسخ فارسی مؤسسهٔ السنهٔ شرقیه در پطرزبورغ تألیف ویکتور رُزن روسی ص ١٤٦ - ١٥٩ وصف مشبعی از مجموعهٔ از منشئات عهد سلاجقه و خـوارزمشاهیان (نمرهٔ ٢٨٢) مطالعه نمودم که صاحب فهرست مزبور اغلب آن منشئات را از منتجب الدین بدیع اتابك صاحب ترجمه دانسته احتمال قوی دادم که شاید مجموعهٔ پطرزبورغ تمام عتبة الکتبه یا قسمت مهمی از آنرا شامل باشد ومدتی بعد از آن در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ خدیوی در مصر طبع سنهٔ ١٣٠٦ ص ٤٦٦ وصف بسیار مختصری از نسخهٔ خواندم که عین عبارت آن از قرار ذیل است:

«(عتبة الکتبه فی بیان تعلیم الکتابة و الأنشاء) اولها دولـة معقدة [1] و مقصود خلایق است الخ نسخة فی مجلد مظرف بمجزع مسطرتها ١٧ (بقلم عادی) تم تحریرها فی سنة ٦٧١ نس ١ ج ١، ن خ ١٩، ن ع ٦٢٩٢».

از نام عتبة الکتبه این مرتبه دیگر مرا تقریباً قطع حاصل شد که این کتاب همان ضالهٔ منشوده و همان عتبة الکتبهٔ منتجب الدین بدیع مذکور است، ولی چون نه بنام مؤلف ونه بهیچیك از خصوصیات و کیفیات دیگر این نسخه درفهرست مزبوراشاره که نشده بود بازچنانکه باید اطمینان واقعی بحدس خود نداشتم، تا آنکه دراین اواخر که برحسب امر وزارت جلیلهٔ معارف راقم سطور مأمور تهیهٔ عکس بعضی از نسخ نادرهٔ فارسی گردیدم و از جمله عکس هردو نسخهٔ مزبوره را از مصر و لنین گراد برداشتم وآنها را اجمالاً باهم مقایسه نمودم برمن محقق شد که اولاً عتبه الکتبة فقط همان است که در کتابخانهٔ مصر موجود است (یعنی همین نسخهٔ حاضره که عکس آن در

---

١ — ابتداء نسخه چنین است: «دولت متقصده (ظ: متصد) ومقصود خلایق است الخ» و مؤلف فهرست درست نتوانسته بخواند.

مقابل نظر است) و نسخهٔ لنین گراد عتبة الکتبه نیست و ثانیاً آنکه نسخهٔ لنین گراد مجموعه ایست مرکب از منشئات جمعی از دبیران مشهور عهد سلاجقه و خوارزمشاهیه و مغول از قبیل همین منتجب الدین بدیع صاحب ترجمه و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و شمس الدین جوینی صاحب دیوان و برادرش عطا ملك جوینی و غیرهم و فقط قسمت قلیلی از آن (شاید قریب ربع یا خمس آن) عبارت از منشئات منتجب الدین بدیع مانحن فیه است نه اغلب آن چنانکه ویکتور رزن مؤلف فهرست سابق الذکر گمان کرده است.

پس از آنچه گذشت بنحو وضوح معلوم شد که نسخهٔ حاضرهٔ موسوم بعتبة الکتبه یعنی نسخهٔ محفوظه در کتابخانهٔ خدیوی، مصر[1] تا آنجا که فعلاً اطلاع از آن حاصل است بکلی منحصر بفرد است، منتهی آنکه قریب ربع یا خمس محتویات آن بظن قوی در مجموعهٔ لنین گراد (که از آن نیز چنانکه گذشت عکسی برای کتابخانهٔ وزارت جلیلهٔ معارف تهیه شده است) نیز موجود است، پس اگر بالفرض کسی اکنون در ایران در صدد طبع کتاب حاضر برآید برای تصحیح مقدار ربع یا خمس آن ظاهراً از هردو نسخهٔ مزبوره میتواند استفاده نماید.

نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ ملی مصر ۱۶ نمرهٔ خصوصی ۱۹، نمرهٔ عمومی ۶۲۹۲. مورخهٔ سنهٔ ششصد و هفتاد و یك هجری (۶۷۱) یعنی فقط قریب صد سال بعد از مؤلف مشتمل بر ۳۰۸ صفحه بقطع وزیری عریض، بخط نسخ درشت خوش واضح خوانا و نسبةً بسیار مصحح و مضبوط، با املاهای قدیمی مخصوص آن ازمنه از قبیل نوشتن دالهای مسبوق بحرکت یا حرف مدّ در کلمات فارسی بصورت ذال معجمه، نوشتن کی بجای که و آنك و چنانك و آنچ بجای آنکه و چنانکه و آنچه و فرق نگذاردن بین باء و جیم و کاف عربی و بین معادلات آنها در فارسی و امثال ذلك.

حسب الأمر وزارت جلیلهٔ معارف دولت علیهٔ ایران و باهتمام این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد، تحریراً فی شهر رجب المرجّب سنهٔ هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری (۱۳۵۰)، مطابق آبان ماه هزار و سیصد و ده (۱۳۱۰).

۱ـ که اکنون «دارالکتب المصریة گویند»

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

و به نستعین

دولت مقصده و مقصود خلایقست و حصول مقاصد بی هدایت و معونت دولت میسر نگردد و آفریدگار سبحانه و تعالی هیچ آفریده را بی قرینهٔ دولت برمقدار ...[1] او نیافریده است و آن را الی اجل مسمی مرشد ... گردانیده تا هرمخلوقی بواسطهٔ آن ارزاق و اقوات خویش می‌جویند و می‌یابند و از مهالك و ... محترز و مجتنب می‌باشند و بیرون حیوانات که ... قوّتی عقلی و حسی اختصاصی دارند .. ووساطت آن بنیکی راه برند و از بدی بپرهیزند جواهر و اعراض وجمادات را نیز دولتهاست چنانك گویند انّ للبقاع دولاً، و آثار وامارات آن بر احوال مساکن ومکامن و تغیر و تبدیل آن براختلاف [لیل و نهار] وتصاریف روزگار پوشیده نیست وحال تفاصل... وتباین احجاروخصایص آن ظاهرست و آثاروامارات‌دولت سخن‌ازهمه ظاهرتروشرف منقبت آن بدرجهٔ است که در قرآن مجید ذکر تشبیب آن بحضرت عزت ربانی می‌آید و علم‌الله موسی تکلیما، کتب منزل بر انبیا و رسل صلوات‌الله علیهم اجمعین از شواهد و براهین آن رتبت و دولت است، و سخن منثور را بر منظوم فضیلت تقدم ومزیّت شرف تشبهست بکلام ایزد تعالی و تقدس و این تشابه و تجانس بزرگترین فضایل و مفاخرست و نظم سخن و تلفیق آن در عقد قوافی از جهت آن ابداع کرده‌اند تا آراسته تر نماید وضبط آن آسان‌تر باشد وبر زبان خلق سایرتر . و مفلقان وبلغاء روزگار سخن نثر از تکلف سجع و ایراد قراین مصون داشته‌اند الا که قرینهٔ وسجعی بی تکلف ایراد متعاقب و متواتر گردد که آن پسندیده دارند بسبب آن‌که چون دبیر خاطر برجمع سجع و تتبع قوافی گمارد از مقصود سخن و مطلوب فحوی باز ماند و از جادهٔ غرض در مضلهٔ اطناب و تطویل بی‌فایده افتد، و بلاغت در سلاست لفظ

---

۱ ــ قسمتهائی که جای آنها نقطه گذاشته‌شده‌در اصل نسخه لایقرء است.

و ایجاز معنیست و درهر عهدی و درمیان هر فرقتی و امتی معانی سخن را بلغتی و عبارتی دیگر کسوتی و حلیتی بوده است که اصحاب فطنت و ارباب حکمت و شناسندگان مقاطع الفاظ و مبانی و بینندگان اسرار دقایق معانی سخن بر آن منهاج می رانده‌اند و بر آن منوال می ساخته وعلوم حکمی وتجاربی وهندسی و لطایف مستنبطات وحقایق مؤلفات در آن معرض و لباس جلوه می کرده چون لغت عبری وسریانی وپهلوی تا بایام طلوع آفتاب دین عربی وظهور اعلام شرع محمدی علیه السلام که جملگی لغات و نظامات عجم ومتقدمان اصناف امم بدان منطوی و منسوخ گشت وقرآن مجید کلام رب العزة رافع لواء دولت عربی و باسط بساط جلالت و رتبت آن آمد و مکاتبات و مراسلات بلغت تازی سایر و صادر بود تا بدین ایام مملکت سامانیان و دیلمیان و صفاریان که بتدریج پارسی نوشتن گرفتند و بردرگاه ملوك بازار زبان دری نَفاق یافت و مناشیر و عهود و رسالات بدین عبارت روان گشت وبا آنکه این قاعده ممهد شد و این رسم وآئین مطرّد چون سلاطین وملوك را درخدمات ومطالعات که بدار الخلافه برمیداشتند و بملوك عرب می نوشتند از تحریر تازی چاره نبود هرکس از طلبهٔ علم انشاء دست بشعبهٔ از شجرهٔ لغت عربی می‌زدند و باستفادت از دانندگان آن علم شریف رغبتی می نمودند تا بدین سبب آن اسم و رسم برجای بماندست ومیان متحلیان بحلیت آن حرفت و متأملان آن معرفت ازین جهت عزیز می بوده ، ومرا که درعهد صبی اندیشهٔ طلب این صناعت و تدبیر تحصیل آلات و ادوات آن بدل راه یافت سبب آن بود که از مشایخ علما و قدما می شنودم که جدّی از آن من دبیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوده است و جزوی چند از رسایل تازی که در آن خدمت نوشته بودست بدست من افتاد و مطالعت آن باعث آمد بر بحث از آن علم شریف و صنعت عزیز و بر عزیمت اشتغال بدان صنعت و اتسام بدان سمت در شهور سنهٔ ست عشر وخمسمایه بحضرت مرو که دار الملك خداوند عالم سلطان اعظم خدایگان عرب و عجم خلدالله ملکه است رسیدم و بعد از آنکه سفر غزنین کرده بودم و اکابر فضلا و کبار آن حضرت را دیده و بدالت حق صحبتی وممالحتی که پدرم را با خواجهٔ

شهید شرف‌الدین ظهیر بیهقی رحمه‌الله در مقدمه افتاده بود پیش او رفتم و آن خواجه
که مراسم معالی و معالم و مکارم بفضل و افضال او جدّت و طراوت داشت در آن روزگار
کدخدای سپهسالار بزرگ عزالدین انر رحمه‌الله بود موعود از مجلس اعلی بتقلید منصب
دیوان استیفاء ممالك جهان چنانکه بعداز آن متقلد آن گشت و چون بدان خدمت
پیوستم و برحاصلی از ادب یا رگی داشتم بواسطهٔ نظم و نثری که عرض افتاد وقوف
افتاد دیوان انشاء خود بمن حوالت کرد مقرون بتقدیم و ترتیب کرامات و تشریفات که
فرمودن آن از کرام برقضیت کرم درحق خدم بوقت استخدام معهودست . یکچند در
ظل آن رعایت تزجیتی می‌کردم و در دیوان آن صدر عالم مشفق و مخدوم فاضل
مفضل چیزی می‌نوشتم تازی و پارسی و از جهت مخدوم امیر عزالدین انر تحریری
می‌کردم و آن صدر متبحر در فنون علم خاصه در علم انشاء و کتابت و اطلاع براسرار
ودقایق آن بهروقت نوشتهای مرا بقلم مبارك خود اصلاحی می‌کردی و الحاقی‌واستدراکی
فرمودی وتنبیهی و ارشادی بشفقت ارزانی می‌داشتی ومن ازین جهت در اذیال خجلت
منعثر بودم ودر مواظبت برفکرت در آن صنعت اجتهادی بیشتر می نمودم تا هم درین
سال آن صدر شهید را ازمرو اتفاق رحلت افتاد بجانب مازندران و در آن اجتیاز گذر
برمشهد مقدس معظم مطهر رضوی علی ساکنه الصلوة والسلام بود بطوس، چون آنجا
نزول افتاد حالی چنانکه واجب باشد ترتیب آن زیارت مغتنم کردم و از سر نیازی و
خضوعی و تضرعی که حال اقتضا کرد حاجت خواستم تا ایزد تعالی مرا در آن حرفت
که مظنهٔ همت منست و مطیهٔ حصول مقصد مهارتی و حذاقتی دهد و ذهن و خاطرم
را ذکائی وصفائی کرامت کند کز آنچه نبشته باشم خجالتی نباید دید وعلی رؤس الأشهاد
رنج شماتتی نباید کشید تا آخر روز در این ابتهال و سؤال بودم چون بیرون آمدم
و بخدمت مخدوم رسیدم نامه‌ای که بزرگی از افاضل عصر بوی نبشته بود متضمن
عبارات جزل و الفاظ و معانی دقیق و انیق بمن انداخت و گفت این را مطالعتی کن
و اگر دانی که آن را جوابی توانی نبشت مجاوب و مناسب این بنویس ، آن سخن
بر دلم مؤثر آمد وطبع وخاطرم از غیرت و انفت متقد شد، ازپیش او برخاستم وبوثاق

آمدم و در آن حدت طبع و توقد خاطر جواب آن نامه بنوشتم و بتعجیل پیش او باز
رفتم و بوی دادم، در آن تأمل می کرد واثر طلاقت و بشاشت در اساریر اوپدید می آمد
و هرلحظه آن را از دست بنهادی و بمن التفات استعجابی کردی و دیگر بار آن مکتوب
برداشتی وفرو می‌خواندی تا تمام بخواند و آن را طی می کرد ومی گفت ترسل اینست
و دبیری چنین می‌باید وچند کلمه با طراء و ثناء برزبان براند و مستوفی را فرمود تا از
آن نسختی برداشت و کاتب بیهق بفرزندان خویش می‌فرستاد. دانستم که آن استحسان
اثر برکات ومیامن آن بقعهٔ شریفست و از کرامات آن سید بزرگوار علیه و علی آبائه
السلام و بعد از آن هیچ چیز ننوشتم که خوانندگان منصف بر آن ثنا نگفتند اگرچه
مختصر بودی و نزدیک من معتبر ننمودی و هم بتعریف آن صدر شهید معرفت مجلس
اعلی اعلاه‌الله یافتم و اگرچه در دیوان انشاء هنوز بخدمتی موسوم نبودم بسبب آنکه
مخدوم سپهسالار بزرگ اتابک ایللمش [کذا] مقیم حضرت نبود ومقام بمازندران می‌داشت
اما هرگاه که درگاه بودمی بروفق اوامر عالیه ملطفات نوشتمی وبدان وسیلت وذریعت
مرتبهٔ تشریف مزید قربت می‌یافتمی و بعضی از دیوان رسالت بمسودات امثله استمداد
کردندی و بدان ابتهاج دانستندی تا در شهور سنهٔ اربع وعشرین و خمسمایه که اتفاق
فتح سمرقند افتاد و مرةً بعد اخری خاقان سعید محمد را انارالله برهانه و اسکنه
جنانه بعد از مقارعات و محاربات بدرگاه آوردند از قلعهٔ سمرقند بمحفهٔ که معلول بود
و باعزاز و اکرام تمام از مجلس اعلی اختصاص یافت و بحکم فرمان عزیزاً ومکرّماً
بجانب بلخ روان شد وخداوند عالم معزالدنیا والدین خلدالله ملکه ممالک ماوراالنهر
و بلاد ترکستان بابن عم او خاقان حسن تگین ارزانی داشت و او را برتخت آن
پادشاهی نشاند و امیر اجل عالم بک علی را برسالت وسفارت بجانب دارالخلافه فرستاد
و نامزد فرمودند تا این بشارت فتح برساند و بدیوان انشاء اشارت رفت تا رسالتی
نویسند بر ذکر آنچه رفتست چنانکه عرض را شاید بر رأی انور اشرف امیرالمؤمنین
اعزالله انصاره مرا رغبت افتاد و بتحریر آن رسالت و روزی دو ازدیوان ودرگاه کناره
گرفتم وفتح نامه حاوی ذکر هرچه در آن سفر رفته بود بنوشتم و چون فتح نامه

تمام گشت و بر دستور وقت و صاحب مسند وزارت نصیر الدین محمود بوتوبه
رحمة الله علیه که درایت رسوم کتابت شعبهٔ از شعب فضایل او بود و در استیعاب
انواع فضایل و آداب براماثل وزرای متقدم و متأخر فضل سبق داشت عرض کرده شد
در استحسان آن مبالغت نمود و در پیش تخت اعلی اعلاه الله آن را جلوه داد چنانکه
از کمال فضل و بزرگواری اوسزید وبدان خدمت پسندیده از خزینهٔ معمور سلطان
اعظمی تشریفی گرانمایه فرمودند. واین فتحنامه درصحبت عالم بك علی ببغداد فرستادند
وچون بهروقت دوستان و بزرگان نسخت رسالت تازی و پارسی که محرّر شده است
از من طلب می کردند وبحکم آنکه مرا در آنچه می‌نوشتم اعتقاد آن نبودی که مستفاد
شادیان[کذا] ومبتدیان شاید بودتابمبرزان ومنتهیان چه‌رسد عادت نداشتم نسخت آن
نگاه داشتن و آن را مدّخر کردن تا الحاح بزرگان بالتماس آن ازحد بگذشت وسبب
نسبتی ضنتی می گشت از هر کس که باوقات طالب آن می‌بودندی و بانتساب آن در وقت
نبشتن رغبتی می‌نمودندی طلب آن کرده شد و آنچه موجود گشت بحکم فرمان عالی
خداوندی صاحب عالمی عادلی کبیری ناصر الدینی صدرالاسلام والمسلمینی ملك الوزرائی
که از جهت خداوند زاده قوام الدین نظام الاسلام دامت دولته بکرات اشارت میفرمود
جمع افتاد و افتتاح بمناشیر و عهود کرده شد و رسالات و رقاع متفرق بدان پیوست
و این مجموعه را عتبة الکتبة نام نهاده شد بامید آنکه دانندگان این صناعت و
شناسندگان این بضاعت تأمل در آن بنظر عنایت وشفقت فرمایند واصلاح فاسد وتقویم
مایل و تبدیل لفظی سقیم بدیگری مستقیم سلیم واجب دارند تا از ثواب جزیل خالی
نمانند والله ولی التوفیق.

۱ - تقلید تدریس مدرسهٔ نظام نیسابور

بخواجه محیی الدین محمد بن یحیی

مراتب طبقات جهانیان و درجات اصناف خلایق متفاوتست و معارج ومدارج هرکس باندازهٔ علم و عقل مختلف ، چنانکه قرآن مجید الذی لا یأتیه‌الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید مخبرست ازین معنی و مشعر از این حال و رفعنا بعضهم فوق بعضٍ درجات و باتفاق ارباب حقایق و اصحاب عقول که اشرف خلایق ایزد تعالی و انفس صنایع او اند فضل سبق درحلبات محاسن آداب و منقبت تقدّم میان جماهیر اولوالألباب علماء دین و ائمهٔ علم شریعت را کـه ورثهٔ انبیا اند صلوات‌الله علیهم اجمعین مسلمست و اعلام دولت اسلام بمآثر و مفاخر ایشان مظفر و منور و مشاهد و معاهد شریعت سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین بمواعظ و زواجر ایشان منصور ومعمور ماند وچون ایزد سبحانه و تعالی بنده را سعادت ابدی کرامت خواهد کردن ودر دنیا وعقبی منزلت اخیار و ابرار ارزانی داشتن او را براعلاء معالم‌شریعت حریص گرداند وتوفیق تشیید ابنیهٔ عالیه وتمهید اساس معاهد خیرات وتربیت واصطناع ائمهٔ دین دهد چنانکه خواجهٔ شهید نظام‌الملک را تغمده‌الله بغفرانه داد و در جوهر مطهر و سینهٔ پاك اوحرصی نهاد برتقدیم آنچه از برکات آن ملك عالم در قبضهٔ اقتدار او آمد و عالمیان غریق و رهین انعام و احسان او گشتند و مثنی وشاکر عدل وانصاف او شدند و رایات مملکت اسلام از رأی صائب او نصرت یافت و آفتاب جاه وحشمت او بر کافهٔ خلایق مشرق و مغرب تافت و تا منقرض کاینات و منقطع موجودات مبانی ومعانی طاعات و عبادات و مساکن ومواطن علما و عباد و ائمه و زهاد ومعابر ومسالك اخیار و اشراف آفاق برّاً و بحراً غوراً و نجداً از شواهد وبراهین علو همت وعقیدت پاك بی‌شبهت او خواهد بود و زبان حال درجهان ندا می‌دهد :

شعر

هذا العلاء و ما عداه سفال　　　هذا الجلال وماسواه محال

يبقى نظام الملك ما بقيت له　　　وهو الخلود حقيقةً اطلال

و هر چند ربع مسکون از بسیط زمین بعمارات و ابنیهٔ خیرات نظام الملکی آراستست وهیچ شهراز شهرهای اسلام از آن حلیت و زینت عاطل وخالی نماندست وما از آفریدگار عزاسمه [توفیق میخواهیم تا درمدت بقاء ونوبت ایالت خویش ترتیبی هرچه برونق وطراوت آن بازمی گردد می فرمائیم و اورا برامهات مهمات جهان مقدم میداریم وبهرسعی که درین باب میسور گردد وبروان مقدس خواجهٔ شهید نورالله مضجعه تقرب جوئیم وآن تقرب سبب مرضاة ایزدسبحانه وتعالی باشد وموجب فوزونجات یوم لاینفع مال ولابنون الامن اتی الله بقلب سلیم، اما اهتمام نمودن بمصالح آنچه ازباب خیرات مذکورومشهورست درنیسابور که واسطهٔ عقد ممالک است وقبضهٔ دیارخراسان و عراق برخویشتن معین تر شناسیم وهمت بدان نگران ومایل تر یابیم و علی الخصوص مدرسهٔ نظامی که مهبط رحمت ایزدی ومنشأ حقایق مسلمانی است ومستقر و متکاء فقها و علماء دین که مفاتیح انوار هدی ومصابیح انواع ورع وتقوی اند و همواره صدر ومقتدای و مدرس این مدرسه بزرگانی بوده‌اند که نحاریر علماء آفاق من کل فج عمیق بجانب ایشان رحلت کرده‌اند و بخدمت ایشان رغبت داشته و از کان علوم وانوار آداب ایشان اغتراف و اقتباس کرده وچون روزگار ما بجمال و کمال فضل وعلم و عفت خواجهٔ امام اجل محیی الدین محمدبن یحیی متعناالله بطول بقائه متجمل است وبرعالم علوم دینی خاطرخطیر او والی وجملهٔ اکابر وفحول علماء فریقین حرس الله اقتدارهم اورا مطواع و منقاد و از وی مستقبل و مقتبس و برتعظیم و تقدیم جانب او متفق و منطبق و ۱] برثناء و اطراء او مثابر و مواظب، و محیی الدین درعفاف و دیانت و سپردن منهاج حق بمرتبهٔ رسیده است که ارواح اتقیاء سلف رضوان الله علیهم اجمعین

۱- قسمت بین دوقلاب ازاصل افتاده وما از روی نسخهٔ عکسی منشئات لنین گراد که این نامه را دارد آنرا برداشتیم.

بر وی آفرین می خوانند و معاصران او را بمکان او تهنیت می گویند، و ما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم، واجب دیدیم بل که عین فرض دانستیم بعد از استخاره ازحضرت عزت الهی مدرسهٔ نظامیه که مشهور ترین مدارس جهان و عزیز ترین بقاع طلبهٔ علم است بمحیی الدین سپردن ومنصب تدریس که اشرف المناصب است بوی ارزانی داشتن و مصالح فقهاء و مدرسه و اوقاف و ترتیب هرچه بدان مضافست و منسوب در عهدهٔ علم وعفت ودیانت او کردن تا چنانکه از سداد و حسن طریقت وسیرت وعقیدت و غزارت فضل و فطنت او معهود و مأثورست آن مهم بزرگ را بواجبی اعتناق کند و از خدای تعالی توفیق خواهد براقامت شرایط آن چنانکه حجت وقف بدان ناطق است وازسیروسنن ائمهٔ سلف رضوان الله علیهم اجمعین بوی رسیدست، وچون دانسته‌ایم که محیی الدین بزرگوار تر از آنست که در ملابست این خیر بزرگ بوصایتی محتاج باشدبساط اطنابی که درین باب معتاد گشتست طی فرمودیم تا آنچه رأی صائب او ازتمهید قواعد پسندیده بیند تقدیم می کند ودر اظهار آثار خیر باقصی الأمکان می رسد وما را از آن مهم دینی فارغ دل می دارد و ذکر جمیل هر روز منتشرتر می گرداند تا متعلمان و مستفیدان از اقاصی برغبتی صادق بدان بقعهٔ علم وخطهٔ شرع می‌شتابند و روزگار محیی الدین مغتنم می‌شمرند وبرکات افادت واستفادت علم بدولت قاهره می‌رسد وروان مقدس خواجهٔ شهید نظام الملك بروح وراحت می پیوندد ان شاء الله. سبیل مشاهیر وائمه و اکابر و علماء قضاة و اعیان و معتبران نیسابور ادام الله تأیید هم اینست که این تفویض و تقلید را باهتزاز و ارتیاح تلقی کنند و بشرایط اعزاز ورسم نثار تهنیت قیام نمایند ودرمساعدت و مطاوعت جانب محیی الدین طریق اخلاص سپرند واز سرای ریاست و مجلس قضاء حماهما الله آنچه بزیادت حرمت وتمهید اساس رتبت ومنزلت محیی الدین پیوندد تقدیم کنند وبر احترام علما و فقهاء که بجانب محیی الدین اتصال دارند متوفر باشند و ایشان را از اقران و اکفاء بمزید اعـزاز و تبجیل ممیز گردانند و متصرفان اوقاف دام عزهم برحسب اشارت وصواب دید محیی الدین جرایات و مشاهرات ایشان روان دارند و فراغ دل ایشان بجویند ودرعمارات مدرسه و اصلاح هرچه او از آن

مسترم گردد بوقت ایستادگی نمایند ودر همهٔ معانی از آنچه محیی‌الدین اشارت کند ومصلحت بیند عدول ننمایند و متابع رأی و ممتثل حکم او باشند و رضا و سخط ما از نتایج شکر وشکایت او دانند ان شاءالله وحده .

۲- تقلید قضاء نیسابور

[در حق عمادالدین محمد بن احمد بن صاعد]

چون ایزد سبحانه و تعالی که مالك‌الملك بحقیقت اوست وعطایا و مواهب او خلایق را شاملست و برهرچه در عالم موجودست از فضل او اثر فیض جودست ، هر آفریده راکه از عدم بوجود رسانیده است برحسب استحقاق و قضیت استعداد آنچه حد کمال او بوده است مبذول فرمودست فسبحانه‌ما اعمّ نعمه و اتمّ کرمه واظهراحسانه و ابهر برهانه عنان ملك در دست تصرف ما نهادست وظل مزید عنایت و رأفت براحوال ما گسترانیده وما را بمرتبت و بمنزلت اسم ظل‌الله فی‌الأرض رسانیده ودرمبادی جهان گستردن وکشوری از متغلبین ستدن و بمستحقی دادن عزمات وآراء ما را مفاتیح فتوح اقالیم عالم گردانیده و تأیید و نصرت راآیات رایات و اعلام ما کرده هر شهریار وکشور دارکه در هفت کشورجهان شهریار و پادشاهست فرزند و صنیعه و برکشیده ودرم خریدهٔ ماست و قاعدهٔ خدمت ما را ملتزم ومنهاج طاعت ما را منتهج وبعبودیت ما مفتخر و مبتهج ، و معلومست که نطاق شکر آدمی بر اداء حقوق عوارف و صنایع ایزدی محیط نگردد و منت و قوت ادراك اوهام مخلوق از حصر واحصاء آن قاصر آید اما برحسب امکان و اندازهٔ توان گزاردن شکر نعمت منعم واجبست ومقصود ما ازین ذکر تجدید احصاء بعضی از آلاء و نعماء ایزد تبارك وتعالی است که ما را بدان اختصاص فرمودست وغرض از نشروصف شطری از آنچه بفضل عمیم وصنع لطیف خویش ما را کرامت کردست شکرنعمتست نه اظهارعظمت وتعداد عدّت وشوکت که اوضاح وغرر شواهد و براهین آن که تابنده‌تر از آفتابست از کشف و تقریر مستغنی گردانیده است واز آفریدگارعزّ وعلا بیاد کردن موهبت و باز گفتن از نعمت او تبارك و تقدّس مأموریم

آنجا که میگوید عزمن قائل و اما بنعمة ربك فحدّث، ومصطفی صلی الله علیه وسلم که سخن او تلو کلام ایزدی باشد گفتست: التحدث بالنعم شکر، واز آفرینندهٔ جل ثناؤه براقامت شرایط شکر بمزید نعمت موعودیم حیث قال عزشانه لئن شکرتم لأزیدنّکم، واز آنچه از این معنی هم بتوفیق او میسر گردد توقع تزاید نعم و تظاهر منن او تبارك اسمه می کنیم وهر روز اثمار آن از بسطت عرصهٔ ملك و تمکن از نواصی اقاصی آمال ظاهرتر می یابیم والله مشکور علی کل حال. وگزاردن شکر نعمت ایزدی را ابواب و اسبابست یکی از آن جمله تمشیت امور دین و شریعت است که ما آن را همواره برکل مهمات مقدم داریم و درین ترتیب آنچه در وسع و مقدرت آید بجای آریم و دیگر تربیت و اصطناع اهل بیوتاتست که انعام و اکرام ایشان از لوازم شمریم ودر تفویض اعمال دینی اجتباء واصطفاء ایشان واجب و متعین دانیم بدین طریقت از آفریدگار تقدست اسمائه استنصار لواء ملك واستثبات اساس دولت کنیم. وپوشیده نیست که ازخاندان صاعدیان در اشتهار مآثر وفضایل واشتمال برمفاخر ومحامد چه صیت منتشر شدست و همواره اکابر واماثل آن خاندان مذکور ومشهور بصدد جلایل اعمال دین بوده‌اند و مراصد ومراتب موموق داشته وملوك وسلاطین اسلاف ما بروزگار ایشان تقرّب وتیمن نموده وتربیت و تقویت ایشان بفال داشته وما از مبدء طلوع رایت دولت الی یومنا هذا اقتدا درین معنی باسلاف خویش داشته و هرگز آن خاندان را از اعزاز وتبجیل خالی نگذاشته وچون مقدمی متبوع را ازایشان تقدیر آسمانی رسیدست تا باختیار خویش ازملابست عمل موروث تفادی نمودست وانزوا گزیده بجای او هم از آن نسب همایون شخصی مشهور ومعتبر، جمیل اثر وحمید سیر، ستوده خصال و پسندیده افعال را برگزیده‌ایم ومنصب استحقاق عمل متوارث بوی ارزانی فرموده واین مقدمه منساقست بذکر حال امام اوحد اشرف اخص قاضی القضاة عماد الدین شیخ الاسلام ابوالبرکات محمد بن احمد بن صاعد ادام الله تأییده که هرچند از آن خاندان مشهور سلالهٔ عزیز است وبآباء واسلاف خویش مقتدی وبانوار ایشان مستضیٔ ومهتدی وبر دولت ماسوابق حقوق دارد وبوسایل ذرایع متوسل ومستظهر است

وهمواره بنظر عنایت مجلس ما اختصاص داشته است و بر کمال حصافت وحسن شیمت وسجیت او که بتجارب شناخته‌ایم اعتماد ها داشته‌ایم او را ازجهت تقلید معظمات امور ادّخاری کرده تا درین وقت که بعداز اجالت رأی و استخارت خدای عزّ وجل قضاء نیسابور ومضافات آن همچنانکه در سوالف عهود اسلاف او داشته‌اند وپیش ازین برسم اوبودست باهتمام اومفوّض گردانیدیم وآن مهمّ دینی بروی مقرّر فرمودیم وزمام آن کار نامدار وامانت بزرگوار بدست شهامت ودیانت و علم و عفت او دادیم ومعوّل در نظم شمل آن برسیرت مرضی و رای سدید وعلم وافر ودین کامل او کردیم ومی‌فرمائیم تا باهتزازی تمام معانق وملابس آن شغل خطیر گردد وتحمل و تکمل آن امانت بزرگوار پیش گیرد وخویشتن را درین جهان و در آن جهان صاحب عهدهٔ آن داند وبجواب آنچه گفته باشد وکرده مخاطب واز سیئات وحسنات مسؤل، برحسنات مثاب وبرسیئات معاقب، یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً والأمر یومئذ لله، ودرکل احوال تقوی و خشیت ایزد تعالی راکه علیم بذات الصدورست پیش دل دارد و مراقبت جانب او را جلت عظمته اعلاناً و اسراراً آلت وعدّت روانی کار در دنیا ورستگاری درعقبی داند ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون، واگرچه همگنان بخشیت واتقاء و مراقبت جانب آفریدگار علت کلمهٔ مأموریم آنجا که فرموده است یا ایها الذین آمنوا اتقوالله حق تقاته ولاتموتن الاوانتم مسلمون، اما علماء دین حکم وفرمان اختصاصی دارندچنانکه میگوید تبارك وتعالی: انما یخشی الله من عباده العلماء. ودرین منصب که عمادالدین را ادام الله تأییدهم فرموده شد ومصالح شرعیات کلی خلایق آن طرف که در عمل قضاء اوست بتدبیر او موکول گشت می‌فرمائیم که اول ما فی الباب فتح الباب و رفع الحجاب شرطست تا هر متحاکم از خواص و عوام که باشد بوقت پیش او میرسند و دعاوی بوی برمیدارند وحجج وبینات می نمایند واستنجاح مقاصد واغراض برمقتضی شرع می کنند، وعمادالدین دام تأییده چنانکه از رزانت ووقار اومألوف ومتعارفست دراستماع دعاوی متثبت و متأمل باشد ودر موازات ومحاذات خصمان وتسویت میان ایشان لحظاً

ولفظاً برقضیت شرعی تقدیم می کند وشریف ووضیع و معروف ومجهول را در آن قضایا
واحکام متساوی دارد ودر تزکیهٔ شهود و تعـدیل ایشان شرط احتیاط و استقصاء بجای
آورد ومبانی هرچه سازد و کند برنصوص قرآن مجید کلام رب العزّه نهد، الذی لایأتیه
الباطل بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید، واستضاءت باضواء وانوار آن کند و
باخبار سیدالمرسلین صلوات الله علیه متمسك باشد واحکام شرعی برمقتضی او راند فقد
قال الله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا، واقتدا بآثار ائمهٔ سلف
رضوان الله علیهم در حکومات از واجبات داند و در مشکلات ومعضلات شرعیات بـا
اماثل ائمه و کبار علما مشاورت کند تاکردار و گفتار او در حقایق ودقایق شریعت از
زیغ وزلل مصون باشد واز اعتراض وتبعات دوجهانی محروس، چه مصطفی صلوات الله
علیه کـه معصوم ومحفوظ بود از عثرات و زلات بمشاورت مأمورست حیث یقول الله
تعالی: وشاورهم فی الأمر فاذا عزمت فتوکل علی الله، وحفظ اموال ایتام وسپردن بامناء و
ثقات تابوقت ایناس رشد ازفرایض داند فقد قال الله تعالی: وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا
النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم، ودرصیانت ودایع حجتها ووصایات و
اقـرارات وسجلات وامثال این احتیاط تمام واجب شناسد واز جهت کتاب صکوك و
قبالات وسجلات ثقات علما و صلحا که دقایق آن بروفق شرع بواجب بداند اختیار کند
تا اموال مسلمانان مضبوط باشد وخلل آن زایل ومصروف وقد قال الله تعالی: یا ایّها الذین
آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل، و می
فرمائیم تا عمادالدین این اعذار وانذار وتبصیر وتحذیر راکه درین عهد فرموده شد نیکو
تأمل کند وآن را ازصدق وعاطفت ورحمت شناسد که درحق او داریم ونیابت مجلس
قضا برقراری که پیش ازین بوده است بر اجّل امام اوحد محترم فخرالدین عمادالاسلام
امام الائمه عبدالعزیز بن عبد الجبار کوفی ادام الله تأییده تقریر کند و موضع نیابت
بوی سپارد چه درین مدت که فخرالدین متقلد آن شغل بوده است ازوهمه آن مسموع
گشته است ومشاهده شده از آثار واخبار که لایق و مناسب وفور فضل و کمال علم
وتقوی ودیانت او نمودست وزبانها ودلها را بثناء او منطلق ومنطبق یافته آمدست وما

را برخصال حمیدهٔ او اعتماد تمامست و بروزگار او که بعلم و عفت آراستست اعتضاد واستناد تا ازجانب عماد الدین این معنی تصور کنند و احکام قواعد حرمت و مکنت فخرالدین مقدّم مهمات دارند وبهرموضع نوّاب عالم مهذّب کوتاه دست گمارند تاترتیب کارهای دینی وشرعی بدین جملت که فرموده شد می کنند و دولت را دعای خیر حاصل می آورند بتوفیق الله وحسن تیسیره. فرمان چنانست که کافهٔ اعیان ومعتبران ومشاهیر نیسابور از سادات وعلماء وائمه ومشایخ و منظوران ادام الله تمکینهم متولی عمل قضا عماد الدین را ادام الله تأییده دانند و در اعمال شرعی رجوع با مجلس قضا که باهتمام اومفوض شد کنند وبر توقیر واحترام وتبجیل و اعظام مجلس قضا حماه الله توفر نمایند واز احکام قضایای شرع اجتناب و عدول نکنند واز سرای ریاست حماه الله واز جهت نوّاب امیر اسفهسلاری مؤید الدینی ادام الله تمکینه در تشیید و تمهید قواعد حرمت مجلس قضا حماه الله بهمه عنایتی برسند وهرتکلف که ممکن گردد درین باب بجای آرند و در هرچه ازجانب عماد الدین استمداد کنند مدد دهند وبتحصیل رضاء آن جانب بمجلس ما تقرّب جویند و هرسعی جمیل که درین معنی کنند بارتضا مقرون و مقابل شناسند ان شاء الله تعالی وحده.

۳ - تقلید ایالت و ولایت مازندران

ایزد سبحانه وتعالی را در هرچه آفریدست و بفضل خویش موجود گردانیده انواع لطایفست وفنون مواهب وصنایع که اوهام بنی آدم از ادراك آن قاصرند ونطاق فطنت اولوالألباب برکیفیت آن محیط نگردد وهرچند اصحاب معارف وارباب حکم دراحاطت بدان اجتهاد بیشتر نمایند واستکشاف زیادت کنند صفت عجزایشانرا شامل‌تر باشد و بسمت قصور موسومتر گردند الا له الخلق و الأمر تبارك الله رب العالمین. و چون مقرّر ومصوّرست که هرصنفی‌را ازاصناف خلایق معارج ومدارج است وهرطبقهٔ را از طبقات مراتب و درجات چنانکه میگوید عزمن قائل: ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات، هرکسی را درآن رتبت و منزلت که ایزد تعالی او راکرامت کرده باشد و

بدان نعمت وصنیعت مخصوص گردانیده باید که مجهود خویش درشکر منعم مبـذول دارد و برحسب امکان در نشر آثار احسان که‌از آفرینندهٔ عزّ وعلا یافته باشد میکوشد تا آیت لئن شکرتم لأزیدنّکم حسب حال‌او گردد، وتا رایات دولت خاندان مادرشرق وغرب افراخته گشتست وتاج وتخت ممالك روی زمین بمکان هرجهانداری و پادشاهی از آباء واجداد ما در ایام او متجمل ومتزین شده وامثلهٔ ایشان دراقطار آفاق شرقاً وغرباً نفاذ می‌یافته ورقاب اکاسره وجبابره طوعاً او کرهاً درربقت طاعت وعبودیت ایشان می آمده ایشان دراقامت عدل واظهار آثار جمیل و تشیید قاعدهٔ مسلمانی وتقویت وتربیت شریعت محمدی بأقصی الامکان می‌رسیده‌اند وبدین وسیلت وطریقت استدامت دولت واستزادت نعمت مـی کرده وبرجهانیان شرقاً وغرباً پوشیده نیست که خداوند عالم پادشاه بنی آدم خدایگان روی زمین معزالدنیا والدین برهان امیرالمؤمنین اعزّالله انصاره وخلد ملکه و سلطانه کافهٔ خلایق عالم را درظل عاطفت و رحمت خویش مأوی دادست وشریف و وضیع را حلاوت عدل وانصاف چشانیده ومخالب نوایب از ایشان کوتاه گردانیده ورتبت خویش در جهانداری بدرجهٔ رسانیده که دوبیت تازی درحضرت سیدالمرسلین صلوات علیه و سلم برخوانده‌اند حسب حال اوست، شعر :

وابیض یستسقی الغمام بوجهه	ثمـال الیتامی عصمة للأرامل
یلوذ به الهلاك من آل هاشم	فهم عنده فی نعمة و فواضل

واز جلایل عواید والطاف صنایع ایزد سبحانه وتعالی درحق ما که هرگز بغایت شکر آن رسیدن متصوّر نیست یکی آنست که ما را در حجر دولت چنین پادشاهی که‌جهان را اسکندر ثانیست پرورش دادست وباخلاق جمیل او متخلق ومتحلی گـردانیده و اقتباس از انوار شیم مرضیه وخصال حمیدهٔ او کرامت کرده وما این نعمت را شاکریم ومقابلهٔ آن را بخدمت منقاد ومعتقد والله و تعالی ولیّ التوفیق . مدتی گذشت تا حال اضطراب رعایاء مازندران و اختلال انور آن ولایت بسمع خدایگان عالم پادشاه شرق وغرب خلدالله ملکه میرسیدست وخاطر امور اشرف خدایگانی اعظمی بنظم شمل آن مصالح التفات می‌داشته وترتیب تدارك آن خلل و ازالت آفات از آن رعایا در تدبیر

می آورده تا اکنون که آن مهم از قول بفعل آمد ورأی اعلی اعلاه الله چنان دید که ولایت مازندران بجملگی بدیوان ما مفوض گردانیده وحل وعقد وامر ونهی نوّاب ما در آن نافذ فرمود وما درحرکت بدین ولایت استخارت کردیم واز آفریدگار عزّ اسمه توفیق خواستیم تا آنچه در خاطرست از عدل گسترانیدن و انصاف دادن و دست ظلمه ومتعدیان ازضعفا کوتاه گردانیدن وهر کس را ازشریف ووضیع براندازهٔ او نگاه داشتن وتحنیف مسلمانان فرمودن وبرایشان ترحم می‌نمودن ومسالك ومعابر برّوبحر وسهل وجبل ایمن گردانیدن بجای آریم و درین معانی آنرا که از خدایگان جهان سلطان شرق وغرب اعزالله انصاره ازترتیب. اسباب جهانداری وابواب ادب وسیاست مشاهده کرده ایم واز اسلاف خویشتن سلاطین اسلام نورالله مضاجعهم باستفاضهٔ اخبار وظهور آثار شنیده ودیده ومیراث یافته کار بندیم ورعایا را که ودایع ایزد تعالی اند در مهاد معدلت وکنف عاطفت آسایشی فرمائیم وتخفیفی وترفیهی حاصل گردانیم که ذکر آن در اقاصی بلاد آفاق منتشر گردد و قاعدهٔ دولت قاهره را شیدالله ارکانها دعاء خیر مترادف شود وبرهان اتمام این انعام وعنوان صحیفهٔ این احسان آنست که ایالت ولایت مازندران باهتمام جانب محروس امیر اسفهسلار اجل کبیر مؤید الدوله والدین معین الاسلام والمسلمین اینانج بلکا صوابك ابوالوفا متعال التاجی خالصهٔ امیر المؤمنین ادام‌الله تأییده حوالت فرمودیم وزمام حل وعقد وحبس واطلاق وجملگی اوامر و نواهی در دست واقتدار او نهادیم ونیابت خویش در تقدیم مصالح مسلمانان وترتیب مهمات آن دیار ازسپاهی و رعیت وتوانگرودرویش وشریف ووضیع ارزانی داشتیم وعلی الخصوص رعایاء شهر گرگان ونواحی آن ازترك وتازیك، حضری وبدوی، بوی سپردیم وجانب محروس اورامرجع ومقصدایشان گردانیدیم تا آنچه‌از کمال‌شفقت و دیانت‌وحسن‌عقیدت و شیمت‌او در تقدیم‌عدل‌وانصاف وانتصاف‌واغاثت مظلومان واقامت حدود شرعی بر متعدیان ومفسدان معهود و مألوفست درحق ایشان بجای آرد و شحنهٔ فرزانهٔ پسندیده سیرت ستوده طریقت گمارد و رعایارا بوی سپارد و بترتیب هرچه فراغ دل و آسایش در آن باشد وصایت کند ودرین معنی بشرایط مبالغت قیام نماید. این مثال فرمودیم تا امرا و رؤسا

و معروفان ومعتبران مازندران خصوصاً اعیان مشاهیر وسادات و ائمه وفقها ومشایخ و رعایاء خطهٔ گرگان و مضافات آن این معنی از رای ما تصور کنند و در گزاردن شکر این موهبت که ایزد سبحانه وتعالی ایشانرا کرامت کرد مجتهد باشند و هرکس بفراغ دل بکسب وکار خویش مشغول گردند و روی بترتیب وتحصیل اسباب معاش و مصالح دینی و دنیاوی آرند و درظل عاطفت و رأفت روزگار گذارند و ایام دولت قاهره را بادعیهٔ صالحه مدد می فرستند و بدین وسیلت آلاء ونعماء ایزد تبارك وتعالی استدامت می کنند ان شاءالله تعالی .

٤ - تقلید عمل جرجان و نواحی آن

چون ایزد سبحانه وتعالی بفضل عمیم و صنع لطیف خویش پادشاهی اقالیم عالم ما را کرامت کردست و زمام حل و عقد اعمال جهان و تمهید قواعد مصالح جهانیان بدست اقتدار ما داده و رقاب ملوك وجبابره مذلل ومسخر اوامر ونواهی ما گردانیده و از ابتداء نشو الی یومنا هذا از صنوف عوارف و فنون مواهب او تبارك و تعالی آن دیده‌ایم که مجهود شکر از میسور آن قاصر همی ماندست و بحکم آنکه عالم کون و فساد ازسرّاء وضرّاء ومساعدت ومعاندت ایام خالی نتواند بود اگر دربعضی ازاوقات کاری سایه افکندست که بد اندیشی پنداشتست که از آن آسیبی بخاطر ما خواهد رسانیدن یا نه بروفق مراد وقضیت فکرت حدوث ناجمهٔ خواهد بودن در اثناء و تضاعیف آن از حجاب غیب آن موهبت وعارفت روی نمودست که مثل آن درضمیر نبودست، وجهانیان را محقق و روشن تر می گشتست که وفاق وطاعت ما سبب اقبال وسلامتست وخلاف و شقاق وعصیان ما موجب خذلان وندامت، وما همواره بسرّ وجهر براقامت شرایط شکر نعمت مواظبت نموده‌ایم وآیت واما بنعمة ربك فحدّث برخویشتن می خوانده وامارات لئن شکرتم لأزیدنکم را مشاهده می کرده وهمت برنیکو داشت خلایق که و دایع ایزدی اند مقصور می گردانیده ودر افاضهٔ عدل باقصی الامکان می رسیده و بر اطراف اوساط دولت وادانی واقاصی بلاد ونواحی مملکت نوّاب کاردان مهربان متدین گماشته

وترتیب مناظم احوال کار مسلمانان بدیشان باز گذاشته، وچون از کسی اثری ناپسندیده دیده‌ایم یا چیزی ناستوده شنیده‌ایم تبدیل وتغییر آن از فرایض دانسته‌ایم وامهال واهمال جایز نداشته، واکنون بفضل و عونه کارهای دولت بر سنن ارادت مطرد ست و احوال ملك ومملکت در سلك استقامت منتظم و جملگی سلاطین و ملوك جهان تا باقاصی ترکستان وبلاد هند وثغر روم و دیار مغرب صنایع ونشاندگان و مرتبان ما اند و رقبهٔ هر يك ازیشان در ربقه و خدمت ماست و یکی از کارداران و برکشیدگان و بر آوردگان ما امیر محمد یول ابه بود که چون ولایت جرجان بایالت او تفویض کردیم درخدمت ما و رعایت رعایا و اظهار آثار حصافت وحسن سیرت وسریرت برجادهٔ رشاد رفت لاجرم فاتحه وخاتمهٔ کار او بخیر وخوبی گذشت وعمر درحرمت و نعمت گذاشت ونصیب اوفر وحظ اوفی ازروزگار خویشتن بر داشت و ازجهت آنکه از عادت ستودهٔ ما آنست که حقوق گذشتگان در بارهٔ ماندگان رعایت فرمائیم وفطام خلف از انعام سالف درحق سلف روا نداریم منصب او بفرزندش حسن ارزانی داشتیم و او را بانواع مواهب وعواید اختصاص فرمودیم باندیشهٔ آنکه او درسلوك مناهج خدمت و التزام شکر نعمت وقیام بأعباء مصالح لشکر و رعیت اقتدا بپدرخویش کند و آنچه ازو دیدست و دانسته قبله وقدوه سازد، یکچند درین شعار می بود و ازخویشتن رشدی‌همی نمود و بمزید عنایت وعاطفت مخصوص می گشت تا آن وقت که خویشتن را بسطتی و ثروتی دید زیادت از آنکه همت و رتبت او بدان می رسید مغرور گشت و عنان طغیان بدست شیطان داد وقد قال‌الله تعالی کلا ان الانسان لیطغی أن رآه استغنی، وبهر وقت مخایل و دلایل کسی که‌سغبهٔ شیطان گشته باشد وعرضهٔ خذلان شده از وی ظاهر می گشت و اهل ولایت ازنکد وغوایت او درمخلب نوایب و ظلمت ظلم گرفتار شدند واجب گشت ازطریق سیاست و دریافتن ولایت ورعیت بدین جانب حرکت کردن وفتنهٔ را که ثائر گشته بود تسکین دادن و آن مغرور و مخذول را وبال آنچه پیش گرفته بود چشانیدن وخلقی را از بلا و آفت واستیلاء او برهانیدن، وچون رایات ما بطالع سعد آنجا رسید

در یك لحظه دیدند که آن مخذول چه دید و از کردهٔ خویش چه چشید و هرعدّت و لشکر که بسالیان ساخته و فراهم آورده بود وبدالّت آن ضلالتی در سر گرفته که شیطان ازچنان ضلالت بگریزد و از وخامت عاقبت آن بپرهیزد بحملهٔ ازفوج بندگان ما پای نداشت وبحول وقوت یزدانی وتأیید آسمانی بطرفة العین لشکرجرّار آن مخذول غدّارچنان شد که ایزد تعالی خبردادست که فجعلناها حصیداً کأن لم تغن بالأمس، و چون ازکار اوفراغ دل حاصل گشت ولشکرمنهزم ومستغرق ازجوانب امان خواستند و بحشم وبندگان ما استعانت کردند برعادتی که ما را ازفضل ایزدی هست وجبلتی که ازلطف او عزّ و علا برآن مجبولیم از اغاثت درماندگان و اقالت زلّت گناهکاران بر همگنان ببخشودیم وخط لا تثریب علیکم الیوم بر عثرات و زلّات ایشان کشیدیم و از آنجا که فرط اشفاق و اشبال ما است بر اهل جرجان و نواحی وآنچه بدان متصل و متلاصقست از برّ و بحر چون آمل و طبرستان وغیر آن خواستیم که ایشانرا بزیادت نظر عنایت اختصاص دهیم واز اهل دیگرممالك بمزید لطایف عواطف ممیز گردانیم و طعم امن وسلامت و انصاف ومعدلت که مدّتی ازآن محروم بوده‌اند بچشانیم، بعد از استخارت خالق عزّوجل و استشارت خلایق آن ولایتهای مذکور ومشهور ازلشکری و رعیت ما هرچه‌در آن ولایت هست ازحصون وقلاع ومعاقل واموال وارتفاعات سهلی وجبلی ، برّی وبحری بفرزند اعز ملك مؤید منصور غیاث‌الدین والدنیا ملك الاسلام مسعود متعنا الله بطول بقائه سپردیم، فرزندی که ازجوهرمطهر سلجوقی پسندیده‌ترین سلاسه وگزیده ترین ثمره است و پرورش در کنار ما یافتست وباخلاق ما متخلق و متأدب شده و جملگی آلات وادوات پادشاهی را مستوعب و مستجمع شده ودر اعلاء لواء دین و شریعت کوشیدن و مراقبت جانب ایزدی برزیدن و نگاهداشتن بندگان او عزّاسمه و زیردستان خویش بر معارج و مدارج استیجاب و استحقاق بجائی رسیده است که با حداثت سن و جوانی پیران کار دیده وخلّو خمر روزگار چشیده را از وی استفادت باید کردن و دقایق مصالح آموختن ، و اگر چه این

فرزند را اطال الله بقاء ه و احسن الامتاع به والدفاع عنه از جهت مملکت عالم مرشح کرده‌ایم و عالمیان را بایالت او امیدوار گردانیده‌ایم و آن معنی خود بقرار خویشست اما ازغایت عنایت که براحوال مردمان آن دیارداریم حالی این ترتیب فرمودیم وبدیشان می نمائیم که آن تقریر وتعیین برقرار است که ایزد تعالی درقرآن مجید یاد کرده است : ما ننسخ من آیة اوننسیها فأت بخیر منها او مثلها، ومعلومست که درین تحویل وتبدیل مشاکله و مماثله را مجال نیست و معاینه و منافات بدرجهٔ است که اگر گوئیم دیو برانگیخته‌ایم وسلیمان بنشانده عقلادانند که این سخن برسنن عقل راست نماید واستغفار واجب نیاید و لله الحمد علی ما ینقض و یبرم و یقضی و یحکم و یولی و ینعم و هو - المشکور علی کل حال، و بعد ماکه مطلق فرموده‌ایم تا حکم وفرمان فرزند اعز احسن الأمتاع به‌درین حال ازحل وعقد وخفض ورفع وحبس و اطلاق ونقض و ابرام و اعطاء وحرمان وعزل و تولیت وعفو و سیاست ونواختن و راندن همچون حکم و فرمان ما باشد و امر ونهی وی در جملگی متصرفات و مختلفات احوال امر و نهی ما وصایت می‌کنیم و می فرمائیم تا مراقبت جانب ایزد را درکل احوال سرّاً و اعلاناً مهمتر کارها داردودرحصول امانی دوجهانی توسّل باخلاص وخشیت جانب ایزدی وتحرّی رضای اوعزّوعلا کند انه‌من تخش‌الله ویتقه فأولیك‌هم‌الفائزون، ودراحیای‌معالم‌شرعی وتشیید قواعد دینی وتوقیر وتبجیل قضاة وائمه وعلماء که میراث داران پیغمبران اند صلوات‌الله علیهم اجمعین مبالغت نماید وایشان را درتنفیذ قضایاو احکام تقویت کند و درجهاد کفار که درحدود دهستان و بیابان منقشلاق اند وقهر وقمع ایشان بوقت خویش متشمر و مجتهدباشد فقد قال‌الله تعالی: وجاهدوا فی‌الله حق‌جهاده هو اجتبیکم، و درایمن داشتن مسالك ومعابر مجتازان وسابله در بر و بحر جدی تمام کند و بامقطعان و شحنگان اطراف آنچه شرط احتیاط و استقصا باشد درین باب بجای آرد واقامت حدود و راندن حکم سیاست بر اهل فسق وفجور و لصوص و مفسدان و راه داران از فرایض شمرد لقوله عز وجل : انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی‌الأرض فساداً ان

یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الأرض، و در قلاع و
حصون کوتوالان ثقات کارشناس بیدارهوشیار نشاند و یك دقیقه ازدقایق احکام حزم و
ترتیب دراین کار بجای نگذارد و حرمت امرا و مشاهیر که درخدمت او منتظم‌اند از
حشم خراسان وعراق ومازندران برحسب درجات و تفاوت طبقات ایشان موفور دارد
و مشاورت کردن با ایشان ازمهمات مصالح داند و از هرکس آنچه بگوید نیك بشنود
و در آن نیك تأمل کند و آنچه زبده و خلاصه باشد و بمصلحت مقرون نماید بعد از
اجالت رأی و معاودت در مشاورت با مخلصان تجربه یافتهٔ روزگار دیده برکار گیرد
تا آنچه رود برسنن صواب و سداد باشد و از خطا و خلل مصون و محروس. و رکن
بزرگتر در ضبط ولایت و نظم شمل مصالح تألیف و استمالت دلها شناسد و البته
رضا ندهد که میان حشم و خدم و عبید وموالی بهیچ نوع از انواع مخالفتی ومکاشفتی
باشد ظاهراً و باطناً چه از اختلاف اهواء و تشتت آراء حشم اختلالی راه یابد که
باثارت فتن و اراقت دماء انجامد، و اقطاعات و مواجب و ارزاق هرکس بر وفق
استحقاق ومقدار اقدار مقرر و مهنا دارد و بی جرمی ظاهر مکشوف که همگنان را
بر آن اطلاع افتد عتاب و عقاب جایز دارد تا ملتزمان خدمت دل شکسته نگردند
و رمیدگان بقوّت دل روی بخدمت آرند وچون از کسی جنایتی و خیانتی ظاهر بینند
اغضاء و ابقاء نکنند که مهابت پادشاهی در امضاء حکم سیاست است و جملگی ولاة
و مقطعان وگماشتگان را تنبیه کند تا بر رعایا حیف نکنند و خراج و اعشار و رسوم
دیوانی چنانکه معین و مقنن باشد بوقت خویش بمجامله طلب می کنند و بزواید
خطاب نرانند و هرکس ازیشان زیر دستان خویش را درکنف عدل و انصاف مرفه و
فارغ دل دارند ان‌الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن‌الفحشاء و
المنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون. وصاحب دیوان مظالم را وصایت کند تا در
استماع سخن متظلمان نیك متیقظ و متنبه باشد و استکشاف ظلامات بواجبی بکند
و حق مظلوم از ظالم بستاند و او را بانصاف رساند و از میل ومحابا و مداهنه و ریا

اجتناب نماید و یقین داند فرزند اعز ملك اجل که خطاب ما درین تفویض همچنانست که آفرینندهٔ تعالی و تقدّس گفته است و فرموده: یا داود انّا جعلناك خلیفةً فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق، فرمان چنانست که جماعت امرا و اولیا و معتبران جرجان و طبرستان و دهستان و بسطام و دامغان از احرار و عبید ادام‌الله عزهم پادشاه و فرمان ده خویش ملك اجل فرزند اعز را دانند و دل و زبان درخدمت طاعت او یکسان دارند و در هرچه او فرماید و اشارت کند منقاد و مطواع باشند و برخدمت او مواظبت کنند ودر اتمام هرمهم که فرماید مبادرت نمایند و از تعلل و تقاعد محترز باشند و فرمان او را فرمان ما دانند و رضا و سخط او بر رضا و سخط ما فرقی ننهند ودر طلب مواجب ونانپاره رجوع با دیوان ونایبان او کنند و کافهٔ منظوران ومتقدمان و رعایا این مواضع حاجات بدیوان گماشتگان و معتمدان او بردارند و اموال و رسوم و حقوق دیوانی بمقطعان ومتصرّفان بتوقیع و فرمان او گزارند و دولت ما را بادعیهٔ صالحه یاد دارند ان شاءالله تعالی.

۵ - تقلید ریاست مازندران

چون از موجبات ثبات دولت و نظام احوال شمل مملکت بعد از تمهید قواعد عدل و تشیید ارکان شرع هیچ کار نیکو تر از رعایت حقوق نیست و هر توفیق که درین معنی میسر گردد مستمدّ الطاف یزدانی و مستنزل سعادات آسمانی شود و امیر رئیس تاج‌الدین ابوالمکارم احمد بن العباس ادام الله تأییده با آنکه بزرگان اسلاف او را در دولت مقامات مشهور و مساعی مذکور بودست و آن حقوق را که داشته‌اند بوی میراث گذاشته‌اند تاج‌الدین آن کردست و در خدمت آن آثار ستوده نموده که از آثار مآثر اسلاف او گذشتست وطراز آن گشته وهرمهم نازك ومصلحت بزرگ که برأی او و تدبیر صائب و ثاقب او تفویض فرمودیم در تمشیت و تربیت آن از شهامت و غناء وکفایت در عنفوان شباب آن نمودست که مردان کار دیدهٔ محنك

ومجرّب گشته از آن قاصر بوده‌اند و بقصورخویش از اقدام بر اتمام آن مقر ومعترف وهرچند بر کمال کفایت وحصافت او اعتماد ها داشته‌ایم ودرمخایل او دلایل استحقاق تقلید جلایل اعمال دیده بهروقت او را امتحان می‌فرموده‌ایم ودر مختلفات احوال از سرّاء و ضرّاء که بروی می گذرانیده‌ایم اختیار می کرده و درمعرض هرسؤال و جواب و عتاب وحساب می آورده واو در هرجائی که بودست ید بیضا نمودست و قصب سبق از اقران و اکفاء می ربوده و استیهال خویش رتبتی ومنزلتی‌را که داشته است وبمزید موعود بوده ظاهرتر می گردانیده وایناس رشد و تفرّس رأی ما را درخویشتن باظهار و امارات واضح و براهین ساطع از دهاء و ذکاء تصدیق می کرده لا جرم در هرنوبت که بحضرت می رسیدست بقبول و اقبال تازه و نواخت وکرامت بی اندازه اختصاص می یافتست ودرمجلس ما از تقرّب و ترحیب و اجلال برفیعتر درجه و منیعتر مرتبهٔ می‌رسیده که اکفاء او بنازلترین مایهٔ از آن نرسیده‌اند وتعرّض حضیض آن ذروه نکرده و چون حال تاج‌الدین در اصالت و متانت رأی وانتساب بخاندان کریم قدیم و تحلی بخصال‌حمیده و توسل بمساعی جمیل در دولت و تأکید سوابق حقوق اسلاف بلواحق خدمتهای پسندیدهٔ خویش بدین جملت باشد واجبتر حقی رعایت را ومتعین تر جانبی کرامت را حق وجانب او تواند بود واگرچه ریاست مازندران ازمنصب او قاصرست و او را مثابت ومنزلت آن هست که در خدمت ما امثال تقلید کند نه تقلد وتولیت نه تولی اما چون این شغل میراث یافتست

شرف تتابع کابراً عن کابر | کالرمح انبوباً علی انبوب

وآن ولایتی عریض و بسیطست و طرفی بزرگ نام و از حضرت بر مسافتی بعید و خاطر بحال آن نگران و ضبط مهمات و ترتیب مصالح آن جز بحضور و شهامت تاج‌الدین متمشی نگردد و رعایا که ودایع ایزد تعالی اند جز در کنف کفایت وحرز رعایت و مهاد شفقت او مرفه و فارغ دل نتوانند بود او را اجازت بازگشتن از پیش

تخت بدان جانب فرمودیم و تشریفی که امثال او را از اعیان جهان و رؤساء اقالیم
ممالك معهود نبودست ارزانی داشتیم از کسوت فاخر و مرکب گرانمایه با ستام زر
و طوق مرصع و سلاح و ریاست مازندران بجملگی گرگان و دهستان و استراباد و
بسطام وجلفادقان بتازگی بروی تقریر کردیم با هرچه بدین شهرها مضاف ومنسوبست
واز جملهٔ آن معدود ومحسوب تا جانب ایزد تعالی را درهرحالت که باشد سرّاً وجهراً
مراقبت کند و آن را سرمایهٔ سعادت دوجهانی داند ودر هر کاری که ایراد واصدار آن
خواهد کرد حیثیت جانب او را عزّ و علا پیش خاطر و دل دارد و او را تبارك سمه
برهرچه کند و اندیشد مطلع شناسد و برخیر و شر مثیب ومعاقب، ودر نیکو داشت
رعایا و صیانت ایشان از رسوم جایز و محدثات نا واجب و حوالات نا متوجه بهمهٔ
عنایتها برسد که عمدهٔ مصالح ایشان درذّمت او کردیم ودر عاجل و آجل از کار ایشان
مسؤل خواهد بود کما قال علیه السلام: کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته، وبراحترام
و توقیر و تعظیم سادات و ائمه و قضاة و علماء و اهل سلاح متوفر باشد وطبقات رعایا
را بر مقادیر رتبت و حفظ و رعایت می دارد و میان ایشان متوسطی عدل و حاکمی
منصف باشد در اصغاء سخن متظلم وانصاف مظلوم و انتصاف از ظالم مجهود بذل
کند ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
یعظکم لعلکم تذکرون، وچون اصناف رعایا من البادی والحاضر و اهل المدر و الوبر
حقوق دیوان از خراج و اعشار و رسوم مراعی و غیر آن بوقت خویش گزارده باشند
نگذارد که بزواید با ایشان خطابی رانند و املاك و اسباب وچهار پایان ومواشی ایشان
را از حکم اعتراضات و تکلیف نا واجبات مصون دارد و صاحب خراج معتبر از جهت
خویش نصب کند که قانون خراج ولایت در دست او باشد ودر تحویلات بوقت انتقال
ملك از یکی بدیگری طریق دیانت سپرد و شرط امانت بجای آرد ودر هرشهری از
شهرها و بهر ناحیتی از نواحی وهرموضعی نایبی سدید متدین متهدی گمارد تا کار

رعایا برمنهاج انصاف وسنن سداد می گذارد وتساوی میان ارباب وشرکاء اسباب واملاك
در عوارض نگاه می دارد تا از قوی برضعیف حیفی نرود واز توانگر بر درویش ظلمی
نباشد و قضاة و حکام را بر تنفیذ قضایا و امضاء احکام و استخلاص حقوق معاون ومربی
باشد و همواره از احوال ایشان مستخبر و در مجلس حکم هر یك ازیشان نایبی عالم
متخرج متیقظ بنشاند تا از هر کاری که گذارند وهرحکمی که کنند باخبرباشند واگر
دقیقه‌ای که موافق شرع نباشد لفظاً و لحظاً قولاً و فعلاً باید بتدارك آن مشغول گردد
و اگر بخویشتن نتواند تاج‌الدین را اعلام دهد تا هرچه از قاعدهٔ حق متمایل باشد و
از جادهٔ راستی منحرف تقویم و تعدیل آن واجب داند و تدارك آن بشرط کند و
کارهای لایق‌دیانت برقضیت شریعت راند که ملك و دولت براساس‌دین و شریعت مبنی
ومرتّب است واگرگمانی بردکه نه بروفق قرآن مجید که لا یأتیه‌الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید شغلی گذارده باشد یا نه مناسب اخبارسیدالمرسلین
صلوات الله علیه که خدای عز وجل می گوید: ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتفوا کاری ساخته زجر بی ابقا وتعریك بی‌اغضاء ازفرایض داند و در باب ترکات و
مواریث احتیاط تمام فرماید تا حقوق بمستحقان رساند واز اطماع کاذبه و دستهای
خاطیهٔ عاتیه محروس باشد و اگر ترکهٔ یابد وارث غایب باشد باید که آن را بمشهد
ثقات تفصیل کند و بمهر قاضی وتاج‌الدین مخزون و مختوم دارند تا وقت حضور وارث
مستحق که بوی تسلیم کنند و همچنین استکشاف احوال اوقاف و رسانیدن محصولات
بمصارف وجوب برشرایط واقفان از لوازم شرع است اهمال آن جایز نمی‌فرمائیم تا
نایب تاج‌الدین کشف آن بجدّی تمام کند و در احیاء آن خیرات بأقصی الامکان برسد
و اگر از متولیان کسی بخیانت موسوم گردد باید که تبدیل و تلافی آن واجب داند جزا
وسزای خائن فرمودن متعین وهمچنانکه تا این غایت بودست حکم مدارس ومساجد
باسم و رسم تاج‌الدین است تا هرکس را که مستأهل ومستحق داند و بعلم و تقوی

و عقیدت پاك متحلی در تعلیم و تعلم و وعظ و تذکیر و اقامت صلوات خمس بجماعت
تقویت دهد و اگر کسی را بخلاف این یابد نفی کند و در نگاهداشتن مسالك و مناهج
مسلمانان و سابله و مجتازان وحفظ وصیانت دماء و اموال ایشان از فتك ونهب و تاراج
و قصد دزدان و راهداران هرجد وجهد که ممکن گردد ودر وسع ومقدرت آید بجای
آرد وچون دزدی یا راهزنی را بیابد باتفاق قضاة و ائمهٔ و اعیان ولایت حکم سیاست
و شریعت بروی براند کما قال الله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون
فی الأرض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف اوینفوا
من الأرض، ودر کار عیار وسکهٔ دینار ودرم احتیاطی تمام می کند تا بزیوف ونبهرجات
مسلمانان زیان زده نگردند واز احوال اسعار همواره متفحص باشد تا بی موجبی آسمانی
از محتکران و متربصان در آن تفاوتی پدید نیاید و از رخص بغلا نگراید و تعدیل
موازین ومکاییل از مهمات شمرد فقد قال الله تعالی واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس
المستقیم، ومی فرمائیم تا بر هر در سرای شحنگی آن شهرها معتمدی شهم کار گذار هشیار بنشاند
تا آنچه رود بنظر و علم او باشد وجنایات برقدر جرم و یسار مجرم خواهد و بی جرمی
وجنایتی ظاهر کس را مؤاخذت نکند واز هتك استار حرم مسلمانان وتجنی معروف و
مجهول وتعرّض محال وتتبع کار نا معقول محترز باشد وبی بینت ودرستی کاری نکند،
گماشتگان فرزند اعز ملك اجل رکن الدنیا والدین طغرل و نواب امیر حاجبی کبیری
نجم الدولة والدینی و قطب الدینی امیرالامرائی باید که در اعزاز مقدم بدان ولایت
مبالغتها نمایند وبغایت هر تکلفی برسند وجانب او را موقر ومحترم دارند وصدر رئیس
ومتبوع و مقدّم اورا شناسند و درمصالح و مهمات رجوع با او کنند و بی مشورت و
استصواب او درهیچ معاملتی رسمی وشرعی شروع ننمایند وسخن او ودر هر کار که حادث
شود و هرمهم که پیش آید ازجلی وخفی بشنوند و بر کار گیرند ومقتدی سازند وحکم
او درحل وعقد و رتق وفتق کارهای آن دیار و بلاد قلّ او کثر جلّ اوحقر نافذ دانند

وامر ونهی اورا منقاد ومطواع باشند وديوان معامله وقسمت بسرای او دارند وبخلاف اشارت و صواب دید او تصرفی نکنند ویك درم سیم ندهند و نستانند وهر کجا نایبی متعین کند بر تمکین وتبجیل اوتوفر تمام کنند وحرمت معتمدان وخدمتکاران اوموفور دارند و شحنگان این مواضع چشم و گوش باشارت تاج‌الدین دارند و بی معرفت و درایت و هدایت نایب او کاری نکنند و نقیب و عسس بصواب دید او گمارند تا آنچه مصلحت بیند از ترتیب آن کار چنانکه رعایا از خویشتن وخان ومانها فارغ دل توانند بود گوید وکند وجملگی مردمان آن ولایت از شریف و وضیع سپاهی و رعیت، ترك وتازيك حکم مثال را ممتثل باشند و در متابعت و مطاوعت تاج‌الدین متفق و موافق باشند ، ان شاءالله تعالی .

٦- مثال هم درمعنی ریاست مازندران

خاندان ریاست بمازندران خاندانیست که ذکر بزرگواری آن در اقـالیم عالم منتشرشدست واخبار شرف وقدمت و وفورحرمت دراقطارجهان شرقاً وغرباً مستفیض گشته وهر یك از افاضل و اماثل آن خاندان در عهـد خویش بر معاصران و همالان فضیلت مقدم داشتست ودرفضل هنروسداد عفت وکرم واریحیت مشارٌالیه ومتفق علیه بوده است وریاست مازندران میان ایشان از گذشته بر توارث بمانده می رسیده وعقد آن سیادت علی تعاقب الأیام وترادف الشهور والأعوام منتظم همی مانده، وامیررئیس اجل تاج الدین ابوالمکارم احمدبن العباس بن احمد ادام الله تمکینه واسطهٔ قلادهٔ آن خاندان بزرگست و از سلف صالح خلف صدق، وهر هنر و خصلت پسندیده و سیرت ستوده که در اسلاف او رحمهم‌الله متفرّق بوده‌است در ذات کریم او مستجمع است و ازین جهت دلها برولاء ومحبت او منطبق گشتست و زبانها بثناء و محمدت او منطلق شده و در مجلس اعلی اعلاه‌الله ازاکرام وانعام قبول و اقبال یافته و شرف مجالست و مؤانست ونظررأفت وتوقیروتبجیل برتبتی ومنزلتی رسیدست که اوهام اقران او بدان نرسد ، و ازآنجا که قضیت رای اعلی اعلاه‌الله است در شهامت و کفـایت تاج‌الدین بتفرّسی که درناصیهٔ همایون او کردست از کمال حصافت و فطنت واستقلال او بأعباء

کارهای بزرگ ریاست مازندران از استحقاق او قاصر نمـاید و از مرتبه و درجهٔ او نازل‌اند اما بحکم شفقتی که مارا بر احوال رعایاء جرجان هست و عنایتی که درحقّ ایشان داریم و همتی کـه بر نیکو داشت ایشان مقصور داشته‌ایم اندیشهٔ باز گردیدن تاج‌الدین بدان طرف درخاطر آوردیم و ترتیب آن مصلحت کـه فواید آن جملگی آن ولایت را شامل تواند بود پیش گرفتیم تا ازمجلس خدایگانی اعلاه‌الله تاج‌الدین اجازت انصراف یافت و بانواع مواهب وعوارف او مزید کرامت و نواخت وخلعت گرانمایه که لایق چنو بندهٔ که فرزانه و یگانهٔ زمانه باشد و اکفاء او را از کفاة عصر واعیان جهان مثل آن مبذول ومعمول نبودست مخصوص گشت باتشریف تجدید منشور ریاست ولایت چنانکه این مثال بروفق آن صادر میشود، تاج‌الدین راکه حسن رأی ما درتربیت جانب وتمشیت کار اوهمگنان دانسته‌اند دور و نزدیك، وصفا و ولاء ما او را معلوم ومحقق شدست ، و می فرمائیم تادرهرحالت کـه باشد نگاهداشت جانب آفریدگار عز اسمه سبب رستگاری خویش داند و بی گمان باشدکه ایزد تعالی درجملگی احوال براسرار او مطلعست ، ومجازات آنچه گوید و کند و اندیشد عاجلاً وآجلاً بیابد وبرخیروشر و احسان و اساءت مثاب ومعاقب گردد و درهردوسرای از آن مسؤل و بدان مخاطب شود، فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرةشراً یره، و با رعایای جرجان معاشرت ومجاملت کند وحرمت سادات وائمه وقضاة ومشایخ ومعتبران موفوردارد و جانب هر یك باندازهٔ فضل وعفت و وجاهت و نباهت او رعایت کند و میـان ایشان و متصرّفان وگماشتگان متوسطی‌مشفق وناصح وحاکمی عدل ومنصف باشد و نگذارد که ازیشان بررعایا حیفی وتطاولی رود ونه از رعایا بر یکدیگر ، وتا تواندو ممکن گردد بقسم وعوارض وطلب زواید رخصت ندهد پس اگرعوارضی افتد ضرورتی کـه مصلحتی بدان‌پیوسته‌باشد قسمت آن بایدکه براستی کند و سوّیت میان ایشان واصحاب املاك و ارباب نگاه دارد و رنج قوی برضعیف نیفکند ، توانگر را بردرویش بهوی و

ریا ترجیح ننهد وهمگنان را درخطاب متساوی گرداند. تاج الدین آنچه درین باب از
ما شنیده است و از خصال او ما را معلوم گشتست کار بندد و در تخفیف و ترفیه رعایا
غایت مجهود مبذول دارد و آسوده داشتن ایشان ومتواتر گردانیدن امداد شکر بنزدیك
ما بزرگتر وسیلتی و پسندیده تر خدمتی داند و همچنان که از مجلس اعلی اعلاه‌الله
اختصاص یافتست واز جانب ما بدانچه ممکن گشتست از اجمال و اجلال بهره‌مند شده
با زیردستان که ودایع خدای عزّوجل‌اند نزدیك ما و ایشان را بوی سپرده‌ایم و آن
عهدهٔ بزرگ بردّمت او کرده سازگار ونیکوکار وستوده آثار باشد، انّ الله مع الّذین
اتّقوا والّذین هم محسنون، در هرکار که آن تعلق بدیوان ریاست دارد وبمصالح کافهٔ
رعایا بازگردد چون نگاه داشتن عیار وسکه ازقلب و نبهره وتسویهٔ موازین و تعدیل
مکاییل احتیاطی تمام کند تا ستد و داد و دخل وخرج مسلمانان برقاعدهٔ راستی و بر
جادهٔ شرع مسلمانی رود فقد قال‌الله تعالی : و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم
بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ، و از حال اسعار همیشه مستخبر باشد تا
محتکران انتهاز فرصت نکنند و بی‌سببی سماوی مسلمانان را ببلاء غلاء مبتلی نکنند
و زعماء اسواق را درین معنی بجدی تمام وصایت کند و اگر ازکسی تهاونی یاتجاسری
بیند زجر وتعریك واجب بیند وچنان سازد که مدارج ومناهج مسلمانان ومجتازان در
آن ولایت از دزد و راه زن و اهل عیث وفساد و نا پاك و راه دار پاك باشد ومردمان
در کنف امان و سلامت می توانند گذشتن و با دزدان و راه داران در اقامت حدود و
تقدیم حکم سیاست محابا ومدارا روا ندارد واتفاق وموافقت ومشاورت قضاة اولو-
الألباب آنچه مفروض است ومسنون در بارهٔ ایشان بجای آرد کما قال‌الله تعالی انما
جزاء‌الذین یحاربون‌الله ورسوله و یسعون فی‌الأرض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا اوتقطع
ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا فی‌الارض ، و ازکار اوقاف ومحصولات آن بررسد
وخللی را که درآن بیند تلافی کند و اگر ازمتولیی ومتصرفی خیانتی بیند و اختزالی
ظاهر یابد تبدیل وتنکیل خائن ازلوازم شرع داند و دراحیاء معالم خیرات و رسانیدن

محصولات اوقاف بمصب استحقاق مجتهد ومتشمر باشد، وهمچنین از کارهای شرعی که کند ومهمات دینی که پیش آید بربصیرتی تمام باشد تا تمویهی نکنند و باطلی درمعرض حقی ننمایند که از آن بخسی بحق مسلمانی راه یابد وما از آن مسؤل باشیم یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً والأمر یومئذ لله، وعلی الخصوص در کار ترکات واموال یتامی و رسانیدن بمستحقان تیقظی هرچه تمامتر برزد تا دست مستأکله از آن کشیده شود، ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً وسیصلون سعیرا ، و از احوال دیوان شحنگی همواره با خبر باشد تا با مردمان خطاب نا واجب نرانند و اُروش جنایات وجرایم براستطاعت مجرم ستاند وبی جرمی روشن کس را مؤاخذت نکند که از وبال وتبعت آن در دوجهان ایمن نتوان بود و مساجد ومنابر شهر ونواحی در حکم صواب دید تاج الدینست تا هرکه را درغزارت فضل وصلابت دین وکمال و عفت و صلاح شایسته تر ومستجمع تر بیند اسباب تکفل آن مهمات دینی را تقلید او می کند و اگر کسی ملابس ومباشر مهمی از آن مهمات باشد و بدین صفات موسوم و موصوف نه نفی او از واجبات شمرد، ومی فرمائیم تا بهرموضعی از نواحی شهر نایبی خردمند کار گذار هوشیار پرهیزکار گمارد تا کار های مسلمانان بر سنن سداد می گذارد و بمصالح آن قیام می نماید ، سبیل عامل و شحنه و اعیان و معتبران جرجان و نواحی آن ادام الله تأیید هم آنست که بمقدم تاج الدین استبشاری تمام نمایند و بتصدر و تقدم او استظهاری هرکدام تمامتر دارند و مقام او را در آن دیار وقیام او را بمصالح خویش از الطاف و مواهب ایزدی دانند ودر دعوات خیردولت قاهره شیدالله ارکانها بیفزایند وبی مشورت واستصواب تاج الدین کاری نکنند ودرهیچ شغل شرعی ومعاملتی بی مفاوضت و مشاورت او خوض ننمایند ودر حاجاتی که بما دارند بسفارت و وساطت رسالات وکتب او توسل کنند و دیوان بسرای او دارند و شحنه بی صواب دید او نقیب وعسس نگمارد ودر همهٔ کارها علی العموم وعلی الخصوص درین دو کار که نازکتر باشد از آنچه رأی صائب تاج الدین بیند عدول نکنند و رؤسا و زعماء

نواحی دهها منشور از دیوان او خواهند و بی اجازت او توقّع ریاست و زعامت نکنند واز استبداد و استقلال بپرهیزند ومرسوم ریاست چنانکه تا این غایت بوده است از وجوه معهود مهنا می رسانند وبقصور واحتباس منغص نگردانند وجملگی گماشتگان ما جانب عزیز تاج‌الدین را بچشم توقیر و تعظیم نگرند و وکلاء اسباب و برزیگران و ساکنان مستغلات آن جانب را از نذور وعوارض مصون ومعاف دارند و گفته ونمودهٔ تاج‌الدین را مقبول ومؤثر دانند و رضاء او برضاء ما مقرون شناسند ان شاءالله تعالی.

۷ - تقلید ولایت گرگان

بنیاد پادشاهی وقاعدهٔ جهان داری برعمارت فرمودنست وجهان جز بعدل وانصاف معمور نباشد وعدل و انصاف جهان دار جز بواسطهٔ ولاة کاردان نیکوسیرت ومتصرّف ستوده عقیدت پسندیده طریقت میسر نگردد وجهانیانرا شامل نشود ، و مدتیست تا حکایت حال اختلال ولایت گرگان ومضافات آن بسمع ما می‌رسیدست وخاطر بترتیب مصالح آن رعایا که ودایع ایزد تعالی‌اند نگران بوده است ومی‌خواسته‌ایم که آن طرف بحکم فرمان اعلی خدایگان اعظمی اعلاه‌الله در ایالت و تدبیر دیوان ما باشد تا دست ظلم‌وعدوان که از جوانب بر آن گسترده شده‌ست کوتاه فرمائیم واطماع کاذبه از آن منقطع گردانیم وآن رعایا را در کنف امن و سلامت از نوایب حدثان مأوی دهیم و شکر عوارف و صنایع ایزد تعالی که امداد آن هر روز بروزگار ما پیوسته تر است بنیکو داشت آن رعایا و افاضت عدل بر ایشان بگزاریم، بهروقت عوایق ایام و موانع حوادث راه این مراد بسته همی‌داشتند، والأمور مرهونة باوقاتها، تا اکنون که فرمان اعلی خدایگانی اعظمی شاهنشاهی اعلاه‌الله نافذ گشت وآن ولایت و هرچه بدان منسوبست بدیوان ما حوالت شد ودرتحت امر و نهی وحل وعقد نوّاب ما آمد آنرا بامیر اسفهسلار اجل کهتر برادر عضدالدین عمادالاسلام ادام‌الله تأییده که ما را برادری عزیزاست ودر دانستن رسوم ولایت داشتن و رعیت پروردن و قواعد نیکوگسترانیدن

و ترتیب مصالح دینی و دنیاوی کردن عدیم النظیر است سپردیم و بنیابت خویش در مهید این معانی او را فرمودیم و بتقدیم آنچه مصلحت کار دیوان و کافهٔ رعایا و حشم و متجنده از ترک و تازیك پیوندد در آن طرف بر رای صایب او باز گذاشتیم چه مکان او آنجا مکان ما است و حضور او حضور ما، و چون تقریر آنچه ازین معنی در ضمیر و خاطر ست بقلم و کتابت ممکن نمی گشت و بسفارت معتمدی معتبر از مقرّبان و ثقات خواص و کفاة دیوان حاجت بود اجل عالم اخص منتجب الدین مخلص الاسلام مؤیّد الدوله نجم المعالی سید الکتاب ادام الله تمکینه که منصب و مثابت او در خدمت دیوان و پیش تخت ما برخاص و عام پوشیده نیست و شرف دو شغل نازك انشاء و اشراف مملکت که برسم نایبان او فرمودیم ظاهرست پیش برادر عضد الدین ادام الله تأییده فرستادیم تا سخن منتجب الدین مخلص الاسلام بشنود و بر اعزاز مقدم او توفّر نماید و در ترتیب کار ولایت از تعیین کار کنان و متصرّفان و تمهید اسباب آنچه بفراغ دل و آسایش و سبك باری رعایا باز گردد بواجب بفرماید چون بمثابت رای و صفای عقیدت برادر عضد الدین حرس الله تأییده واثقیم و از اخلاص او در متابعت و مطاوعت جانب ما و اشفاق و اشبال بر احوال مسلمانان آگاه و صایتی زیادت نمی فرمائیم و علی الأطلاق کافهٔ حشم و سپاهیان و متجنده و مقطعان و رعایا و مال گزاران ولایت را بجانب او فرمودیم و زمان حلّ و عقد و نقض و ابرام بوی سپردیم تا در هر باب آنچه مصلحت باشد و موجب صلاح و ثبات دولت و مملکت و مستعقب آسایش و دعاء خیر رعیت گردد بجای آرد، در معنی اقطاعات مقطعان نظری شافی کند، هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلبی و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه او را فرموده ایم بی اجازت برادر عضد الدین و بی فرمان ما تصرّفی کند باز ستاند و هر محلول که بعد از سفر ما وراء النهر افتاده است دیوان ما را است [کذا] بجملگی نگاه دارد و بی فرمان و توقیع ما هیچ کس را تمکین تصرف ندهد، فرمان چنانست که جملهٔ امرا و اسفهسلاران و مقطعان و معروفان و اجناد و سادات و قضاة و ائمه و مشایخ رعایاء ولایت گرگان ادام الله تأییدهم

عزّ هم متابعت رای و صواب دید جانب برادری عضدالدین ادام‌الله تأییده کنند و او را مطواع و منقاد باشند و حاجات و ملتمسات خویش بر رأی او عرضه کنند و حصول و انجاح از آن جانب جویند و حکم او را در آنچه از مصالح امضا کند حکم فرمان ما دانند و از اعتراض مصون و محروس شناسند و اصناف متجنده باظهار آثار طاعت و رعایا باقامت شرایط دعاء خیر مشغول باشند و بر مباشرت آن مواظبت نمایند ان شاءالله تعالی وحده .

۸- تقلید قضاء نوقان و دیههای طوس

تفویض اعمال شرعی بائمه و علما که اساس دین و اسلام بایشان راسی و راسخست از واجبات باشد و تقویت و تربیت ایشان در آنچه ملابست کنند و متقلد آن گردند از لوازم و مفترضات ، و مستحق تر کسی بتحمل اعباء و تکفل مصالح چنین معانی آن باشد که انتما در علم و عفت بخاندانی مشهور دارد و در فنون علم متبحر و متیقن باشد و بشعار سداد و تقوی متردّی و متحلی ، و خاص و عام که او را باختیار اختیار کرده باشند و با او مخاطبت داشته باتفاق و اطباق بروی ثنا و محمدت گویند و این مقدّمات حسب حال و حکایت خصال قاضی القضاة امام عالم رئیس اجل زاهد عمدةالدین ابو سعد محمد بن اسمعیل ادام‌الله تأییده است که در غزارت علم از افراد عصرست و در ورع و تقوی از معتبران و متقیان ، و تا کار قضا و حکومت قصبهٔ نوقان و مضافات آن از دیههای طوس باهتمام او مفوّض فرمودیم و برین تفویض سالها گذشتست بهروقت که امتحانی فرموده ایم یا اتفاق کشف حالی افتادست همهٔ افعال و تصرفات او برمنهاج حق و منوال حقیقت بودست و آثار مصالح و فواید مسلمانان از اثناء و تضاعیف آن لایح و ظاهر و موجبات ادعیهٔ صالحه دولت قاهره را در ضمن آن تقلید و تفویض متزاید و متضاعف ، ازین جهت واجب گشت بتجدید ذکر آن تقلید این مثال فرمودن و قضاء آن مواضع که مفصل شد بتازگی بروی مقرر گردانیدن تا چنانکه از وفور علم و کمال عفت و حسن سیرت او معهودست و معلوم در اعتناق این مهمّ دینی که امانتی

بزرگ است و متقلد آن مسؤل خواهد بود از دقیق وجلیل و کثیر و قلیل آن که تقدیم کرده باشد و بر امضاء آن اقدام نموده یوم تجد کل نفس ما عملت من خیرٍ محضراً وما عملت من سوءٍ تودّ لوانّ بینها و بینه امداً بعیداً متیقظ و محتاط باشد ونصوص قرآن مجید واخبارسیدالمرسلین را صلوات‌الله علیه و سلم درفصل خصومات واستماع دعاوی وتعدیل شهود مقتدی سازد و آثار ائمهٔ سلف را رضوان‌الله علیهم تتبع کند تا از سهو و زلّت مصون و محروس باشد، نوّاب و معتمدان دیوان رفیع جلالی ملکی افراسیابی ادام‌الله رفعته وعزّهم بر احترام و توقیر و تبجیل عمدة‌الدین متوفّر باشند و در تعظیم مجلس قضا و تمشیت امور دینی وتنفیذ احکام شرعی بأقصی‌الامکان برسند و اگر بخلاف این مثال دیگری عرض کنند حکم آن برپوشیدگی نهند وهرچه تا این غایت برسم نایب عمدة‌الدین رکن‌الاسلام بوده است از قضا و تولیت اوقاف که از قدیم باسم اسلاف او بوده است ودر تولیت ایشان می‌رفته و ازیشان بوی تحویل شده وسوابق امثله مصداق آنست بر وی مقرّردارند و اجازت نیست که از دیوان اوقاف ممالک حرسها‌الله درآن مداخلتی کنند وبا نایب عمدة‌الدین ازین جهت بقلیل وکثیر خطابی رانند. جماعت اعیان ومعتبران ومشایخ و رعایاء آن مواضع اعزّهم‌الله برحکم فرمان می‌روند ودر خصومات و مهمات شرعی رجوع با جانب عمدة‌الدین می‌کنند و حرمت مجلس قضا هرچه موفورتر شناسند، ان شاءالله تعالی.

۹- تفویض تدریس چند مدرسه در بلخ

اساس دولت و قاعدهٔ ملك برمراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی نهادن و اعلاء اعلام دین واحیاء معالم و مراسم شرع مقدّم مهمات گردانیدن و برتوقیر و تبجیل سادات وعلماء که ورثهٔ انبیا اند وخزنهٔ علوم شریعت و هُداة و مرشدان مسالك و مناهج سنت توفّر نمودن و باشادت درجات و انالت طلبات و اعداد اسباب فراغ دل ایشان اهتمام فرمودن مثمر ثبات دولت و موجب دوام نظام شمل ملك باشد، و چون از شجرهٔ نبوّت و دوحهٔ رسالت شاخی یافته شود از فیض الهی بهرهٔ لطف مستوفی یافته

و بحلی و حلل ازهار و انوار علوم و آداب ولباب ألباب متحلی شده و بنفحات نسیم الطاف صنع ایزدی متعطر گشته که فوایح و روایح آن باصناف خلایق جهان می رسد و هرکس براندازهٔ فطنت و ادراك بصیرت وقریحت از آن نصیب می‌یابد و آنرا وسیلت و ذریعت فوز و نجات یوم لا ینفع مال ولابنون الا من اتی الله بقلب سلیم می‌سازد وازظلام مهاوی ضلال دراضواء وانوارهدی وتقوی می آید وحرص براکتساب حطام دنیاوی که از جملهٔ مغارم است باجتهاد در احراز مغانم دینی از تعبد و طاعت ایزد تبارك و تعالی که سبب خلق وایجاد مخلوقات و موجودات آنست، کما قال الله عز من قائل: وما خلقت الجن والأنس الا یعبدون، بذل می کنند، اعزاز و اجلال چنین دوحهٔ رسالت و ثمرهٔ شجرهٔ نبوت بر کافهٔ خلایق واجب و متعین باشد، و برما که عالم شرقاً و غرباً، براً و بحراً بحول وقوت ایزدتعالی وتقدس درتحت اوامر ونواهی ماست حتم مقضی، واین مآثر ومقدمات ازصفات ذات امیرسیدظهیرالدین ادام الله تأییده است که با شرف انتماء و اعتزاء منصب نبوت و اعتلاء و ارتقاء برمراتب عز رسالت و انتظام در عقد آل یاسین که ولیس وراه مرقیً لراقٍ ولا للسرف بعده من باق در استجماع انواع آداب و علوم و استیعاب اصناف مناقب و فضایل از مشاهیر اعیان گشتست و در عنفوان از مشایخ ائمه و علماء عصر گذشته و قصب سبق از همگنان ربوده، و چنانکه در عهد خویش ازعلماء وسادات متقدم متاخرست برسادات علماء متأخرفضیلت تقدم یافتست و اسلاف او که نقباء سادات و معتبران عهود خویش بوده‌اند از آباء و اجداد ما ملوك و سلاطین بر و بحر روی زمین قدس الله ارواحهم همواره با کرام و انعام اختصاص داشته‌اند ودر مصالح دین و دولت محل اعتماد بوده، و ظهیرالدین که از سلف صالح خلف صدق است وبخصال حمیده متزین ودر فنون علم متبحر ودر غزارت علم بمنزلتی که علماء وافاضل عالم از انوارعلوم وفضایل اومقتبس‌اند وازبحار آداب او مغترف بهر وقت که پیش تخت رسیدست واستسعادشرف ملاحظت یافته از الفاظ ومعانی مواعظ و زواجر آن بسمع می رسانیدست که بدان منزلت و رتبت خویش در خاطر و همت ما زیادت می گردانیدست و در توقیر و تبجیل او می افزوده‌ایم وآنچه برسم اسلاف او

بودست از نقابت سادات مازندران و تولیت اوقاف مساجد و مشاهد و مدارس و عقد مجالس وعظ ومنابری که ایشان داشته‌اند و ترتیب مصالح آن خیرات باهتمام او مفوّض گردانیده و آنچه او را موروث بوده است برقاعدهٔ گذشته مسلم داشته اما چون اختیار او آن بود که بجانب بلخ رود و بدان خطه مقام سازد و بافادت و استفادت و تدریس وتذکیر که در آن فوایددین ودولتست مشغول باشد مثال دادیم وملتمس ومطلوب او مبذول فرمودیم ومدرسهٔ تکشی‌ومدرسهٔ کوزه ومسجد سرسنگ و غیر آن که مثال متقدم بدان ناطقست واین مثال تأکیدآنرا نافذ باهتمام اومنوط گردانیده تا بتدریس وافادت و وعظ خلق‌مشغول باشد واقامت شرایط آن مهمات دینی چنانکه از کمال علم و دیانت و حس سیرت و عقیدت او معلوم و محقق است بجای می‌آورد و خطهٔ بلخ بحضور او متجمل ومتبرّج می باشد و از دیگر دیار و بقاع ممالك بشرف این منقبت تفرّد یابند، وظهیرالدّین در کنف رعایت وحریم اهتمام جانب امیر اسفهسلای برادری اعزّی عمادالدینی امیرخراسانی و فرزندی علاءالدینی بحرمت تمام و فراغ دل روزگار می گذارد و علما و فقها وکافهٔ مسلمانان را از فواید علمی نصیب می‌دهد و دولت را دعاء خیرحاصل می‌آرد، ودرین وقت که ظهیرالدّین بحضرت‌سرخس پیش‌تخت ما برسید و برحسب شرف منصب و فضیلت کمال علم که بدان از اقران خویش سادات و علماء جهان متمیز است مزید تقریب و اکرام و تبجیل و احترام یافت‌ودر رتبتی ومنزلتی که لایق حال و مناسب حسب و نسب او بود متمکن گشت ودعاء دولت گفت، درموعظت وتنبیه وتحریض برابتغاء مرضات ایزد سبحانه و تعالی و اقتناء خیرات که مستعقب دولت سرمدی و سعادت ابدی باشد، یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً والأمر یومئذ لله، سخن راند واز مجلس ما بشرف اصغا مخصوص گشت و بزیادت حرمت وحسن نظر محظوظ و مجدود شد، و چون مطالع و مقاطع فصول وکلمات او متضمن ذکر شکر و مشتمل برنشر فضایل وخصال مرضی و آثار جمیل جانب برادری اعزّی عمادالدینی و فرزندی اعزّی علاءالدوله والدینی حماهماالله بود وبکرّات ومرّات تقریرمی کرد ازهردوجانب حرسهما الله که‌در آن ولایت افاضت‌عدل و بسط و انصاف وتخفیف و ترفیه‌خلق وتحصیل

ادعیهٔ صالحهٔ دولت را منتظم داشتن شمل مصالح ملك و دولت واظهار آثار اخلاص
در عبودیت و بسط نصفت برچه جملتست و چه امارات پسندیده درین ابواب ظاهر
می دارند و چگونه دقایق نیك بندگی و نیکو خدمتی و صفاء طوّیت بجای آورده‌اند
واز تقدیم حسنات وبذل صدقات و استمداد ادعیهٔ صالحه از صلحا و عباد در ایام حرکت
رایات منصور بمبارکی برصوب عراق و قفول و وصول آن بطالع سعد و فیروزی
بدارالملك خراسان برچه ترتیب می کرده ، و هرچند رأی ما را این معنی از عقیدت
صافی وخلوص در بندگی و محاسن شیم و عادات برادری اعزّی و فرزندی اعزّی که
بتجارب دانسته ایم روشن و مبین است وآنرا بتعریف و تقریر هرگز احتیاج نبوده
است و نیست اما چون بتازگی بتفصیل آن خصال ستوده ومساعی پسندیده و شواهد
صدق برعبودیت وکمال اخلاص در نگاه داشت دقایق خدمت وگزاردن شکر نعمت
ازالفاظ مهذّب ظهیرالدین علی رؤس الأشهاد استماع کرده آمد ما را اهتزاز و اعتداد
تمام حاصل گشت و امداد محامد و آفرین فراوان آن جانب رامتواصل شد این مثال درحق
ظهیرالدین ادام الله تأییده برسبیل تجدید فرمودیم تا ازجانب برادری اعزّی وفرزندی
اعزّی حماهما الله حسن رأی ما در باب او که بهروقت متضاعف می گردد و لطف عاطفت
و رأفت که در بارهٔ او متزاید می شود تصوّر کنند و از مزید اقبال که درین نوبت بروی
فرمودیم وشرف زیادت قربت و اختصاص بغایت که ارزانی داشتیم خبر یابند و او را
از مجلس ما ودیعت دانند و بوقت قدوم در احترام و اعزاز توقیر او بیفزایند و هرچه
باسم و رسم او فرموده شده است ومثال صادر گشته و این مثال مجدّد ومؤکد آنست
که تدریس در مدرسهٔ تکشی و مدرسهٔ کوزه و مسجد سرسنگ وآنچه باین مواضع
منسوبست از اوقاف و غیر آن ظهیرالدین را مسلم دارند و نگذارند که هیچ کس کائناً
من کان با او درکار آن بقاع و اوقاف طریق مزاحمت ومنازعت سپرد و همچنین عقد
مجلس وعظ درمسجد سیم گران و مسجد زرگران ومدرسهٔ اتابکی و رباط ریسمان
فروشان وتیمارداشت خزانهٔ کتب درین رباط بوی بازگذارند واو را مستخلص گردانند
ودر مسجد جامع شهر موضعی که مناظره را معهودست و پسندیدهٔ ظهیرالدین امام-

الشرق باشد بوی دهند و کافهٔ علما وفقها از جهت اجلال و توقیر ظهیرالدین درمواسم مناظره آنجا حاضر شوند وشرط مساعدت اقامت کنند و فقها و متصلان ظهیرالدین را محترم ومکرّم دارند وعلی الخصوص رباط ریسمان فروشان و ترتیب مصالح آن چنان که از جانب محروسی صاحبی اجلی سیدی عالمی عادلی ناصرالدّینی دام محروساً نبشته آمد وباهتمام ظهیرالدین مفوّض گردانیده بر وی مقرّر گردانند و رخصت ندهند که از هیچ جانب در آن بی رضاء ظهیرالدین امام‌الشرق شروعی باشد تا خزانهٔ کتب را بحضور ائمه و معتبران دیوان برادری اعزّی ادام‌الله تمکینهم عرض دهند و تفصیل مهذّب منقح کنند و بخازنی امین سدید شایسته سپارند تا تیمار آن می دارد و اثرجمیل می نماید از جانب فرزندی اعزّی حرسه‌الله در تنفیذ حکم فرمان متابعت تمام کنند ودر احترام و اکرام ظهیرالدین تاج‌الاسلام بأقصی‌الامکان برسند و همهٔ اسباب دل فارغی او بسازند و قاعدهٔ حرمت و تمکین او ممهد گردانند و دواعی خلل از کار او زایل کنند و جملگی دقایق عزیز داشت درحق او بجای آرند وشکری را که از آن جانب می گویندمستدام می دارندو آنرا درمجلس ما موقعی لطیف شناسند ودرامتثال مثال بهمه غایتی برسند و[در] احراز مراضی ظهیرالدین و ادامت موادّ شکر او بمجلس‌ما تقرّب جویند و هرچه از لوازم کار اوست بوی باز گذارند و رضاء او بهمهٔ معانی حاصل دارند. نوّاب فرزند اعزّ کریمه متعنا الله بطول بقائها حکم فرمان را بانقیاد تلقی کنند و فراغ دل ظهیرالدین جویند واز استزادت او محترز باشند، کافهٔ اعیان ومشاهیرشهر ادام‌الله عزّهم مقدم ظهیرالدین امام‌الشرق را ادام‌الله تأییده عزیزدارند و ایّام مقام او مغتنم شمرند و اعادت او بدان خطه از عواید عواطف و لطایف عوارف مجلس ما شناسند واگر برخلاف این مثال عرض کنندحکم آن بر پوشیدگی نهند وبر کارنگیرند بی استطلاع رأی ما ان شاءالله تعالی.

۱۰ - تقلید خطابت سرخس

اجلال و اعزاز ائمه وعلما که خزنهٔ علوم دین وحفظهٔ قواعد شرع‌اند از دواعی ثبات دولت و موجبات نظام شمل مملکت باشد و بدین وسیلت و ذریعت مرضات ایزد

سبحانه و تعالی که سبب حصول سعادت ابدی است حاصل آید وچون همواره همت
ما برتمهید اساس امور دینی و تبجیل و توقیر اکابر و ائمهٔ دین مقصورست و نظام
ومناظم کارهای ملك دنیا از نتایج ترتیب اعمال دینی دانیم هر روز آثار الطاف ایزدی
برصفحات دولت ما ظاهرتر و لایح ترست و امداد فضل او تبارك و تعالی متوالی تر
ومتواصلتر وهوالمشکور علی مواهبه البادیة الظاهرة و صنایعه المتوالیة المتظاهرة ،
و پوشیده نیست که امام اشرف زاهد پدر ضیاءالدین شیخ‌الاسلام ابومحمد الفضل بن
ابراهیم الزیادی ادام‌الله تأییده بقیهٔ اکابر ائمهٔ جهانست و دولت را ببقاء دعاء او استناد
و اعتضاد و اهل سنت را بروزگار متبرك او اعتداد و استعداد برقضیت این حال خواهیم
که مهارت دینی سرخس که مقام وموطن اوست بنظر اهتمام او متحلی باشد ومصالح
دنیاوی بیمن استشارت او منتظم درین باب پیش ازین امثلهٔ فرمودیم و بتقدیم آنچه
مناسب این معانی باشد اشارت کرده و فرمان داده، درین وقت رأی ما چنان دیدکه
خطابت در آن بقعهٔ مبارك و تدریس و تذکیر برمنابر مسجد جامع سرخس باسم
و رسم ضیاءالدین فرمودیم تا ترتیب آن کار چنانکه باید می کند و دولت قاهره را
ثبتها‌الله ادعیهٔ صالحه می گوید ودر ارشاد و هدایت مسلمانان و تنبیه و اصلاح ایشان
بمواعظ و زواجر وحض و تحریض هر آنچه مورث و معقب فوز و نجات باشد توفیق
می یابد وبعضی ایام جمعات فرزند خویش را که حال او در غزارت علم وکمال تقوی
معلومست مستخلف و مستناب گرداند و نیابت بر وی تقریر کند موّصی بقیام شرایط
آن در اوقات چنانکه ازو دیدست وبر آن ترتیب یافته باید که خاص و عام درمتابعت
و مطاوعت ضیاءالدّین شیخ‌الاسلام متفق و موافق باشند و ایام حضور و مقام او را از
جسایم غنایم دینی و دنیاوی شمرند ودر دعاء دولت بیفزایند ان شاءالله تعالی .

۱۱ - تقلید ایالت ولایت

رایت دولت ما که بتأیید و نصرت ایزد سبحانه و تعالی همیشه مؤید و منصور
است و امارات وبراهین مزید فیض الطاف صنع او جلت قدرته وعلت کلمته که بهروقت
براطراف وحواشی روزگار همایون ما ظاهرتر می گردد و امداد آلاء و نعماء در اعزاز

و اذلال اولیاء و اعداء ما متظاهر تر می شود از آن دانسته می آید که همواره همت بر ابتغاء مرضات او عزّ وعلا مقصور داریم و اعتصام در حال هر حرکت ومقام و طلب هرمقصود و مرام بحول و قوّت او کنیم ودر استنجاح آمال و امانی دوجهانی مدد از فضل عمیم و صنع لطیف اوخواهیم و معطی و منعم ومکافی ومجازی برحسنات وسیئات او را دانیم و استبقاء دولت و استدامت آن از نتایج و ثمرات مواظبت برشکر وحمد او تبارك و تعالی شناسیم ، و شکر نعمت ایزدی را طرایقست و ابواب ، نیکو ترین آن رعایت حقوقست که اساس دولت بدان ممهد ماند و عرصهٔ ملك از آن اتساع گیرد و اسباب پادشاهی ورایات جهانداری بدان ساخته و افراخته باشد . وپوشیده نیست که امیراسفهسلاراجل فرزنداعزّ ابوبکربن عمادالدین را ادام‌اللهُ‌تأیید هما در دولت‌قاهره‌چه وسایل و سوابق ذمم وحقوقست که اهمال رعایت آن جایز داشته نیاید واز این جهت همواره او را بنظر اطف عاطفت و رأفت مخصوص داشته‌ایم ورتبت ومنزلت از مراتب و منازل اقران او کـه اولیاء دولتند برگذشته و شرف ادراج در عداد اعزّهٔ اولاد کرامت کرده و پیوسته جناح عواطف ما براحوال او حاضراً وغائباً مبسوط بوده است و مقصود او ازعوارف ما بنجاح موصول، و اگر پیش ازین بسبب اشفاق شامل که در حق او باشد و عنایت کامل که در باب او داریم عتابی فرمودیم واز جهت ظلامات رعایا خطابی می رفت غرض از آن اقامت مراسم عدل بودکه جهاندار از آفریدگار بدان مأمورست حیث قال عزّ من قائل : ان‌الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی‌القربی ، و دیگر جای می گوید : و اذا حکمتم بین‌الناس أن تحکموا بالعدل ، و نیز می‌خواستیم که او را ازین تبعات تمحیصی حاصل آید و ذکر جمیل منتشر گردد اکنون این حفاوت و شفقت که برفرزند اعزّ علاءالدوله والدّین بود از سر تازه گشت و معوّل و اعتماد برخصال حمید و شیم مرضی و کمال فطنت وحسن طریقت او و در التزام مناهج عبودیت مضاعف شد ومحلّ ودرجهٔ اوازآنچه معهود بود ترقی گرفت و علی مرورالأیام نصیب او از انعام درتزاید خواهد بود ومکان ومقام او پیش تخت در ارتقاء و اعتلاء وهرچه پیش ازین باسم او فرموده‌ایم و بوی تعلق داشتست از اقطاع و ایجاب برموجب مشروع

دیوان حماه‌الله آن اسباب و املاك بروفق حجت و قباله برقرار متقدّم او را مسلم وبر وی مقرّ رست وهمهٔ تعرّضها از آن زایل و منقطع و این مثال صادر گشت تا از همهٔ جوانب ترك و تازیك و دور و نزدیك حسن رأی ما بتازگی درحق فرزنـد اعزّ تصور کنند وبر کیفیت معتقدی که بغایت صفا درحق او هست در دست و کلا ومعتمدان او مقرّر دارند وعلایق منازعت ومزاحمت از آن بریده گردانند وحرمت ایشان زیادت از گذشته دارند و دانند واز حکم فرمان نگذرند و از استزادت نوّاب آن دیوان بپرهیزند وشکر ایشان مغتنم شمرند وبمراجعت حاجت نیارند ان شاءالله تعالی.

١٢- تفویض ریاست سرخس

دوام دولت و نظام شمل مملکت از ثمرات و نتایج عدلست وجهاندار و فرمان دهنده را مرضات ایزد تبارك و تعالی که سبب فوز و نجاتست بوسیله و ذریعهٔ افاضت عدل حاصل آید و هرچند همواره تا نوبت جهانداری و پادشاهی عالم شرقاً و غرباً، برّاً وبحراً بفضل عمیم آفریدگار عزوعلا بما رسیدست همت برعدل‌واحسان باکافهٔ خلایق مقصور داشته‌ایم و جملگی جهانیانرا که ودایع آفرینده اند علی‌العموم و الشمول در ظل عاطفت و رأفت آورده علی‌الخصوص رعایاء سرخس را رعاهم‌الله بمزید عنایت و رعایت اختصاص فرموده‌ایم و ایشانرا با آنکه از ایزد سبحانه تعالی و دیعتند همچون دیگر رعایا از خداوند خاتون سعید قدس‌الله روحها ودیعت و یادگار شناخته و بدعاء ایشان تقرّب نموده و سایهٔ عدل شامل وعنایت کامل بر احوال ایشان مبسوط وممدود گردانیده‌وازاین جهت خواهیم که رئیس و مقدم متبوع ایشان آن کس که باشد انتساب بخاندان قدیم دارد ودرممارست وملابست کارهای خطیر مهذّب ومجرّب گشته باشد و حُلوّ و مرّ ایام چشیده و رخاء وشدّت و راحت و مشقت روزگار دیده وکشیده وعهد شباب درمختلفات احوال گذرانیده وبحدّ کهولت رسانیده. واین مقدّمات بعضی از صفات ذات نجم‌الدین رئیس‌الشرق ادام‌الله تمکینه است که ریعان عمر در خدمت دولت‌ماانفاق کردست ومباشروملابس جلایل امور و معظمات اشغال بوده و در هریك از آن امارات حمید نموده و آثار مساعی جمیل ظاهر گردانیده برحسب این سوابق

وقضیت این مقدّمات رأی چنان دیدیم بعد از استخارت ریاست سرخس و مضافات آن او را فرمودیم واو را متقلد ومتکفل آن شغل جسیم که همواره برسم اعیان ومشاهیر دولت بودست گردانیدیم ومی فرمائیم تا نجم‌الدین بفراغ دل و انشراح صدر و اتساع امل معانق و ملابس آن ریاست گردد و بشرایط آن چنانکه از شهامت وحصافت او معهود و منتظرست قیام می‌نماید و براحترام وتوقیر و اکرام ائمه وعلما ومشایخ واعیان آن خطه‌متوّفر باشد وحقوق وذمم همگنان برمقادیر درجات و مراتب طبقات مرعی و مقضی دارد و تقدیم هرچه بتخفیف کافهٔ رعایا پیوندد و متضمن دل فارغی و آسایش ایشان نماید از لوازم داند ودر ازاحت رنج اقویا از ضُعفا و ازالت تحکم اغنیا برفقرا مبالغت کند و نگذارد که ازجهت مجتازان و گزیدگان حشم ومتجنده و ارباب حوالات دیوانی بعوارض وعلف با آن رعایا خطاب رود وچنان سازد که ایشان از تمهید رسوم محدثه وتعرّض محالات‌مصون ومحروس باشند ودر کنف امن وعدل روزگار می گذرانند و دولت را دعاء خیر می گویند بتوفیق‌الله و حسن تیسیره ، فرمان چنانست که اعیان و معتبران و منظوران سرخس‌از ائمه و قضاة و سادات ومشایخ ادام الله عزّهم مقدم نجم‌الدّین را باعزاز و اجلال مقابل کنند و برتبجیل و توقیر او توّفر نمایند و رئیس ومقدّم او را دانند ودرمصالح و مهمات رجوع با سرای ریاست کنند و از صواب دید نجم‌الدّین نگذرند و حرمت نایب او موفور دارند ومرجع خویش درکارهای دیوانی باو کنند، وامیر رئیس اجل بهاءالدین افتخار خراسان درمساعدت وموافقت نجم‌الدین که صاحب دیوان عملست بأقصی الامکان برسد و در تمشیت اعمال دیوانی بر سنن مصلحت‌هردو مساعد ومعاضد باشند وبرجادّهٔ صواب وصلاح متمشی می گردد و فراغ خاطر وآسایش رعایا از ضمن آن پدید می آید ، ومی‌فرمائیم تا نایب دیوان شحنگی دام تأییده کارها باستصواب نایب نجم الدین گذارد و باتّفاق مصالح رعایا نگاه می دارند و دولت را ادعیهٔ صالحه حاصل می آرند و از همهٔ جوانب ترک وتازیك فرمان را بانقیاد تلقی کنند و قاعدهٔ حرمت دارالریاسه که همیشه از رؤسا بمزید حرمت و مکنت از دیگر رؤساء بلاد ممالك ممتاز بوده‌اند ممهد گردانند و شرایط این شغل

ریاست بجملگی بنیابت نجم‌الدین باز گذارند ومرسوم و رسوم آن برقرار معهود مسلم ومهنا دارند ان شاءالله تعالی.

۱۳ - نیابت ایالت شهر ری

چون اساس دولت و بنیاد مملکت بر افاضت عدلست و استدامت و استزادت نعمت ایزد تعالی باقامت شرایط شکر توان کردن و ثبات دولت و مزید نعمت ایزدی بدین دو واسطه حاصل می‌گردد این هردو معنی را مقدّمه و عمدهٔ جهانداری ساختن و بدین وسیلت و ذریعت تنجح حصول آمال و مطالب جستن از ثمرات فطنت و امارات سعادت باشد و توفیقی که آفریدگار عزّ و علا درین باب کرامت کند و هدایتی که بفضل عمیم وصنع لطیف خویش میسر گرداند هم نعمتی دیگر باشد مضاف با سوابق نعم وسوالف عوارف او تبارك و تعالی که امداد آنرا انقطاع و انصرام نیست وفیض آن کافهٔ خلایق را شاملست وهرچه در کونین موجودست از صنع لطیف او برحسب استعداد مخصوص بهرهٔ جودست، و هو عز شأنه و بهر سلطانه علی العلات مشکور و لجمیع الحاجات فی الحالات مسؤل و مأمول، و بحکم آنکه مقدّمات برای ما روشن گشتست واز کشف غطاء حاصل آمده همواره این طریقت را ملتزم باشیم و خواهیم که برهرچه اوامر و نواهی ما را بر آن مضائی و نفاذی بود و هر کجا که در ریاست وحکم فرمان ما اند آثار عدل وانصاف ظاهر می‌گردد و رعایا در مهاد امن و کنف سلامت آسایش می‌یابند و ایالت ما زیردستان را وقایت شود از صدمات بغی و عدوان و سطوت ظلم و طغیان چه محقق و مصور گشتست که مصانع و مصارف ومصارع و درجات و درکات عدل و ظلم و احسان و اساءت در باب مجازات ازحضرت الهی چگونه خواهد بود وجزاء وسزای هرکس از شریف و وضیع ومأمور و امیر وصغیر وکبیر برچه جملت خواهند فرمود ومساقّ این مقدمه بدانست که اگر چه سالهاست تا ولایت ری بنام ماست و بوصایت و فرمان خداوند عالم سلطان سعید محمد قدس الله روحه بمیراث بما رسیده است وخدایگان جهان سلطان اعظم پادشاه بنی آدم سنجر خلدالله ملکه تشریف تقریر آن فرموده و انعام و تفویض ارزانی داشته

درین وقت خداوند عالم سلطان معظم شهنشاه اعظم غیاث‌الدنیا والدین مسعود اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره بتجدید تفویض او این ولایت فرمود و انعام تنفیذ حکم ما بر آن کرامت کرد بحکم مارا معلوم شدست که رعایاء این شهر و ولایت درایام متقدّم بمقاسات انواع مشاق وصنوف مؤن وضروب شداید وفوادح مطالبات منکوب و مبتلی بوده‌اند و از مذاق حلاوت عدل و شفقت فطام کلی داشته تدارك حال ایشان بعواطف و احسان جسیم مفترض دانستیم بازالت دست ظلم و ازاحت و تنحیت رسوم و سمات محدثات که بریشان ضربت لازب کرده بودند واجب و متعین می شناختیم استخارت کردیم واز حق تعالی توفیق خواستیم و نیابت ایالت شهر ری و ولایت بامیر اسفهسلار اجل کبیر عالم مؤیّد مظفر عادل برادر ضیاءالدوله والدین نصرةالاسلام و المسلمین ابوالفتح یوسف بن خوارزمشاه ادام‌الله تأییده که شرف نسب وحسب و حقوق او در دولت قاهره موروث و مکتسب پوشیده نیست و مساعی و مقامات او در مصالح ملك حرسهاالله مذکور ومشهور است تفویض فرمودیم واو را وصایت کردیم تا چنانکه از اصابت رأی و کمال حصافت وحسن سیرت و دهاء و ذکاء او معهود و مألوفست واز تدّین وتدّبر و تیقظ و وقوف او بردقایق کارهای بزرگ که از نظر فکرت و اوهام دیگران محجوب و مختفی باشد و پیش رأی صائب او متجلی و روشن معتاد ومتعارف گشته شده است ترتیب ضبط شهر و ولایت بواجبی پیش گیرد و تعرّض ظالمان از مظلومان و تطاول اقویا از ضعفا بکلی زایل ومنقطع گرداند وبراحترام اعیان ومشاهیر آن سادات و قضاة و ائمه وصلحا و اتقیا و مشایخ متوفّر باشد و در مصالح شهر و ولایت و معظمات خطوب و قرارات نوّاب را بگوید تا با ایشان مشورت کنند وترتیب آن بصواب دید و مطابقت و موافقت ایشان کنند و در قمع و قهر مفسدان و متعدیان و لصوص و قطاع الطریق بهمهٔ غایتها برسد و اقامت حدود که متضمن صلاح مسلمانان باشد بعد از تأمّل واستشارت قضاة و ائمه و معتبران از لوازم شرعی و دواعی نظام شمل مصالح دین و دنیا داند ، فقال الله تعالی : انّما جزاء الذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا اویصلبوا او تقطع ایدیهم

وارجلهم من خلاف او ينفوا من الأرض ، و ايمن داشتن راهها و تحصيل فراغ دل تجار
و مجهزان ومجتازان و غربا از لوازم شناسد وهرچه ممكن گردد از مبالغت ومحافظت
درين باب تقديم كنند و عسس گماشتن در شهر بهرموضع كه مظنهٔ عيث و فساد باشد
ومردان شهم متيقظ مرتّب گردانيدن از واجبات شمرد چنانكه از وقت آنكه مسلمانان
در مساجد از جماعت نماز فارغ شوند تا بوقت انفجار صبح بازارها و محلتها محفوظ
و مضبوط باشد و عوادى فساد و لصوص منقطع ومنحسم، درشهر منادى فرستد تا در
كار اسعار كه خاص و عام و غريب و شهرى را بدان احتياج باشد احتياط تمام كنند
و بأغراض خويش غلاء اسعار مأكولات نجويند و تعديل مكاييل وموازين از مفترضات
دانند فقال الله تعالى : و زنوا بالقسطاس المستقيم ، ودر جملگى احوال مراقبت جانب
ايزدى را شعار و دثار سازند ، و متيقن باشد كه برهرچه كند از خير وشر مثاب و
معاقب خواهد بود وبجواب وسؤال از نقير وقطمير مخاطب ومسؤل، وتقويت كارهاى
دينى و تمشيت قضايا و احكام شرعى عين فرض داند تا اموال مسلمانان و حقوق
ارامل و ايتام ضايع و مستهلك نگردد و از اغنيا برفقرا واز متجنده بر رعايا حيف
نرود و ادعيهٔ صالحه دولت را حاصل و متواصل باشد ، سبيل اعيان و معتبران شهر
و نواحى از امرا و سادات و قضاة و ائمه و اصناف و متجنده و رؤسا و مشايخ رعايا
كثرهم الله آنست كه درهرچه تعلق بشحنگى دارد رجوع با ديوان و در سراى نواب
امير اسفهسلارى ضياء الدوله و الدينى ادام الله تأييده كنند و نايب ما را در ايالت و
ولايت رى ضياء الدوله و الدين را دانند و برتبجيل و تمكين نوّاب او متوّفر باشند
و در مصالح از صواب ديد ايشان عدول ننمايند و سپاهيان ولابت و معروفان متجنده
در هرمهمى كه حادث شود متابع و منقاد برادر ضياء الدوله والدين باشند واز آنچه او
مصلحت بيند در مهمات ملك و دولت ومتمرّدان و متعديان ترتيب كند بنگردند و
رضاء او مقرون رضاء ما باشد و حاجات و ملتمسات خويش بواسطهٔ اوبمجلس وديوان
ما برمى‌دارند وكافهٔ رعاياء شهر و ولايت رعاهم الله گماشتگان او را ممكن و محترم
دارند و مرسومات شحنگى برقرار متقدّم از وجوه معتاد مهنا مى‌رسانند و دولت را

دعای خیر می گویند ان شاءالله تعالی.

١٤ - تفویض قضاء گلپایگان

قضا وحکومت بزرگتر شغلی است از اشغال دینی ونازکتر عملی است از اعمال شرعی و ترتیب آن کردن و تیمار داشت آن بمستحقی از ائمهٔ دین و علماء شریعت تفویض فرمودن از فرایض باشد و قاضی امام اجل مجدالدّین محمد ادام الله تأییده استحقاق این تفویض دارد که در ورع و علم از اقران خویش ممیزست و همتا ندارد و بخصال حمیده متحلی و موصوف، بحکم این حال قضا و حکومت گلپایگان بوی تفویض گردانیده شد و بعد از استخارت این مهمّ دینی باهتمام او کرده آمد تا چنانکه از وفور علم و کمال و سداد طریقت او معهودست و مألوف آن کار را بواجبی اعتناق کند و جانب ایزد عزّ اسمه در همهٔ احوال مراقبت نماید واز آن روز بزرگ که داور آفریدگار باشد اندیشه کند و در هر داوری که خصمان پیش او رانند متیقظ و متأمل باشد وقطع وفصل آن بنصّ قرآن مجید کلام ربّ العزّة واخبار سیدالمرسلین صلوات الله علیم الله اجمعین و آثار و کتب خلفاء دین وطریقت امام المسلین ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضوان الله علیه [کند] تادرهر کار شرعی که گذارد از تبعات طعن این جهانی مصون ومحروس باشد وخصمانی راکه بمجلس حکم حاضر آیند درلفظ و لحظ متساوی دارد و از التفاتی که موهم عنایتی زیادت تواند بود محترز باشد و بشرایط این امانت بزرگ که در گردن او کرده شد ودرعرصات روز بزرگ از آن مسؤل خواهد بود وبدانچه کرده باشد از نیك وبد مثاب ومعاقب بواجبی قیام نماید تا مارا وخویشتن را درهردو سرای ثنای جمیل و ثواب جزیل حاصل گرداند ولله سبحانه و تعالی العصمة و التوفیق.

رئیس ومشایخ ورعایا باید که قاضی و حاکم خویش مجد الدّین را دانند ودر مهمات شرعیات رجوع با او کنند ودر هرداوری که افتد بمجلس او روند و از اشارت و صواب دید او نگذرند و برتوقیر و تمکین واحترام و اکرام او متوفّر باشند ورضاء اوجویند، نایب شحنه باید که در تمهید قاعدهٔ حرمت او مبالغت نماید و آنچه بزیادت

رونق و طراوت مصالح دینی و مهمات شرعی و تنفیذ قضایاء مجلس حکم باز گردد جدّی تمام کند و در تحصیل فراغ دل مجدالدّین کوشد و شکر و شکایت او را اثری هرچه تمامتر شناسد و بمعاودت نوشتن درین باب وفرمودن حاجت نیارد ان شاءالله تعالی.

۱۵ - تقلید نیابت دیوان استیفا بمرو

چون خطهٔ مرو مستقرّ سریر ملك و مرکز رایت دولت و مهبط وفود تأیید و نصرت است برخاندان سلجوقی التفات خاطر بمنتظم داشتن مصالح آن طرف زیادت از آن باشد که بدیگر اطراف ممالك و همواره رعایا و زیر دستان آن خطه علی قرب المسافة و بعد ها در نظر همت وظل رأفت ما باشند وهرمهمی که آنجا باشد بکسانی تفویض فرمائیم که از ثقات وکفاة دیوان که بر اقـران و اکفا فضیلت تقدّم دارند و منقبت سبق و در ملابست جلایل امور امارات ستوده نموده باشد ودر تضاعیف تصاریف روزگار مجرّب و مهذّب شده و بر دقایق امور معاملات وقوف تمام یافته و برمحكّ اختیار پسندیده عیار آمده ، واجلّ عالم زین الدین ابوالعلاء صاعدبن الحسین المستوفی از سالها باز بفرمان ما متقلد استیفاء آن ولایت بوده است آن شغل بعد از استخاره و اختیار باهتمام او منوط کردیم و اعتماد در آن کار برشهامت و غنا و کفایت وحسن سیرت وکاردانی و کوتاه دستی او مقصور گردانیده که در هر یك از این خصال حمیده وآثار مرضی که اومستجمع آنست باتّفاق اقران انگشت نمای جهانست وبردولت آن سوابق حدود تمهید کردست که نطاق رعایت از آن قاصر می‌آید ، وهر انعام و اکرام که درباب او فرموده می‌شود ازکنه آنچه او مستحقّ آنست متقاصر می‌نماید وآثار معجزات منظوم و منثور اوکه در ذکر مفاخر دولت منتشر کردست و دفاتر بـدان متحلی گردانیده مخلد ومؤبّدخواهدماند وآن حقی باشد که زخارف دنیاوی درمقابل آن نیاید وسیلتی که هرگز مواد ذمم آن منقطع نگردد، وپیوسته آن شغل استیفا در تیمار داشت نوابّ او بودست و زین الدین ادام‌الله تأییده ملتزم خدمت و معتنق شغلی نازکترین از اشغال و اعمال بحضرت، و بحکم آنکه هر وقت بسمع ما می‌رسید

که کارهای معاملتی مرو نه بر آن قاعده می رود که فرمودیم وحسابهای اسباب خاص در غیبت زین الدّین دام تمکینه نه چنان می پردازند که پسندیدهٔ دیوان باشد و متضمن دل فارغی رعایا و زیر دستان و این معنی از تقریر زین الدّین محقق و روشن گشت فرمودیم تا زین الدّین ادام الله تمکینه بذات خویش بسر آن کار رود و بضبط آن مشغول گردد هرچند که درگاه و دیوان از حلیت حضور او عاطل می ماند وشغل نازك بسبب غیبت او معطل ومهمل می باشد آن مصلحت بر دیگر مصالح بر گزیدیم و استیفاء جملگی خطهٔ مرو از شهر و رستا و نواحی و ضرائب قصبه از ملکی و غیر آن بتازگی باهتمام او مفوّض گردانیدیم بنیابت دیوان استیفاء حضرت حماه الله از استقبال معاملات وارتفاعات سنهٔ ثلث واربعین، و اجازت دادیم تا بفراغ دل و فسحت امل بسر آن کار رود وترتیب ضبط محاسبات اسباب خاص قدیم و حدیث پیش گیرد بدین تفصیل، وبهرموضعی نایبی سدید شهم متهدی فرستد تا معاملات و ارتفاعات را بقلم مضبوط گرداند و در آن طریق راستی و امانت سپرد و هیچ چیز از قلم فرو نگذارد و محاسبات روشن گرداند تا بوقت خویش مهذّب ومنقح بدیوان می‌فرستد وکیفیت آن تقریر می کند، ومی‌فرمائیم تا زین الدّین ادام الله تأییده حساب بقایاء خراج و ابواب المال که در وجه ارزاق سادات کثرهم الله است و همچنین وجوه معایش و ادرارات دیگر مستحقان روشن گرداند و نصیب هرمستحق بقلم مفروز می کند تا می رسانند ومعتمدی را بر گمارد تا بمعرفت او بمصبّ وجوب می رسد و اگر چیزی از وجوه خراج و ابواب المال بجای دیگر خرج کرده باشند تلافی آن بکند وبقرار اوّل باز آرد ودروجه ارزاق مستحقاق نهد همچنان که بوده‌است، و مالی را که بتازگی ببایست داد و معروفان متقبل آن گشته‌اند حال بداند و دخل و خرج در قلم گیرد وحسابهای گذشته باحتیاط باز بیند و اگر چیزی از قلم فرو شده باشد ویا خیانتی رفته تدارك آن واجب ومتعین شناسد، فرمان چنانست که همهٔ نوّاب بر احترام و اعزاز و اکـرام زین الدین ادام الله تمکینه متوّفر باشند و مستوفی معاملات این جمله که مفصل شد او را دانند واسباب تمکین نوّاب او ساخته دارند و جماعت نایبان دیوان اشراف حرسهم الله نسخت رفع ارتفاعات و مستخرجات

اموال پیش او برند تا در آن تأمل می کند و آنرا بعد از مطالعت بواجب برکار می گیرد نوّاب امیراسفهسلاری ادام‌الله تأییدهم در تمهید قواعد حرمت زین‌الدّین مبالغت نمایند و هرچه بتمشیت کار و مزید رونق و طراوت شغل او پیوندد تقدیم کنند و از سرای ریاست حماه‌الله هر مساعدت و موافقت که ممکن گردد بجای آرند وهر توجیه و قسمت ناگزیر که افتد در قلم نایب او دارند واعتماد بر آن دانند ، کافهٔ وکلا وعمال ومتصرّفان اسباب معاملات و زعما و رعایا و بزرگان رعاهم‌الله نایب مستوفی زین‌الدین را دانند و مرسومی که فرموده شدست و حجت دیوان بدان ناطقست مهنا می‌رسانند وهیچ چیز قاصر نگردانند ، اجل عالم امین مهذّب ناصح‌الدّین ادام‌الله تأییده در تنفیذ حکم فرمان بأقصی‌الامکان برسد و تشیید مبانی مکنت ومزید حرمت زین‌الدین بجای آرد ومعوّل برقلم او داند وتحصیل فراغ دل و ابتغاء رضاء او متعین شناسد و اثر امتثال لایح وظاهر دارد ، ان‌شاءالله تعالی .

١٦ - تفویض نیابت وزارت دیوان طغرا

جهان داری و پادشاهی را مدارج ومناهجست و دین و دولت را مراتب وقواعد وچون در انتهاج آن مناهج و تشیید و تمهید آن قواعد تأمّلی بواجب رود واطراف و اوساط آن بحزم و تدبیر ورأی صائب نگاه داشته شود اساس دین ودولت هر روز مستحکم تر و راسخ تر می گردد ومبانی جهان بانی رفیع تر ومنیع تر می‌شود وفراغ دل از دواعی اختلال حاصل می آید وآن تدبیر جز بتأیید وتوفیق ایزد سبحانه وتعالی که یؤیّد بنصره من یشاء نگردد و ملك و دولت الّا بحول و قوت او عزّوعلا نتوان داشت چنانکه درمصحف مجد وشرف الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید می آید ، ان ینصرکم‌الله ولا غالب لکم ، ومعمور داشتن جهان ومنظوم گردانیدن شمل ممالك ومصالح جهانیان الّا باستخدام ثقات و دهاة حشم وخدم از اصحاب شمشیر و قلم نتواند بود و اختیار ایشان بعد اختبار توان کرد و بسیار روزگار باید گذاشتن و بندگان و خدمتکاران را بر تصاریف روزگار و اختلاف احوال عرض می کردن و استکشاف مناقب و مثالب وخصال وخلال ایشان می‌فرمودن تا بعد از

تجربت وامتحان هریك براندازهٔ شهامت و دهاء و کفایت وغناء او تقلید مهمات فرموده آید و اعنهٔ اعمال بدست او داده شود و سالها گذشت و روزگار دراز طی کرده شد تا رأی ما برفضایل ومآثر اکفی الکفاة اجل عالم ضیاء الدولة و الدّین مؤیّدالاسلام و المسلمین ادام‌الله تأییده وقوف یافتست ودر هرخدمت از مهمات دولت که بروی اعتماد فرموده شدست و بتدبیر و ترتیب شهامت او باز گذاشته آمده چندان آثار پسندیده نمودست و چنان اعتناق آن کرده که اوهام اقران او از کفاة عصر و دهاة ایام بدان نرسیده است وچنانکه رأی ما خواستست و همت ما بدان نظر افکنده آن کار بسر می‌بردست وما را از آن فارغ دل داشته وبدین سبب اعتماد هر روز متزاید ومتضاعف بودست و منزلت او در مجلس ما می افزودست و موقف و مقام او پیش تخت ترقی می‌گرفته وهمت ما براعلاء درجه و تنویه ذکر وتمهید اساس محل و مرتبهٔ او در دیوان التفات می داشته و از ایزد سبحانه و تعالی دیوان طغرا و نیابت دیوان وزارت بوی تفویض فرموده شد و زمام امر ونهی وحلّ وعقد مهمات ملك و مصالح دین و دولت بدست کفایت وفضل و فطنت او داده آمد تا چنانکه از وی معهودست و متعارف روی بدان آرد و برأی صائب ترتیب کلیات مصالح ممالك حرسه‌الله بواجبی پیش گیرد وخاطر ما از آن فارغ دارد، وجوه ارزاق و مواجب حشم و خدم معین و مرتّب گرداند و اسباب تخفیف و ترفیه خلایق جهان که ودایع آفریدگار عزّ و علا اند مهیا کند وهررسم محدث و قاعدهٔ ناپسندیده که مسلمانان را از آن رنجی باشد وشائبهٔ ظلمی وحیفی دارد براندازد وکارهای معاملات ملك عالم را بتازگی بقلم طراوتی دهد وترتیبی کند که از آن ذکر جمیل و ثواب جزیل منتشر ومدّخر گردد و آن قرار آثار الی ان یرث‌الله الأرض ومن علیها وهو خیرالوارثین مؤبّد ومخلد ماند، و همچنین ترتیب دیوان انشاء که نازکتر شغلی در دیوان آنست بواجب گیرد ودر هرچه طبقات کتاب که امناء اسرار و ثقات خفایاء احوال ملك‌اند تحریر کنند بتأنق تأمل کند و بردقایق الفاظ ومعانی ایشان مطلع باشد وحال عقل وفضل هریك ازمکتوب ونتایج ونسایج قریحت و قلم او بداند که کتاب الرّجل عنوان عقله و فضله تا هر مثال وکتاب وخطاب که نافذ

و صادر گردد و بأدانی واقاصی جهان برسد متضمن فواید و مصالح جهان وجهانیان باشد مصون از خلل وسهو موجب ابطال ومحو علی تعاقب الأيام و ترادف الشهور والأعوام مذکور و مسطور همی ماند وآن دفتر مدّخر همی گردد این مثال فرمودیم تاکافّهٔ اولیاء دولت و اماثل دین و ملت و اعیان و معتبران حضرت از حشم و خدم و ارباب قلم ادام‌الله عزّهم حسن رأی ما در باب اکفی الکفاة بواجبی بشناسند و برعایت صفاء اعتقاد که در حق او داریم وقوف یابند وچون این دومنصب رفیع را بمکان اومشرّف گردانیم در جملگی مصالح ملك و دولت رجوع با او کنند و هرچه او بکمال دهاء و ذکاء و فطنت خویش ایراد و اصدار کند معترض نشمرند و از آن عدول ننمایند وطریق مساعدت ومتابعت سپرند و معروفان ومشهوران اطراف و اکناف ملك واصناف رعایاء بلاد ونواحی برّاً و بحراً، سهلاً وجبلاً احوال خویش بدیوان وزارت اجلها‌الله انهاء می کنند و اکفی الکفاة را باز می‌نمایند وبسفارت و اهتمام او ازمجلس ما بحصول مطالب ومقاصد محظوظ ومجدّد می گردند، ان شاءالله تعالی.

۱۷ - تقلید قضاء و خطابت استراباد

منقبت علم و منزلت علما شریفترین مناقب و رفیعترین منازلست و از شرف و فضیلت علمست که ایزد سبحانه و تعالی علما را رتبت روحانیان دادست و ایشانرا در شهادت بر وحدانیت خود بمرتبهٔ ملائکه رسانیده و معاونت و مشارکت ایشان کرامت کرده آنجا که در مصحف مجد و شرف می گوید: شهدالله انّه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائماً بالقسط، وخشیت مراقبت آفریدگار عزّ وعلا که موجب فوز ونجات وسعادت ابدی است هم ازثمرات نتایج علمست کما قال عزّ من قائل: انّما یخشی الله من عباده العلماء، وچون شخصی از بنی آدم بحلیت علم و تقوی آراسته شد واز عوارف و لطایف صنع ایزدی بدین موهبت سنیّ محظوظ ومخصوص گشت برتبت اعلی رسید و درجهٔ کمال یافت،

فاذا هما اجتمعا لنفس حرّة   بلغت من العلیاء کلّ مکان

وخواجهٔ امام اجل قاضی القضاة ضیاءالدین مجدالاسلام ادام‌الله تمکینه با آنکه

انتما بخاندان قدیم دارد دولت قاهره را شیدالله ارکانها دعاگوی مخلص است وانواع
خصال حمیده را مستجمع در عهد خویش بعلم و تقوی مشارالیه ومتفق‌علیه است واز
علماء عصر و ائمهٔ روزگار بدین دو فضیلت ومنقبت متمیز ومتفرّد گشتست ودرمدّت
مدیدکه قضا و حکومت و خطابت استراباد باسم و رسم او بودست ودر ملابست هر
یك از آن اعمال دینی طریق پسندیده سپردست و بهمهٔ زبانها ستوده بوده آن اعمال
که از امّهات مهمات شرعست برقرار متقدّم بروی تقریر فرمودیم واین مثال بروفق
فرمان اعلی خدایگانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله ارزانی داشتیم تا قاضی القضاة ضیاءالدّین
دام تأییده باهتزازی تمام و رغبتی صادق باعتناق مهمات مشغول گردد و اقامت شرایط
هر یك از آن بواجب پیش گیرد و عمل قضا را که امانتی بزرگست از علم و عفت و
دیانت وحسن سیرت وسریرت خویش کسوتی پوشاند مطهر ازمظنهٔ ریا و هوا، مطرّز
بطراز ورع و سدادطریقت برسلوك جادّهٔ شریعت، و درمجلس حکم چنان نشیند که
اماثل قضاة اسلام و اعلام علماء دین پیش ازو نشسته‌اند، وساوس و شواغل دنیاوی
از سینه دور کرده وهواجس حس وعوارض نفسانی از پیش‌خاطر ودل برداشته وبحق‌ـ
المعرفه شناخته که درآن ساعت که او فاصل حق و باطلست و حاکم اموال و دماء
و فروج درموقعی و مقامی است که فحول ائمه ونساك علما برآن مقام بتفکر گذشته‌اند
و در آن موقف بتحیر و تأمل ایستاده که آن مورث ومثمر سخط و رضاء ایزد سبحانه
و تعالی است ومتوسّط و متمایل جنت و جحیم تا آن تفویض و تقلید را از فادحات
امانات و معظمات مهمات شمرد و در قطع دعاوی و فصل خصومات و تحلیل و تحریم
واعطاء وحرمان و حفظ اموال ایتام تا بوقت ایناس رشد بغایت محتاط و متیقظ باشد
و هنگام احکام خویش ازحکم داور حق می‌اندیشد، یوم لا ینفع مال و لابنون الّا من
اتی‌الله بقلب سلیم، ودرهمهٔ معانی قرآن مجید، الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا
من خلفة تنزیل من حکیم حمید، قدوه سازد وباخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه
و علیهم اجمعین اقتدا کند، فقد قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا، و آثار ائمهٔ سلف راکه برطریق ومذهب امام المسلمین نعمان‌بن ثابت رحمة‌الله

علیه بوده اند مقتفی باشد تا قضایا و احکام او از طعن و اعتراض مصون و محروس ماند و کارهای مسلمانان برمنهاج وجادّهٔ شرع می گذارد و همچنین ترتیب خطابت و احتساب بواجب و شرط بکند ودر جمعات و اعیاد برمنابر اسلام دولت قاهره را دعاء خیر می گوید و در اقامت شرایط احتساب از قمع و زجر مفسدان و متعدّیان و منع ایشان از اظهار شعار فسق و تعدیل مکاییل و موازین و ترتیب اسعار بأقصی الامکان برسد و آثار ستوده درهمه باب ظاهر ومنتشر گرداند بتوفیق‌الله وحسن تیسیره .

فرمان چنانست که از جانب امیر اسفهسلاری اجلی ضیاءالدوله و الدینی دام محروساً و از دیگر جوانب امرا و اسفهسلاران و مقطعان و متصرّفان و گماشتگان ادام‌الله عزّهم اسباب تمکین واحترام ضیاءالدین مجدالاسلام قطب مازندران دام تمکینه ساخته دارند وهرچه برونق و طراوت امور شرعی وحرمت مجلس قضا پیوندد تقدیم کنند و فراغ خاطر ضیاءالدین حسین از لوازم شناسند و مساجد و منابر و مشاهد و متعبدات که تا این غایت در اهتمام او بودست بوی بازگذارند و هیچ کس را نیست که بی رضا و اجازت ضیاءالدین عقدمجلس وعظ کند ، ومی فرمائیم تا اگر کسی از حضور مجلس‌حکم تمرّدکند ازجناب ضیاء'الدولة والدینی آن کس را زجر بلیغ کنند و رسم تعریك واجب دانند و تقویت قاضی القضاة از فرایض شمرند علی الخصوص مال اوقاف و رسانیدن آن بمصبّ استحقاق ، و املاك و اسباب که او را هست مسلم دارند و از خطاب ناواجب محروس ومستأجران ملك او را از عوارض وقسم صیانت کنند وادرار او برقرار گذشته می رانند و مهنا می رسانند و نایب او را قاضی امام‌الدین دام تمکینه موقّر و محترم دارند و شکر و شکایت ضیاءالدین موجب رضاو سخط ما دانند وحکم فرمان ما را انقیاد نمایند ان شاءالله تعالی .

١٨ - تولیت نیابت دیوان اوقاف گرگان

چون تولیت اوقاف قصبهٔ گرگان ونواحی آن بامام اجلّ اخص عزیزالدین اثیر الاسلام ادام‌الله تمکینه تفویض افتادست و ترتیب مصالح آن بر وفق شرایط واقفان او را فرموده آمد آن کار که نازکترین کارهاء شرعست باهتمام او فرمودیم ودر عهدهٔ

تدبیر و کاردانی و هوشیاری و نیکو سیرتی او کرده و او را در تیمار داشت ومباشرت آن کار ازنایبی شهم سدید نیکوسیرت پسندیده طریقت متهدی درامور شرعی ومعاملتی، واقف بردقایق آن، چارهٔ نتواند بود فرموده آمد تا خواجهٔ عمید ضیاءالدین که از ثقات کفاة حضرت و بشهامت و کفایت موصوف و موسوم و بسداد طریقت وحسن سمت مذکور و مشهور نیابت عزیزالدّین دام تمکینه تیمار آن مهمّ دینی می دارد و احوال اوقاف بواجب معلوم می کند و خللهای آنرا در یابد ودر عمارت و احیاء آن مجهود بذل کند و محصولات آن که درگذشته بودست باز طلبد و اگر اختزالی رفته باشد و خیانتی راه یافته و او تدارك آن بشرط بتواندکرد و الا بدیوان باز نماید تا آنچه واجب آید از تلافی آن فرموده شود و قاعدهٔ حرمت ممهدگردد. فرمان چنانست که معروفان ومشاهیر ومعتبران شهرگرگان و نواحی آن از سادات و قضاة و ائمه ورؤسا ودهاقین ونوّاب ومقطعان اعزّهم الله وایّدهم اسباب تمکین و توقیرضیاءالدّین ساخته دارند و شرایط آن شغل که بنیابت عزیزالدّین او را فرموده شدمسلم گردانند وهیچ چیز بروی پوشیده ندارندو آنچه بدیوان ریاست وسرای شحنگی رجوع کند واستعانت خواهد اهتمام نمایند ومعونت کنند واگر بمعاونی و شحنهٔ حاجت باشد معین گردانند و برحسب التماس او هرچه بتمشیت آن کار بازگردد بجای آرند واز هرطایفهٔ ومذهبی از مذاهب اسلام نسختی از اوقاف بوی دهند و هیچ چیز نپوشانند تا مستوجب انکار و زجر نگردد وهمهٔ تعرّضها وتصرّفها که نه موافق نایب عزیزالدین باشد زایل دارند وبی اجازت او تصرّفی نکنند و از همهٔ جوانب حکم فرمان را بانقیاد و امتثال مقابل گردانند ان شاءالله تعالی.

۱۹- تفویض تولیت اوقاف [گرگان]

ثبات دولت در طلب رضاء حق سبحانه و تعالی پیوسته است و استدامت نعمت او عزّ وعلا کردن باقامت شرایط شکرست و تحصیل رضاء ایزدی و اقامت شکر در آن باشدکه هرحقی بموضعی نهاده آید و هرمهم که بمصالح دینی و مهمات شرعی باز گرددتقدیم کرده شود، ویکی از مصالح دینی ومهمات شرعی ترتیب کار اوقافست که سبب

بقاء آثار خیر و اعلام شعارشرعیاتست تا منافع و جدوای آن بمستحقان رسد و معالم خیرات مؤبّد ومخلد می‌ماند، وچون معلوم و محقق است که اوقاف جرجان و مضافات آن در اختلال وانحلال چنانست که اگر آنرا بمعروفی کاردان متهدی متدیّن تفویض فرموده نیاید هر روز دواعی خلل آن در زیادت باشد و امارات و اعلام خیرات که از محصولات وارتفاعات آن باقی تواند ماند مندرس گردد رأی چنان اقتضا کرد که تولیت اوقاف که در شهر گرگان و نواحی آنست بامیر امام اجل عزیزالدّین اثیرالاسلام ادام‌الله تمکینه که از خواص ّخدمتکاران مجلس ما است وبسداد طریقت وحسن سیرت و عقیدت موسوم و بکوتاه دستی وامانت گزاری و دیانت و نگاه داشتن حقوق شرعی و رعایت آنچه برضاء ایزدی و نیکو نامی دوجهانی باز گردد موصوف ومعروف حوالت فرموده شد و زمام آن خیر بزرگ بدست کفایت و شهامت او داده آمد تا چنانکه فرمودیم در مراقبت جانب ایزدی کوشد و طلب رضاء او سرّاً وجهراً پیش دل دارد وحقیقت داند که از هرچه او در آن تصرّف خواهد کرد مسؤل خواهد بود یوم تجزی کل ماکسبت، وبر نیك و بد مثاب و معاقب و بقلیل وکثیر مخاطب و محاسب، وبعد از تأمّل وتفکر درین باب که فرموده شد بتفحص احوال اوقاف مشغول گردد و وقفها و وقفنامه ها باز طلبد وکیفیت احوال هر یك بداند و محصولات گذشته معلوم کند تا بکدام کس تعلق داشتست و مصارف آن چگونه بودست، اگرمتصرّفان کار بر وفق شارط کرده باشند و محصول بمصبّ استحقاق رسانیده شغل بر ایشان تقریر می کند و بتازگی شرط احکام بجای می آورد و اگر بخلاف این بوده باشد حال بدیوان باز نماید تا آنچه ازتعریك واجب شود فرموده آید ودرمستقبل هرموضعی که از اوقافست بمعتمدی کاردان خدای ترس معتبر می‌سپارد و حجت می ستاند که در تیمار داشت تهاون نکند و از خیانت و اختزال دور باشد تا عزّالدین دام تمکینه آنچه حاصل می آید در وجوه خیرات برحسب شرایط و اتقان صرف می کند و در احیاء آن بأقصی الامکان می رسد و آثار جمیل ظاهر می گرداند و اوقاف را معمور می دارد و محصول آن بر آن جملت که فرموده است بمصبّ وجوب می رساند بمعرفت معتمدان دیوان

اشراف ، و تصرّف مستأکله و تعرض و تعلق غاصبان و متغلبان از آن زایل و منقطع می گرداند ومتصرّفان وتیمار داران کاردان صافی عقیدت خوب سیرت کوتاه دست گمارد و از مطعن عیب ومغمز انکار و اعتراض محترز باشد و چنان سازد که ازین تقلید وتقلد او را ذکر جمیل و ما را ثواب جزیل عاجلاً وآجلاً حاصل و مدّخر گردد، سبیل مقطعان وشحنگان و رؤسا و عمال و دهاقین و معتبران و منظوران از سادات و ائمه و قضاة ادام‌الله تأیید هم وحرس عزّهم آنست کـه حکم فرمان را بانقیاد تلقی کنند و اسباب تمکین وتبجیل و اعزاز عزیزالدّین مهیا دارند واوقاف شهر وناحیت هرکجا که هست آبادان وخراب ، قدیم وحدیث ، بوی بازگذارند وهرطایفهٔ وطبقهٔ ازطوایف و طبقات مذاهب شرع نسختی روشن و تفصیل مهذّب از هرچه تعلق بدیشان دارد بوی دهند وهیچ چیز پوشیده ندارند ونوّاب و ولاة مقطعان وشحنگان شهر ونواحی طریق تعزّز وحمایت نسپرند و در تقویت نایبان عزیـزالدین مجهود بذل کنند و از شکایت واستزادت و اجتناب نمایند وحرمت نوّاب او موفور دارند ودر هیچ کاری که تعلق بدیوان اوقاف دارد مداخلت نکنند و علایق مزاحمت و معارضت بریـده گردانند و از همهٔ جوانب ، ترك و تازيك، سپاهی و رعیت، برموجب فرمان کار کنند وجملگی شرایط آن شغل نایبان عزیزالدّین را مسلم دارند وآنچه رسم ایشان باشد برقرار قدیم می رسانند تا ایشان بدان قناعت نمایند وحاصل وقف چنانکه فرموده شد بجایگاه می رسانند وطریقهٔ امانت و راستی می سپرند ومسلوك می‌دارند ان‌شاءالله تعالی.

۲۰ - تفویض ریاست بسطام

مرتّب گردانیدن مهمات دیوان و ملتئم داشتن احوال رعایا از مصالح دین و دولتست وچون بهروقت بسمع ما می رسیدست که رعایاء بسطام که خطهٔ عزیز ومتبرّك است سالهاست تا معرض رنجها می‌باشد و از جوانب مخاطب بزواید و مؤن ، واجب شد ترتیب فراغ دل ایشان فرمودن ومسالك آفات بر ایشان مسدود گردانیدن و آنچه بتخفیف و ترفیه ایشان پیوندد و متضمن سلامت و فراغت ایشان باشد تمهید کردن

رأی چنان دید که ریاست آن قصبه و نواحی باجل شرف الدّین ادام‌الله تأییده تفویض فرمودیم واو را متکفل تقدیم مصالح آن رعایا که ودایع ایزد تعالی‌اند گردانیدیم تا نایبی شهم شایستهٔ متهدّی مصلح کاردان گمارد وچنانکه ازشهامت وحسن سیرت ومتانت رأی و سداد طریقت شرف الدین معهودست ترتیب این کار پیش گیرد و رمیدگان را استمالت دهد و بتلطف و مراعات بجای باز آرد و همگنان را از شریف و وضیع ، سپاهی ورعیت، از مجلس ما بهمهٔ نیکو داشت و رعایت و توقیر و ترفیه و احسان و انعام موعود و مستظهر گرداند و جناح عدل و انصاف بر کافهٔ آن رعایا بگستراند و قواعد نیکو نهد و رسوم ناپسندیده بر اندازد و آثار حمیده در همهٔ معانی ظاهر کند و در تحصیل ذکر جمیل و دعاء خیر کوشد ، و چون منصب دیوان استیفاء حماه‌الله بمکان شرف الدین متحلی است واعتماد در آن مهمّ بزرگ و نازك براستقلال و کفایت و غناء و شهامت او مقصور لابد بهرطرفی از آنچه تدبیر دیوان خاص است نایبی امین سدید نصب کند و زمام کار معاملاتی و محاسبات بدست کفایت او دهد ، اختیار در باب نیابت ریاست واستیفاء بسطام براجلّ امین رشیدالدّین ادام‌الله عزّه کند و این هردو شغل بدو مفوّض گرداند . فرمان چنانست که معروفان و معتمدان ومنظوران از ترك و تازیك و اصناف رعایاء بسطام ونواحی آن در تمکین و احترام نایب جانب شرف الدین متوفّر باشند ودر مصالح و مهمات که بدیوان ریاست ومعامله تعلق دارد رجوع با او کنند واز صواب دید او نگذرند ودیگر گماشتگان ومتصرّفان ادام‌الله عزّهم بی‌مشورت وحضور رشیدالدّین کاری نگذارند و او را محترم وموقّر دارند وهمهٔ اعتماد برقول و قلم او دانند و مرسوم ریاست و استیفاء برقرار متقدّم مهنا می‌رسانند و حسابهای گذشته از ضرایب و طیارات وغیر آن بحضور او و نایب دیوان عمل روشن کنند ، امیر اسفهسلار فلان‌دام تأییده ترتیب کار دیوان ریاست واستیفاء بواجب بکند ، هرچه برونق وطراوت کارهای دیوان پیوندد تقدیم کند وشکر نوّاب دیوان متواتر گرداند تا بموقع حمید افتد ان شاءالله تعالی .

۲۱ - تقلید قضاء نیسابور

محل و رتبت وکمال فضل و وفور زهد قاضی القضاة امام اجلّ اوحد زاهد برهان الدّین ادام الله تأییده از آن ظاهر تر است که آنرا شرحی وکشف بیانی باید واعتدادی که مجلس ما را بمکان اوهست و تقرّب و تیمن و تبرّکی که بانفاس مبارك و دعاء خیر او داریم خاص و عام را مقررّست و علوّ درجه ومنصب ومکانت او در مجلس ما دور ونزدیك را معلومست، و چون پیش ازین مدّتی اختیار چنان کرده بود که از جهت او در امور شرعی و احکام دیوان قضاء نیسابور خوضی نرود و طریق عزلت سپرد اما چون مصالح اعمال رعایاء نیسابور که تعلق بمجلس قضا داشت ضایع می بود و آن کار که مهم ترین بود از کارهای دین وقاعدهٔ سنت وقانون شریعت بواجبی تمشیت نمی یافت ترتیب آن فرمودیم تا شغل قضاء نیسابور و اعمال آن تقلد کند و در ملابست آن مصالح اعمال کلی رعایا نگاه دارد وعهدهٔ آن مهمّ نازك او را تقلید فرموده شد و منشور داده آمد و او را برسبیل اعزاز وکرامات باز گردانیدیم و تا این غایت که آن شغل مهم بحسن نظر واهتمام برادری برهان الدین مفوّض بودست شکرنامه‌ـ های کافهٔ رعایای شهر و ولایت بحضرت می‌رسیدست و آسایش و فراغی که جملهٔ اهل ولایت را باستقلال برهان الدین بـودست بر رأی ما عرضه می‌کردند و دعاء خیر که دولت‌را بمکان او بودست بازمی‌نموده ومحلّ آن پسندیده می‌داشته‌ایم وبرهان الدین را بر آن احماد فرموده و اعتماد برکمال دیانت وامانت می‌افزوده، وچون درین وقت بسمع ما می رسانیدند که دیگر بار دست از ملابست آن مهم بکشیده است و خللی تمام بدین سبب باحوال رعایا راه یافته این منشورمجدّد تأکید را فرمودیم تا برادر برهان الدین بدلی قوی و استظهاری تمام بتیمار داشت وملابست قضاء نیسابور واعمال و نواحی آن برقاعدهٔ گذشته بحکم فرمان متقدّم قیام نماید و دیوان قضا را ترتیبی نو نهد و آنچه بطراوت و رونق این مهم پیوندد بجای آرد وبر آن جملت که در پیش تخت بخلوت از ما قبول کردست قاعدهٔ آن کار را تمهید کند و شرایط و مراسم آنرا هرچه نیکوتر بجای آرد و در قطع خصومات و فصل دعاوی واستماع شهادات و تـزکیت

عدول بر آن جملت کند که مفروض و مسنونست بجدّی هرچه تمامتر پیش گیرد سبیل اعیان و سادات و ائمه و اماثل و مشایخ و کافّهٔ رعایاء شهر نیشابور و نواحی و اعمال آن حاطهم الله آنست که این جمله از رأی ما تصوّر کنند و در احترام و توقیر و تبجیل و تمکن جانب برهان الدین طریق توفّر و تکلف سپرند و در جملگی اعمال شرعی و امور حکمی بدیوان قضا و نایبان او رجوع کنند و مرجع آن بنوّاب او دانند و جملگی فرمان را و حکم مثال را بامتثال و انقیاد مقابل کنند و نوّاب جانب امیر اسفهسالاری اجلی کبیری مؤیدالدولة والدینی ادام الله عزّهم هرچه بتنفیذ این مهم و تمهید این شغل نازك پیوندد تقدیم کنند و اسباب معارضهٔ این شغل منقطع و قاصر دارند و اگر پیش ازین مثالی بنقض این فرمان تحریر کرده‌اند و بر رأی ما پوشیده داشته حکم آن منسوخ و باطل دانند و اعتماد برین فرمان کنند چه قانون این مهم که ببرهان الدین منوط گشته است از تغییر و تبدیل دور خواهد بود و این اسم برجانب برهان الدین مقرّر و مؤید تا خاص و عام آن احوال بدانند و بهرچه نوّاب برهان الدین بنایبان جانب مؤیدالدین صواب بکی رجوع کنند اهتمام شافی نمایند و برحسب اشارت او می‌روند و امداد اقبال و مزید اعتماد از مجلس ما جانب برهان الدین را بر تواصل و تزاید دانند و از همهٔ جوانب برحکم فرمان روند ان شاءالله تعالی.

۲۲ - تفویض قضاء حکم و لشکر حضرت

اعلام دولت و معالم اقبال که درجهان منصور و معمور ماند و از نوایب و حوادث ایام مصون و محروس بمراقبت جانب ایزد تعالی و تشیید قواعد امور دینی و تمهید مصالح شرعی باشد و هرچه درین باب تقدیم افتد و بتأیید ایزد تعالی میسر گردد آنرا از دلایل اقبال و مخایل مزید دولت و بسطت مملکت شناخته شود [کذا] و همت ما همواره برسلوك این طریقت و اقتناص این غنیمت که متضمن این سعادت دو جهانی است مقصور باشد و از باری عزّ و علا توفیق مواظبت برین سیرت و افاضت سجال عدل و رأفت بکافهٔ زیردستان می‌خواهیم و بفضل عمیم او عزّ و علا مستظل و ملتجی می‌باشیم و برحسب امکان ترتیب انتظام شمل اعمال دینی می‌فرمائیم و چون قضا و حکومت رکنی

بزرگست از ارکان ملت و دولت وتأنّق در آن از واجبات ومفترضات باشد وتولیت آن
الّا بمتدّینی عالم عفیف مستیقظ متحلی بخصال حمیده حوالت نتوان فرمود وبرقضیت
این حال قضا وحکومت میان حشم منصور و اصناف متجنده و لشکریان قاضی القضاة
مجدالدّین را ادام‌الله تأییده فرموده شد بعد از استخارت ایزد سبحانه وتعالی تاچنانکه
از غزارت فضل و زکاء محتد وکمال عفت و سداد طریقت وحسن سیرت و سریرت او
معلوم و معهودست این مهمّ دینی را پیش گیرد و باملی فسیح آنرا اعتناق کند و جانب
ایزد را عزّشأنه سرّاً وجهراً مراقب باشد وازمطامع دنی ومکاسب وبیّ اجتناب نماید
ودر فصل خصومات وقطع دعاوی طریق احتیاط سپرد وبغایت متیقظ و متحرّج باشد
وچنان سازد که قضایا و احکام او مناسب ومطابق نصوص قرآن مجید کلام رب العزّه
باشد ، الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، ومجاوب
و موافق اخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین فقد قال‌الله تعالی ما اتیکم
الرّسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ، و در همهٔ احوال اقتدا بائمهٔ سلف صالح کند
و بر منوال مذهب امام المسلمین ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضوان‌الله علیه رود . و
می‌فرمائیم تا اوقاف ممالك در نظر او باشد و قلیل وکثیر آنرا باز بیند ومحصول آن
باز جوید و خللها زایل گرداند و تصرّف و تعرّض مستأکله از آن منقطع و زایل کند
وبرشرط و اتقان در آن باب می‌رود ومحصولات بمصابّ ومصارف وجوب و استحقاق
می رساند و آثار پسندیدهٔ کـه موجب دعاء دولت باشد ظاهر می گرداند . فـرمان
چنانست که امیران اسفهسلاران و مشاهیر و معتبران حشم از ترك و تازيك ادام‌الله
عزّهم براحترام و توقیر مجدالدین متوفّر باشند و تعظیم جانب شرع واحتشام بمجلس
قضا واجب ومتعین دانند ودرخصومات شرعی پیش او روند، واز قاعدهٔ شریعت ومقتضی
حکم امتناع و تقاعد نماید تا همگنان فرمان را منقاد باشند و شرع را مطواع و از
استزادت قاضی القضاة بپرهیزند و متولیان اوقاف هیچ چیز بـر وی پوشیده ندارند و
محصولات معلوم او گردانند واز صواب دید او نگذرند و رضاء او طلبند ومرسوم آن
شغل مهنا می رسانند و بمراجعت حاجت نیارند ان شاءالله تعالی .

۲۳ - تسلیم عمل

منتظم داشتن عقد مصالح دولت و مرتّب گردانیدن مهمات باستخدام کفاة و تفویض اعمال بمشاهیر ثقات باشد و چون درین باب تأنّقی و تأمّلی رود فراغ خاطر از کلیات و جزوّیات مهمات دولت و مصالح رعایا روی نماید و امارات اصابت رأی بر صفحات احوال ملك حرسها الله پدید آید و بحکم آنکه خواجهٔ عمید فلان ادام‌الله تمکینه انتما بخاندان مشهور دارد و ملابست اعمال خطیر کردست و آثار شهامت وسداد طریقت ظاهر گردانیده عمل قصبهٔ گرگان و نواحی آن بموجب مشروحی که از دیوان استیفاء حماه‌الله نوشته‌اند او را فرموده شد وترتیب آن شغل وتحصیل اموال معاملتی از وجوه وجوب بکفایت و حسن سیرت او مفوّض گردانیده آمد تا چنانکه از شیم مرضی وکمال هنرمندی او متعارفست آن شغل را بواجبی اعتناق کند وحقوق و رسوم دیوانی برقرار معتاد و معهود حاصل گرداند و رعایا را نیکو دارد و قواعد محدث نگسترد و دراظهار آثارحمید کوشد وچنان رود که بشهامت وکفایت اموال دیوانی محصل می‌گرداند و ابواب توفیرات ومستزادات گشاده می‌شود و رعایا آسوده و ساکن می‌باشند تا بمزید اعتماد پیوندد، فرمان چنانست که از همهٔ جوانب حرمت ناصح‌الدّین موفور دارند و تقویت او درین عمل از واجبات شمرند و نوّاب او را تمکین کنند و اموال دیوانی بموجب مشروح و بخطوط او می‌گذارند ودرمهمات دیوان عمل رجوع با او کنند واز صوابدید او نگذرند و رعایا او را منقاد باشند و از استزادت او احتراز نمایند و بمراجعت حاجت نیارند، گماشتگان ما از ترك و تازیك دام عزّهم بـرحکم فرمان بروند ان شاءالله تعالی.

۲٤ - تفویض شحنگی [جوین]

آسوده داشتن رعایا و بر احوال ایشان شفقت نمودن و ترتیب مصالح ایشان فرمودن و سایهٔ عدل بر ایشان گسترانیدن واز معرّت جور و عدوان مصون ومحروس گردانیدن از لوازم و مفترضاتست واز موجبات و از مثمرات مرضات ایزد سبحانه

وتعالی، وسالهاست تا شحنگی جوین بدیوان معمور خاتون اجل خواهر عزیزه تاج الدنیا والدین نور بلکا بکر بکان [کذا] ادام الله عصمتها حوالتست و بنواب و معتمدان آن جانب دام تمکینهم مفوّض و برایشان مقرّر و ازجهت دیوان تاج الدنیا والدین شحنگی بر امیر سپاه سلار سیف الدین یرنقش ادام الله عزّه که از بندگان شایستهٔ پسندیده سیرت نیکو خدمتست تقریر کرده آمد و آن شغل بوی ارزانی داشته و بسمع ما رسانیده‌اند که رعایاء آن ناحیت از سیف الدین شاکرند و با ایشان طریق پسندیده می‌سپرد و در تخفیف و آسایش ایشان می کوشد، او را بر آن محمدت فرمودیم و این مثال بتازگی صادر گشت تا سیف الدّین در ملابست این شغل قوی دل باشد و شرایط آن بواجب بجای آرد و بر احترام و اکرام اهل بیوتات و ائمه و علما و عباد و قضاة و صلحاء آن ناحیت که منشأ و مسکن این طبقاتست و ما را بدعای ایشان تیمن و تبرک تمام متوفّر باشد و جانب ایشان بهمهٔ معانی رعایت کند و هیچ کار دیوانی بی مشورت و اتفاق این طبقه که از مشاهیر عصراند نگذارد و اصناف رعایا را از توانگر و درویش، معروف و مجهول نیکو دارد و از تعرّض نا واجب و خطاب نا متوجه خویشتن را صیانت کند و از شکایت و استزادت رعایا بپرهیزد و ایشان را آسوده و مرفّه گرداند و از قصد و زیان مجتازان و لشکریان و راه گذریان نگاه دارد و مفسدان و متعدّیان را خصوصاً جماعتی که باسم و رسم عیاری در کوهها می گردند و لوریان و دزدان را که مسلمانان را از ایشان رنج و زیانست از آن ناحیت بکلی نفی کند و حسم مادّت فساد ایشان از آن ولایت مهمترین کارها داند و زجر و مالش هر کس را که ایشان را حمایت کند کائناً من کان واجب و لازم شناسد و کسانی را که پیش ازین بنیابت او کاری می کرده‌اند و رعایا را از ایشان رنجها می‌رسیدست از میان کارها دور کند و بهیچ شغل دیوانی مشغول نگرداند، و فرمان چنانست که کدخدائی دیوان شحنگی بر ثقة الدین دام تمکینه که پیش ازین نیابت سیف الدین داشتست و رعایا از وی شاکر بودند و بکفایت و سداد طریقت موسوم است مقرّر دارد و او را محترم و ممکن گرداند، سبیل خواجگان و منظوران و معتبران و مشایخ و ائمه و سادات و علماء جوین ادام الله ولایتهم آنست که شحنهٔ خویش

سیف‌الدّین را دانند ودرمهمات وحوادث شحنگی رجوع با او کنند وحرمت نواب او موفور دارند ودر تمشیت هرکار که از مصالح آن ناحیت کنند با او مساعد و معاضد باشند و از همهٔ جوانب شرایط کار شحنگی بوی باز گذارند و از جهت خواجهٔ امام اجلّ اشرف زاهد معین‌الدین سیف‌الاسلام ادام‌الله تمکینه در تمهید حرمت و تقویت سیف‌الدین و مساعدت با او در هرچه صلاح رعایا ودیوان باشد آسوده باشند و دولت را ادعیهٔ خیرحاصل می گردد ان شاءالله تعالی.

٢٥- استمالت

انتخاب واختیار ثقات وکفاة درتقلید وتفویض معظمات امور مملکت از دواعی خلود دولتست واستخدام ایشان بعد از استخارت از الهام ایزدی و فیض الهی، وسالها است تا رأی‌ما ازطبقات کفاة ممالك حرسها‌الله صاحب اجل‌عالم معین‌الدین یمین‌الاسلام و المسلمین را ادام‌الله تأییده بعد از امتحان و اختبار بسیار اختیارکردست و ازین جهت همواره او را بمزید اعزاز و تبجیل مخصوص داشته‌ایم ودر اعمال بزرگ واشغال خطیر برشهامت و حسن سیرت وکمال فطنت و سداد طریقت وی اعتماد فرموده و ترتیب رتبت و منزلت او از اقران و اکفا واجب و متعین داشته وتا باجازت و فرمان ما ملابس خدمت دیوان محروس برادری اعزّی خاقان اعظمی قراخانی دام محروساً گشتست و آثار پسندیده می‌نماید وهر روز دلایل مناصحت و حسن همت او ظاهر تر است و امارات کفایت و شهامت او روشن تر اعتقاد در خصال حمیدهٔ او بیفزودست و اعتماد برشهامت و نیکو سیرتی او متضاعف شده ، و عزیمت آنست که ثمرت آن نیکو خدمتی عن قریب بوی رسانیده آید و اکرام و توقیر و انعام و تبجیل جانب برادری اعزّی دام‌محروساً او را درتزاید باشد و حقوق مساعی جمیل او بهروقت مرعی تر می گردد و اساس حرمت و مکنت و منزلت او ممهد تر می شود ، و در مدّت غیبت معین‌الدین صدر توران دام تأییده ازدیوان و درگاه ما فرزند او صانها‌الله [کذا] پیوسته بخدمت می‌رسیدست وحقوق ثابت می‌گردانیده و از اعزاز و اکرام بهرهٔ می‌یافته و خواستیم که از خدمت دور نشود و هم اینجا ملازمت خدمت

نماید اما چون از جانب معین‌الدین استحضار او کرده بودند و آن التماس نموده اجازت آمدن بدانجانب فرمودیم و تشریفی لایق حال از خانهٔ خاص [کذا] ارزانی داشتیم و همچنین تشریفی که معین‌الدین را دام تأییده معهود بودست از خزانهٔ خاص فرمودیم تا ترتیب کردند و درصحبت فرزند رضی‌الدین فرستادند. باید که معین‌الدین از مجلس ما بهمهٔ عواطف واثق باشد و بهمهٔ کرامتها وعنایتها مستظهر ودرخدمت دیوان محروس برادری اعزّی دام محروساً بفراغ دل وفسحت امل ایستادگی نماید ودرخدمت دیوان محروس آثار ستوده چنانکه ازکاردانی و تیقظ و غناء و کفایت او مألوف و متعارفست ظاهر می گرداند تا ثمرات آنرا علی مرّ الایام اجتناء می کند ان شاءالله تعالی.

۲۶ - منشور تقلید نقابت سادات

محافظت حقوق سادات کثرهم‌الله وادام شرفهم عین فرض است ویکی از رعایت حقوق آنست که تقدّم بر ایشان آنرا فرموده شود که دیانت و امانت و نیکو سیرتی وکاردانی ومعرفت دقایق امور ومراقبت جانب ایزدی و اطلاع بر خفایاء مصالح دینی و دنیاوی او مشارالیه ومتفق علیه باشد واین معلومات بعضی ازصفات ومناقب ذات امیر اجل اطهر مرتضی جمال‌الدین ابوالحسن العلوی ادام‌الله تأییده‌است، در عنفوان شباب بحلیت وقار وعفت وسداد که ازنعوت واوصاف اکابر ومشایخ سادات تواند بود متحلی گشتست ودرخصال حمید وفضایل مشهور و مفاخر مذکور قصب سبق از اقران ربوده وبدین محاسن و وسایل برجملگی اکفا شرف تفوّق و تقدّم یافته، بحکم این معانی وفضیلت این سوابق بروفق مثالی که ازمجلس اعلی خدایگان اعظمی اعلاه‌الله فرموده آمد نقابت سادات گرگان و دهستان و استراباد ودیگرمواضع که بدین بلاد مضاف و منسوبست و این منصب بحق الأرث سیداً عن سیدٍ و کابراً عن کابرٍ بجمال‌الدین رسیدست بوی ارزانی فرمودیم واین شغل برقرار متقدّم بروی مقرّر داشتیم و او را بتجدید متقلد این امانت بزرگ گردانیدیم تا بشرایط آن قیام بواجبی نماید و قاعدهٔ حرمت سادات ممهد می دارد وجانب هرکس بر اندازهٔ علم و عفاف او رعایت می کند و ارزاق ومعاش ایشان از وجوه معهود می رساند و مصلحان را در روش طریق صلاح تقویت می کند و مفسدان را مزجور و مالیده می دارد و در شجرات و انساب ایشان

نیك تأمل کند و منصب نبوّت و امامت را از مدّعیان و اهل تلبیس و تزویر مصون گرداند و ایشان را بعد از تفحص و استکشاف ازمیان سادات دور کند و تغییر سمت بحلق شعر و تعطیل از حلیت سادات و زینت و شرف واجب داند ودرکل احوال در اظهار ایشان پسندیده کوشد وچنان سازد که او را نام نیکو ودولت را دعاء خیرحاصل باشد. فرمان چنانست که جملگی سادات گرگان و دهستان دام شرفهم نقیب ومتبوع ومقدّم خویش جمال‌الدین را شناسند ودر مصالح مهمات رجوع با او کنند وازصوابدید او نگذرند و مطاوعت و متابعت او واجب دانند، نوّاب دیوان وگماشتگان شهر ومضافات آن از ترك و تازیك برتوقیر و تمکین و اعزاز و تبجیل جمال‌الدین متوّفر باشند ودر تحصیل رضاء او بأقصی الامکان برسند و اساس حرمت او در همهٔ احوال متمهد دارند و ترتیب کار سادات از نواختن و راندن ونیکو داشتن ومالش دادن بوی بازگذاروند و درآن مداخلتی نکنند وکرسی و منبر علم که باسم و رسم سادات باشد حکم آن بدو مفوّض دارند تا آنرا بعلم و تقوی آراسته کند و از تعصب و تهوّر و تهیج فتن دور اجازت عقد مجاس وعظ دهد وکسی را که بخلاف آن باشد تمکین نکند و ادرارات و ارزاق و معایش جمال الدین ودیگر سادات از وجوه رایج مهنا می رسانند و احتباس و قصور را بدان راه ندهند وهمگنان درطلب مرضاة جمال‌الدین کوشند وشکر وشکایت او را درمجلس ما اثری هرچه تمامتر دانند وسخن او درآنچه نماید وتقریر کند مسموع ومؤثّرشناسند وفراغ دل او بمحامد مقرون، ان‌شاءالله تعالی.

۲۷ - تقلید قضاء طوس

ان‌الله‌یأمرکم أن تؤدّوا الأمانات الی اهلها و اذا حکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل نعما یعظکم به ان‌الله کان سمیعاً بصیرا، تا رایت دولت ما بحول و قوّت ایزد تبارك و تعالی در ممالك جهان افروخته گشتست و بتأیید و تقدیر او عزّ وعلا سایهٔ همایون براقالیم عالم افکنده‌وعنان حل وعقد و ابرام ونقض امور مملکت بسیط روی زمین درقبضهٔ اقتدار ما آمده و رقاب و اعناق ملوك وسلاطین که درآفاق شرقاً وغرباً برّاً و بحراً، نشاندگان و صنایع رأی وفرمان ما اند مذّلل ومسخر اوامر و نواهی

ما شده وهمواره همت ما برا تّباع فرمان آفریدگار سبحانه تعالی و تقدّس در اصطناع
مستحقان و رعایت ذمم وحقوق ایشان از ائمهٔ و قضاة و اهل بیوتات برحسب اختلاف
طبقات و تفاوت درجات مقصور بودست و تقریر اعمال دینی که اساس دولت بدان
مستحکم ماند برکسانی که استحقاق واستعداد آن داشته اند انتساباً و اکتساباً از لوازم
دانسته‌ایم ومقاعد و قواعد اعمال و احوال ملك و دولت را بانتهاج این منهاج و سلوك
این طریق مؤکدّ وممهد دانسته و آلاء ونعماء ایزدی را که هرروز آثار آن ظاهرترست
و امداد آن متظاهرتر از میامن وبرکات آن شمرده و بدین وسیلت و ذریعت استمداد
واستدامت نعم او عزّ وعلا کرده ومهمترین کارها باجالت رأی در ترتیب آن فرمودن
و عنایت بحفظ وحواشی و اطراف آن از خلل و خطل مصروف گردانیدن شغل قضا
و حکومتست که اشتمال آن بر مصالح خلق پوشیده نیست و منتصب در آن منصب
مرموق ومتحمل اعباء آن امانت بزرگ جز آن کس نتواند بود که او را درخاندان علم
و شریعت و سداد طریقت عرقی عریق باشد و اتّصاف و اتّسام بمآثر و مفاخر دینی
و دنیاوی از قدّ قدر او قاصر نیاید و اعتلاء رتبت او برمراتب اتراب و اضراب
اولوالألباب مستنکر ننماید، وچون گفته‌اند که معنی ظلم وضع الشیىء فی غیرموضعه است
از قضیت این سخن لازم آید که عدل وضع الشیىء فی موضعه باشد وما از آفریننده جلت
عظمته در تنفیذ احکام میان خاص و عام بافاضت عدل مأموریم و بسپردن کار بکار دان
و رسانیدن مستحق برتبت استحقاق وتقویت او در آن مخاطب ومنسوب، و معلومست
که امیر اجل جلال الدّین ادام الله تأییده قضاء ولایت طوس ومضافات آنرا میراث داری
مستحقّ است و مدّتی مدید بفرمان ما ملابس ومباشر آن بودست و آثارجمیل نموده
ودر دولت بوسایل وشوافع موروث ومکتسب متوسّل ومتصل است وبعلم وعفاف که
مقتضی وموجب تقلید امور دینی باشد متحلی ومتوشح . برقضیت این مقدمات وسوابق
صفات رأی چنان دید که بعد از استحازت قضاء ولایت طوس بجملگی از سر طوس
تا پای طوس بوی ارزانی داشتیم و این شغل بزرگ ومهم نازك بروی مقرّر فرمودیم
واو را متقلد و متکفل آن گردانیدیم و زمام آن امانت جسیم و ودیعت عظیم بدست

شهامت و دیانت و کمال علم و عفت او دادیم و می‌فرماییم تا مراقبت و اتّقاء جانب ایزد تعالی حلیت احوال و عمدهٔ حصول آمال خویش سازد عاجلاً و آجلاً ، و استصحاب صنع لطیف و فضل عمیم او عزّ شأنه وعمّ احسانه درآنجا طلبد و مقاصد بوسیلت تقوی وثبات‌قدم برسنن هدی کند ان‌الله مع الذین اتّقوا والذین هم محسنون ، ونصوص قرآن مجید را که لایأتیه‌الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید در فصل خصومات مقتدی دارد و باخبار سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه کـه تلو کلام رب‌العزّه است ومی گوید عزّ‌من‌قائل: ما آتاکم‌الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا، مقتدی و مهتدی باشد و جملگی دقایق و رسوم آداب قضا را که از توصیت بـدان مستغنی گشته است مرعی دارد واز مطعن ومغمز اجتناب نماید انشاءالله تعالی .

۲۷ - منشور تقلید عمل مرو بنیابت دیوان

دوام دولت و نظام مملکت از ثمرات و نتایج رعایت رعایا است‌که ودایع ایزد تبارك وتعالی‌اند و ما باحسان بایشان مأموریم حیث یقول‌الله عزّ و جل: احسن کما احسن‌الله الیك ، وهرچند تا نوبت جهان داری و پادشاهی عالم شرقاً و غرباً بفضل عمیم آفریننده علمت کلمته‌بما رسیدست رایات دولت‌ما بهر کجا که مطرح‌شعاع آفتابست سایه گسترده دارد وخلایق را علی‌العموم درظلّ عدل و کنف عاطفت آریم وبدین‌طریق برحسب امکان شکر صنایع و مواهب مالك‌الملك عزّ شأنه و احسانه بحق می گزاریم و علی‌الخصوص رعایاء خطهٔ مرو که دارالملك و خاندان دولتست و مرکز رایات ملوك اسلاف ما ملوك و سلاطین روی زمین انارالله براهینهم بمزید عنایت و التفات همت مخصوص داشتن واز نظر بر ایشان حارسی یقظان گماشتن ومتعین دانسته‌ایم وهمواره چنان خواهیم‌که زمام اعمال آن بقعهٔ همایون در دست صاحبان تدبیری شهم متدّ بر متیقظ باشد ملابست‌جلایل اعمال کرده ودر تضاعیف وتصاریف روزگار محنك ومجرّب شده ودرمناصب مرموق ومنتصب گشته وبرمحكّ امتحان‌درهریك از آن‌پسندیده آمده ومستأهل ومستحقّ زیادت‌اعتماد نموده ومستعدّ رتبت ودرجه بوده ، واین مقدّمات

ازصفات معین الدّین است که درخدمت دولت ایّام شباب که زبدهٔ عمر وخلاصهٔ حیات باشد گذرانیدست، سوابق حقوق را بلواحق مشفوع و مقرون گردانیده و رتبت خویش بخدمات پسندیده پیش تخت بجائی رسانیده که اوهام اکفاء و اقران او از آن قاصر آید وهر انعامی که درحقّ اوفرموده شود از اندازهٔ استحقاق او متقاصر می نماید، برقضیت این معانی رأی چنان دید که عمل مرو باهتمام او مفوّض گردانیم وهرچه در آن ولایت دیوان خاص راست از معاملات و ارتفاعات اسباب ودیگر ابواب چنان که بدیوان استیفاء حماه الله مفصل گردانیده آمد درتصرّف وتدّبر او کردیم ومعوّل در آن خدمت ومهمّ نازك برشهامت و غناء و حسن سیرت او مقصور فرمودیم و این منشور دادیم تا بفراغ دل و فسحت امل بضبط وترتیب این مهمّ خطیر مشغول گردد وجملگی اموال و ارتفاعات را درقبض وتصرّف آرد و آثار کفایت و تهدّی در آن لایح وظاهر گرداند وبا رعایا بمجاملت معاشرت کند و توفیر و تثمیر اموال از وجوه وجوب سازد وباتّفاق ومساعدت ومعاضدت نوّاب دیوان وزارت اجله الله وثقات دیوان استیفاء واشراف ونظر ادام الله تمکینهم و برموجب فرمان و بروات دیوانی خرج می کند و نگذارد که با رعایاء ولایت و برزیگران اسباب خاص خطاب ناواجب رود و آنچه متضمن ترفیه وتخفیف ایشان باشد تقدیم کند و دولت را دعاء خیر حاصل گرداند بمنّ الله و حسن توفیقه . باید که از دیوان ایالت و ریاست و مجلس قضا واز جوانب اکابر و ائمهٔ دین و اعیان ومعتبران شهرو ولایت دام تمکینهم بر اعزاز مقدم واکرام واحترام جانب معین الدّین توّفر نمایند واو را در آن ولایت که عمل برسم اوست نایب ما دانند ودرمصالح مهمات دیوانی رجوع با او کنند وحرمت دیوان عمل موفور دارند وبتحصیل اموال با اومعاون ومعاضد باشند ان شاءالله تعالی .

۲۸ - نوعی دیگر

چون ولایت گرگان و آنچه بدان مضافست ومنسوب در تدبیر و ترتیب دیوان ما است و ایالت آن ولایت بنوّاب و معتمدان و خدمتکاران ما تعلق دارد و برتواتر

اخبار اختلال آن ولایت ومتفرّق بودن حشم و رنجوری رعایا وخرابی اسباب ومشوّش گشتن کارها بسمع ما می رسیدست خاطر بدان طرف نگران داشته‌ایم و همت بر آن مصروف گردانیده که این خللها زاین گردانیده شود و رعایا را در کنف امان و راحت مأوی داده آید و ترتیب این مهم که فواید آن شاملست و عواید آن عام در آن دانسته شد که اجلّ عالم اخص منتجب الدین مخلص الاسلام مؤید الملك یمین الدوله عزیز الملوك والسلاطین علیّ بن احمد الکاتب ادام الله تمکینه که درجهٔ او درمجلس ما برتر ازجملگی مقرّبان وخواص ومعتمدانست ومنصب او در دیوان ما زیادت از مناصب کافهٔ کفاتست ومعتبران و اصحاب قلم نام زد فرمودیم وهرچند غیبت او از خدمت بردل و خاطر اثری تمام دارد و مصالح بسیار که جز بشهامت و حسن سیرت او مضبوط نتواند بود مهمل و مختل می ماند مصلحت آن طرف را بر دیگر مصالح خاص ترجیح نهادیم و می‌فرماییم تا چون آنجا رسد افتتاح باستمالت امرا و مقطعان و سپاهیان و مقدّمان ولایت کند وهریك را برمقدار رتبت او ازمجلس ما بهمهٔ مواعید خوب امیدوار گرداند و استمالت دهد واز دولت ما بهمهٔ انعام واحسان ومزید اقطاع و نانپاره موعود گرداند و ترتیب دیوان ریاست و شحنگی و عمل بواجب بکند و بر آن جملت که فرموده‌ایم ومثال داده ومشافهت گفته هر کاری بمستعدّی و مستحقی رساند و مفوّض گرداند و بر آن جملت که از سیرت پسندیده و عقیدت ستودهٔ او مألوف و معهودست کارها پردازد که موافق رأی ما و متضمن صلاح دولت باشد، مهمات دیوان و رعیت ساخته و پرداخته کند و هرصاحب عملی ومباشر شغلی دیوان را علی حده وصایت کند تا در آنچه بوی تفویض افتاده باشد وبر وی اعتماد کرده طریق انصاف و راستی سپرد و جانب ایزدی در همهٔ احوال با رعایا و زیردستان مراقبت نماید و در اظهار آثار خیر کوشد و جملگی رعایا را آسوده دارد و رنجها که درگذشته کشیده اند براحت و آسایش بدل گرداند و مرضات ما در تخفیف وآسوده داشتن رعایا داند و دعاء ایشان دولت ما را پسندیده تر ذخیرهٔ و نیکو تر خدمتی شناسد، و منتجب الدّین مخلص الاسلام را فرمودیم تا آنچه از لفظ ما شنیده است بنیکوئی درحقّ رعایا با ایشان

رساند و هرچه در امکان آید از احسان و اشفاق درحقّ ایشان تقدیم کند و مقطعان و ولاة ومتصرّفان را بگوید تا در نیکوداشت ایشان بهمه غایتی برسند و بزواید ومؤن خطاب نرانند و رسوم محدثات ننهند ، ومی‌فرماییم تا هرکس که اقطاع و نانپاره دارد ودرخدمت ما مرتّب است اقطاع قدیم بروی مقرّر باشد وهیچ کس را در آن منازعت نرود و هرکس بدانچه دارد قانع باشد ودر خدمت و مطاوعت بیفزاید تا ما در انعام واقطاع بیفزائیم وهرمحلول که بعد ازسفر ماوراءالنهر افتادست با دیوان خاص گیرند وبی‌فرمان وتوقیع یك‌من غله و یك دینار زر بکس ندهند تا بعد از این چون جملگی حشم بخدمت رسند بر اندازهٔ هریك آنچه واجب آید از زیادت اقطاع فرموده شود . باید که کافهٔ امرا وحشم و مقطعان ولایت و سپاهیان وخدمتکاران دام عزّهم براحترام و اعزاز جانب اجلّ عالمی منتجب الدّین عزیزالملوك و السلاطین دام تأییده متوفّر باشند و هرچه او گوید و ترتیب کندو قرار دهد گفته و فرموده وترتیب کردهٔ ما دانند و از صواب دید او عدول نکنند و بتحصیل فراغ دل و رعایت جانب او بمجلس ما تقرّب جویند و ملتمسات وحاجات بسفارت و وساطت زبان وقلم او بر رأی ما عرضه کنند وهمهٔ اعتماد ما درکلیات وجزوّیات مصالح و مهمات برقلم و قول منتجب الدّین شناسند ومنظوران ومعتبران وسادات وقضاة و مشایخ و اعیان و اصناف رعایاء ولایت دام توفیقهم در مهمات خویش رجوع با منتجب الدین کنند و بجانب امیر اسفهسلاری اجلی کبیری مؤیّدی مظفری برادری عضدالدینی عمادالاسلامی الب قراخانی ارسلانی ادام‌الله تأییده نبشته‌ایم و فرموده تا در همهٔ معانی قاعدهٔ حرمت منتجب الدّین مخلص الاسلام ممهد گرداند واو را در نیابت که بدو مفوّض است تمکین تمام دهد و هرچه واجب آید از دقایق احترام و اعزاز وتبجیل درحقّ او بجای آرد وآنرا در مجلس ما موقعی هرکدام لطیفتر داند وبمحامد و آفرین فراوان مقرون شناسد ان شاءالله تعالی .

۲۹- منشور ایالت ری بر سبیل نیابت حضرت

چون ایزد سبحانه وتعالی بفضل عمیم و صنع لطیف خویش بادشاهی عالم ما را کرامت کردست و عنان حلّ وعقد مصالح ممالك جهان و ترتیب مناظم امور جهانیان

در دست اقتدار ما نهاده ورایات دولت ما را آیات قدرت وعظمت خویش جلّ وعزّ گردانیده و خلایق بسیط زمین را برّاً وبحراً، سهلاً و جبلاً بودایع ما سپرده وسایهٔ ایالت وسلطنت ما را برایشان گسترده و رقاب اکاسره و جبابرهٔ آفاق را شرقاً و غرباً در ربقهٔ طاعت وخدمت مجلس ما آورده و عصابهٔ اذعان و انقیاد برجبهات ایشان بسته و نواصی ایشان باقاصی وادانی بلاد و اقالیم مذلّل ومسخر اوامر ونواهی ما گردانیده و آنچه ازمطامح همم سلف سلاطین امم وملوك عرب و عجم محتجب ومنتقب بودست و معارج و مدارج بر ایشان معتاق ومسدود پیش رأی و رایت ما مکشوف وگشاده گردانیده ومقاصد همت ما در آن بنجاح رسانیده و شکر آن عوارف و مواهب جسیم جزیل گزاردن وبهر وقت لیلاً و نهاراً ، سرّاً وجهاراً تجدید ذکر احصاء وتعداد آن مألوف ومعتاد خویش داشتن از لوازم و مفترضات باشد هرچند که آلاء و نعماء ایزد تبارك و تعالی نا معدود ونا محصورست و غایت استقصاء دراحصاء آن از عجز وقصور چنانکه می گوید عزّ من قائل : و ان تعدّوا انعمة الله لا تحصوها ، امّا برحسب امکان و زائدهٔ توان اجتهاد در اداء شکر منعم برامید مزید نعمت واجبست و معتبر بقوله : لئن شکرتم لأزیدّنکم ، وگزاردن شکر نعمت او را تبارك وتعالی ابواب و اسبابست و اولوالأمر بدان مأمورند کما قال جلت عظمته: ان الله یأمر بالعدل والاحسان ، و ما همواره در دولت خویش از مبدأ طلوع رایت تا غایت وقت همت بتمهید و تشیید اساس این دو فضیلت مایل داشته‌ایم وعقیدت وطویّت بر ایثار و اظهار آن باعث و منظوری یافته ، وهر بسطت که ما را در دولت و مملکت می فزودست و از الطاف و صنع الهی روی می‌نموده از میامن آن طویّت وعقیدت دانسته‌ایم واز برکات آن شمرده ، ودرین حال که رایات ما منصور ومظفر از دیارخوارزم بمبارکی بدارالملك خراسان ومستقرّ سریر دولت باز رسید وخاطر از مهمات آن طرف برحسب ارادت فراغت یافت عزیمت ترتیب کار ری وتدارك احوال آن طرف که ازمهمات بلاد ممالکست پیش خاطر آوردیم و عزیمت برنهضت همایون بدان صوب مصمم گشت چه معلومست که رعایاء آن شهر و ولایت از سالها باز عُرضهٔ حوادث وهدف سهام نوائب بودند واز مهاد عدل وانصاف

بیفتاده واز رفاهیت و آسایش دورمانده وچون ما بفرمان آفریدگار عزّ شأنه حفظ ورعایت ایشانرا متکلفیم ومعتقدکه از احوال ایشان مسؤل خواهیم بودن یوم لا تملك نفس لنفسٍ شیئاً و الأمر یومئذٍ لله، اهمال ایشان بهیچ حال جایز نداریم و انقاذ و و استخلاص ایشان از مخالب نوائب عین فرض شمریم اما بسبب اشتعال حرارات هوا و احتدام سورت گرما توّقفی افتاد، چندانکه گرما فتوری گیرد و هوا اعتدالی پذیرد و از صفو عقیدت و کمال رأفت که درحقّ رعایا علی العموم و علی الخصوص در باب رعایاء ری رعاهم الله داریم واندیشیدیم که آن طرف بمقدارمدّت توّقف حرکت رایات ما از آثار و الطاف و عواطف معطوف بی بهره ماند و آن رعایا در کنف رعایت نیایند وامرا ومعروفان حشم وخدم متفرّق بدان طرف که همه بندگان ما اند متألّف ومجتمع نگردند و بتازگی از نواخت و کرامات ما نصیب نیابند رأی چنان دید که معروفی ازاعیان حضرت و مقرّبان خدمت ومرّشحان دولت که مستعدّ تقلد آن مهمّ نازك و تکفل آن مصلحت بزرگ باشد و استحقاق چنین مهمّ خطیر دارد بدان جانب فرستاده آید و ترتیب مصالح آن حشم ورعایا باهتمام او مفوّض کرده شود که خاطر بکلی از آن فارغ تواندبود، اختیار بعدازاستخارت درقیام باتمام آن مهم معظم وتقدیم خدمت بلند رتبت اجلّ عالم کامل افضل مؤیّد قوام الدین معین الاسلام والمسلمین اینانج قتلغ بلکا خواجه بك ابوالفضایل المظفر بن انوشروان ادام الله تأییده را فرموده شد و اعتماد درین کار نام دارکه متضمن صلاح و مصلحت دینی و دنیاویست بر اصابت رأی و کمال شهامت وحصافت وحسن سیرت ونقاء طوّیت و کثرت تجارب که از ممارست وملابست جلایل اعمال حاصل دارد کرده آمد بحکم آنکه او تربیت درحجر دولت ما یافتست و مساعی او در هرشغل بزرگ که او را در آن امتحان فرمودیم مرضی وحمید یافته‌ایم و او را کرامت مزید اختصاص وشرف قربت که هرگز اوهام اقران او از اصحاب مناصب بدان نرسیدست ارزانی می‌داشته چنانکه خاص وعام، دور ونزدیك، دیده‌اند و دانسته و از این جهت ارباب حاجات خصوصاً اصحاب اطراف در نجح مطالب و اصحاب اغراض و مآرب توّسل بسفارت او جسته‌اند ومراسلت ومکاتبت درعرض ملتمسات با او برداشته

وبوسیلت و وساطت او انعام وایجاب یافته . وهرچند منصب شغل عرض در دیوان که
در اهتمام نایب اوست هم برین قرار خواهد بود حالی را ازو خالی می نمـاید وغیبت
او را برخاطر اثری است مصلحت حشم آن طرف و رعایاء آن ولایت را ترجیح نهادیم و
او را باسم نیابت بدان طرف وایالت آن مشرّف گردانیدیم ومنتظم داشتن شمل حشم
وتألیف ایشان وضبط ولایت ری بکلی وتصرّف دراموال ومعاملات از استقبال فلان و
تیمارداشت اسباب خاص وغایبانه واسباب حور [کذا] ومخالفان وضرایب شهروطیارات و
ابواب المـال بر موجب مشروح دیوانی بوی تفویض کردیم تا هرکاری را علی حده
چنانکه ازشهامت وغناء وتیقظ ومناصحت اومحقق گشتست مرتّب گرداند وجانب ایزد
تعالی را سرّاً واعلاناً درهرچه سازد وپردازد مراقبت کند وتقوی وخشیت را عزّ اسمه
پیرایه وحلیت حال خویش سازد و بدین طریق استمداد لطف او تبارك و تعالی کند ،
انّ الله مع الذین اتّقوا والذین هم محسنون ، واموال دیوانی از وجوه وجوب طلبد و
جملگی آن بقلم روشن کند و آنچه از آن باسم بندگان ماست و ازجهت مصلحت ملك
بدیشان باید داد مقرّر کند وبدهد وحقّ ایشان مرعی می گرداند و آنچه دیـوان را
بماند نگاه دارد تا حکم آن فرموده آید وظلم و تطاول اقویا از ضعفا دفع کند و بـر
احترام و توقیر و تبجیل و اعـزاز از سادات و ائمه و علما و صلحا و مشایخ و اهل
بیوتات متوفّر باشد ودر دیوان عمل نایبی شهم سدید متدّین که رعایا از وی آسوده
توانند بود و معاملات دیوانی را مضبوط تواند داشتن و استخراج برقانون راست
کردن از جهت خویش نصب کند تا شغل دیـوانی می گذارد و اموال معاملتی حاصل
می دارد تا قوام الدین بفراغ دل بتدارك واصلاح دیگر مهمات نازك که بتدّبر وشهامت
او منوطست مشغول تواند بودن ودر هریك اثر حمید نمودن ، وچون تقلید این نیابت
بمبارکی قوام الدّین را فرموده شد واین تفویض استحقاق اتّفاق افتاد چند معروف را
از امرا و اسفهسلاران فلان و فلان فرمودیم تا در صحبت او روان گشتند ومثال دادیم
که همگنان او را مطواع ومتابع باشند و در هـرچه مصلحت بیند از مهمات ملك و
ترتیب کند از صواب دید او نکذرنـد و طریق متابعت و معاضدت سپرند و چون

بمقصد رسد و دیگر امرا و معتبران حشم که بروی خدمتهای پسندیده کرده‌اند و در هر کار آثار گزیده نموده مجتمع گردند در نگاه داشتن صلاح ملك و دولت وتحرّی مرضات ما درمساعدت ومظاهرت قوام الدّین یك زبان باشند وبر وفق استصواب او در ضبط ولایت و تمشیت کارهای دیوانی و تخفیف و ترفیه رعایا و تحصیل ادعیهٔ صالحه دولت قاهره را ثبتها الله بهمه غایتی برسند و رضاء قوام الدین برضاء مجلس ما مقرون دانند ودر همهٔ احوال آنچه گوید واز مصالح ومهمات دیوان مرتّب کند مقتدی سازند و عدوان از آن موجب انکار و لائمه دانند وآن چنانست که کافّهٔ حشم امرا واسفهسلاران که بندگان ما اند و اصناف متجنده و اقطاع داران بری مقدم قوام الدین عزیز دارند و بشرایط اکرام و تبجیل و اعزاز قیام نمایند ودر کارهای ملك و دولت از صواب دید او نگذرند واو را بردقایق احوال وقوف دهند وناپاره باتّفاق وار تضاء او ومشروح او که نویسد گیرند ودارند وبقلم اوتصرّف کنند چه‌قوام الدین با آنکه آنجا شرف اسم نیابت دارد بحضرت دیوان عرض باسم اوست ودر اهتمام نایب او تا این دقیقه تصوّر کنند و متابع رضاء او باشند وهمهٔ معوّل ما بر گفته و نمودهٔ ما شناسند وهیچ چیز ازخفایاء اسرار ملك از وی نپوشانند واو را برغث وسمین آن اطّلاع دهند ودر هرمهم که حادث گردد بر موجب تدبیر و صواب دید او محروند وآنرا قدوه و پیشوای خویش دانند، سادات وقضاة و ائمه و علما و اعیان و معتبران و مشایخ و منظوران شهر ری ونواحی آن فرمان را بانقیاد و متابعت تلقی کنند و قوام الدین را نایب مجلس ما ونایب او را عامل ومتصرّف اموال دیوانی دانند و در مصالح خویش رجوع با او کنند و ملتمسات باو بردارند و برتمکین و احترام نایب او توفّر نمایند و اموال و رسوم دیوانی بوی گذارند و احوال معاملات قلیل و کثیر معلوم گردانند و میفرمائیم تا دیوان شحنگی همچون دیوان عمل و اسباب خاص بسرای او دارند وکار احداث و ارش جنایات بصواب دید او گذارند و از آنچه مصلحت می بینند تجاوز نکنند و جملگی بندگان ما و حشم که بدان طرف روان گشتند و معروفان حشم که آنجایگاه‌اند مطاوعت فرمان را متابعت اودانند ودر مهمات با او گردند تا ترتیب هر کار

بواجبی می کند و آنچه بصلاح حال حشم و رعایا و فراغ دل و تخفیف و ترفیه ایشان پیوندد بجای می‌آورد و در تولیت و عزل هرکس برحسب سداد طریقت و سجیت او می‌روند چه او را این اجازت حاصلست و برین جملت خاتم خاص بوی سپرده شد تا آنچه بمصالح رعایا بازگردد ممهد کند و دولت قاهره را امداد ادعیهٔ صالحه حاصل گرداند، ان شاءالله تعالی والحمدلله وحده.

۳۰ - منشور ایالت و شحنگی بلخ

ثبات دولت و نظام شمل مملکت از نتایج و ثمرات افاضت عدل و اشاعت احسانست که بدان مأموریم از آفریدگار تبارك و تقدّس آنجاکه می گوید در مصحف مجید: ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی، و دیگرجای می گوید: واحسن کما احسن الله الیك، وصاحب شریعت سید انبیاء و رسل صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین گفته‌است: عدل ساعةٍ خیرٌ من عبادة سبعین سنة، و عدل آن باشد که حق بموضع نهاده آید و کار در نصاب استحقاق مرمّت فرموده شود وقاعدهٔ اعط‌القوس باریها تمهید افتد وهرکس را ازخلایق جهان، رعایا ومستخدمان ومتقلدان اعمال ومباشران امور دینی و دنیاوی برمعارج ومدارج استحقاق و استقلال نگاه داشته شود و ذمم وحقوق ارباب وسایل اکید و ذرایع حمید که آثار مساعی و مقامات ایشان برصفحات مهمات ملك و جبهات ايّام دولت ظاهر باشد و امداد خدمات مرضی متظاهر مرعی و مقضی گردد تا بمیامن آن هر روز معاقد مناظم احوال مملکت مستحکم تر می‌باشد و قواعد اسباب در آن دولت مؤكدّ تر می‌شود واز حول وقوّت ایزد سبحانه و تعالی ولطایف او عزّ وجلّ در حال اقامت و نهضت وسلوك و حركت امارات مزید نعمت و بسطت مملکت مشاهده می‌افتد و شکر مواهب وعوارف آفریدگار عزّ شأنه وعمّ احسانه که موجب زواید عواید نعم باشد چنانکه گفته است عزّ من قائل: لئن شکرتم لأزیدنّکم از ضمن آن ترتیب پدید می آید وموادّ فیض احسان او عزّ و علا متصل تر می گردد بتوفیق‌الله وحسن تیسیره، واز ابتداء افراخته شدن رایت دولت ما وسایه افکندن آن بتأیید تبارك وتعالی بر اقالیم عالم شرقاً وغرباً، بعداً و قرباً، برّاً و بحراً تا هرپادشاه

و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است بر کشیده و گزیده و نشانده و بندهٔ ماست طوعاً او کرهاً، وهمگنان در اطراف و اوساط جهان بسمت عبودیّت ما متسم‌اند و اعناق باطواق منت ما متحلی دارند، امیراسفهسلار اجلّ شهید قماج رحمةالله علیه اگرچه از عداد ممالیك بود همت ملوك داشت واز این جهت قسیم و سهیم ملك و دولت گشت و نهالی بود برچمن ملك نشو ونما یافته بل هلالی از افق آسمان ما تافته و بتدریج از آفتاب اقبال و پادشاهی ما استضاءت کرده و بانوار حسن رأی ما استنارت و استدارت تمام گرفته ، وآن شهید از بدایت طلوع تا نهایت افول بهدایت عقل راجح و رأی متین که داشت روزگار در خدمت ما چنان گذاشت که ازحضیض بندگی بمرقاة و مرتبت برادری رسید و بشرف اسم نیابت ما در ممالك جهان موسوم گشت و بدین جاه و نام بزرگوار و منصب نامدار از اقران خویش پهلوانان و سپاه داران و فرمان دهندگان اطراف آفاق متفرّد شد و جناب او بفرمان ما مساق ومآل حاجات و آمال‌ملوك روی زمین گشت و کدام گوهرست شریفتر از عقل که بوسیلت و ذریعت آن مرد مقبل از درجات مراتب نظراء ترقّی می گیرد تا بمثابتی رسد که گفته‌اند :

ولم ار امثال الرّجال تفاوتت الی المجد حتی عدّ الف بواحد

و فرزند او امیراسفهسلار علاءالدّین ابو بکر رحمه‌الله از آن شجرهٔ همایون ثمرهٔ شاخی مثمر بود و در عنفوان شباب باستیعاب انواع آداب و استجماع اسباب تقدّم براقران واتراب قصب سبق ربوده ودر مدّتی بی‌امتداد تلقی تمنی و مراد که از دوران فلك وحدثان زمانه یافت در خدمت دولت آثار ستوده نموده و در آن اقتدا بپدر خویش امیر خراسان داشت وعمر درظل ملك بسر برد و در اقتفاء رضاء ما ما گذاشت وامروز وارث حقوق جدّ وپدر و قایم مقام ایشان در دولت امیراسفهسلار اجل کبیرمؤیّد مظفر منصور عادل مرزبان الشرق ابوالفتح ادام‌الله تأییده است که در مهاد عاطفت و رأفت رأی‌ما تربیت یافتست و برضاع اشفاق واشبال مجلس ما مترشّح شده و از زبان ترجمان دولت ما بسمع خرد و دانش طبعی کلمات اوامر و زواجر

شنوده واز همت ما که همواره بجانب او ملتفت باشد رقیبی مرشد مشفق داشت تا
لاجرم در عهد صبی مستجمع آداب شباب وکهول گشت و در ایام جوانگی بکمال
فرزانگی و هنرمندی و جملگی اخلاق و شیم پسندیده از مراتب پیران کار
دیده بر گـذشت و هرچند اجالت رأی در اختیار خصال ستودهٔ او بیشتر فرموده‌ایم
وهمت براستکشاف سرایر او زیادت گماشته دلایل استعداد او در قیام نمودن بمعظمات
امور ملك ظاهرتر و متضاعفتر می‌یافته‌ایم و دواعی تفویض جلایل کار های دولت که
از جدّ و پدر بمیراث بوی رسیدست متزاحم و مترادف تر دیده ، و چون از عادات
دولت ما معهود و متعارفست حقوق اسلاف در اخلاف رعایت فرمودن و جاه و جای
پدران بفرزنـدان سپردن و ایشان را در حجر اعتناء صادق و اهتمام تمام پروردن
عمادالدوله والدّین امیر خراسان را ادام‌الله تأییده سوالف متوارث استحقاق ذات ستوده
صفات که همم واوهام اقران واکفاء او ازتأمّل در آن قاصر آید حاصلست وبهروقت از
شمایل او مخایل طینت پاك و رأی روشن و همت بلند در احیاء خاندان رسد آنچه
بفقدان سلف او رحم‌الله منثلم گشتست و خاطر بدان نگران شده واضح تر می یابیم
ودرهر امتحان و تجربت که می فرمائیم او را باعلی درجـه و ترقیب رتبت و اعتماد
وتفویض مهمات مملکت سزاوارتر می‌شناسیم، بعد از معاودت رأی و استخارت خدای
عزّ وجل فرزند عمادالدوله والدّین امیرخراسان مرزبان‌الشرق ادام‌الله تأییده را پیش
تخت‌خواندیم برسبیل‌اعزاز واجلال وجایگاه جدّ و پدر او که درخدمت معهود ومقرّر
بودست بوی سپردیم و آن مکان و مکانت برقرار متقدّم ارزانی داشتیم و اقطاعات
همچنان که ایشان داشته‌اند و بتازگی مشروح دیوان عرض بدان ناطقست و بر ذکر
تفاصیل آن مشتمل بروی تقریر فرمودیم و املاك برمـوجب حجتها و قبالات مسلم
گردانیدیم و جملگی خیول و حشم و غلامان را که در فوج آن گذشتگان رحمهم‌الله
بوده‌اند درفوج اومنتظم کردیم و زمام حلّ و عقد انتظام احوال ایشان بدست شهامت
وکفایت و تیقظ و حسن سیرت او دادیم وکرامت تشریفهای گـرانمایه از کسوتهای
خاص واسب وساخت و طوق مرصّع وسپر وکمر شمشیر وکوس و علم وسرای پرده

و هرچه از شعار و آلت و عُدّت سپاه سالاری و پهلوانی و صاحب طرفی باشد و جدّ و پدر او رحمهم‌الله از دولت پدر ما یافته بودند مبذول فرمودیم و فرزند عمادالدّوله والدّین امیر خراسان را اختصاص بدین تبجیل و تقریب واجب دانستیم و ایالت و شحنگی بلخ و مضافات آن هم بر قرار که باسم جدّ او عمادالدّین قماج بوده‌است بر فرزند عمادالدّوله و والدّین مقرّر فرمودیم و مصالح این شغل خطیر و کار نامدار بتدبیر و رأی صایب او موکول گردانیدیم واین منشور محرّر و نافذ گشت تا فرزند عمادالدوله و الدّین امیرخراسان ادام‌الله تأییده اقطاعات و املاك خویش برین جملت که فرموده شد در تصرّف می‌دارد و نوّاب و متصرّفان متدّین کوتاه دست گمارد و هرچه بتخفیف و ترفیه رعایا پیوندد بجای آرد ومتصرّفان را وصایت کند تا رعایا را نیکو دارند وبراحترام و اعزاز معتبران ازائمه و سادات وعلما وصلحا ومشایخ واهل بیوتات متوفّر باشند و نگذارند کـه از اقویا بر ضعفا تحاملی رود و استخراج اموال دیوانی در اوقات معهود از فصول سال برقوانین و رسوم متقدّم کنند وبزواید ومحدثات خطاب نرانند و ادعیهٔ صالحهٔ رعایا دولت قاهره را ثبتهاالله مستدیم باشد و می فرمایم تا نوّاب فرزند عمادالدّین امیر خراسان دام تمکینهم وجوه مواجب حشم و غلامان بر آن قرار که فرموده شدست می رسانند و فراغ دل ایشان حاصل می دارند ، فرمان چنانست که طبقات حشم را از امرا و معتبران و کافّهٔ و ثاقباشیان و غلامان عمادی اعزّهم‌الله متابع ومنقاد ومطواع فرزند عمادالدوله و الدّین باشند واز اشارت وصوابدید او عدول ننمایند ودر مهمات دولت مصالح ملك بنشاطی تمام قیام نمایند و آنچه مصلحت بینند ودرین ابواب ترتیب کند متبوع ومقتدی شناسند وباحتشاد هر کدام وافرتر روی بدان آرند واز تقاعد و توانی مجتنب و محترز باشند ومرجع ومآب خویش در آنچه مجدّد گردد باجابت او دانند و هیچ دقیقهٔ از دقایق تباعت و طاعت برحسب امکان و استطاعت فرو نگذارند و رضاء فرزندی عمادالدوله و الدّینی بارتضاء واستحسان رأی ما معروف شمرند . وچون شهر بلخ قبة‌الاسلام و مرکز رایت دولت و مستقرّ سریر مملکتست و رعایاء آن همواره بحسن رعایت و کمال عنایت رأی ما مخصوص

بوده‌اند و بوفور عاطفت و شمول رأفت از دیگر رعایاء ممالك عالم ممتاز می‌فرماییم
تا فرزند عمادالدّین امیرخراسان ادام‌الله تأییده اساس این امارت و ایالت در شهر و
ولایت برمراقبت جانب ایزد تبارك وتعالی نهد وپیش دل مصوّر گرداند که او درمعرض
کار بزرگ ونازك آمد که برهرچه گوید و کند وسازد در دنیا عاجلاً وآجلاً برنیکی
و بدی از مجلس ما مُجازی و معاتب خواهد بود ودر عقبی از آن مسؤل و برنقیر
و قطمیرافعال واقوال از احسان و اساءت مثاب ومعاقب ، یوم تجد کلّ نفسٍ ما عملت
من خیرٍ محضراً وما عملت من سوءٍ تودّ لو انّ بینها و بینه امداً بعیداً ، تا چون این
تصوّر کرده باشد واز راه انتباه وحزم برین دقیقه ، که صلاح وفساد ونفع وضر وخیر
وشر وهرچه او را بدان وصایت می‌فرماییم و برآن ارشاد و تحریض می کنیم درضمن
آنست ، وقوف یافته باشد در فاتحت کار از خاتمت آن می‌اندیشد و هرچه پیش آید
برنهج سداد و رشاد می‌راند وضمایر ومعتقدات خویش دراوقات صلوات برعالم‌الأسرار
و الخفیات، ما لا یخفی علیه شیئ فی‌الأرض و لا فی‌السماء و لا یعزب عنه مثال ذرّةٍ،
عرض می‌دهد و بفضل وکرم او عزّ وعلا در تمشیت آن التجا می سازد و استعانت
می کند، ومتیقن باشد که اسرار و خفایاء باطن او آنجا ظاهرست و مکشوف و ثواب
وعقاب وحساب وسیئات برحسب مواعید و وعید معدّ وعتید، یوم لاتملك نفس لنفسٍ
شیئاً والأمر یومئذٍ لله ، بعد از تأنق وتفکر درین مقدّمه که حاوی معانی سعادت
دو جهانی است باید که فرزند عمادالدّین امیرخراسان درحفظ وحراست آن ولایت
و رعایا بغایت مجتهد باشد و متشمر وجناح معدلت و نصفت بر کافّهٔ ایشان مبسوط
گرداند و ابواب تطاول و تعرّض بر ایشان فرو بندد و در ازالت و اماطت دستهای
خاطی و اطماع فاسد ازیشان بهمه غایتی برسد و براحترام و اکرام سادات ومراعات
طبقهٔ از طبقات بر مقادیر درجات ایشان از فرایض داند و سخن ایشان در
مصالح بواجب اصغا کند و برکار گیرد ودر استماع ظلامات که بوی بردارند در هر
حالت که باشد اهتزاز تمام نماید و درآنچه شنود و بوی رسد نیك متثبت ومتأمّل
باشد واز اغراض ومقاصد هر یك بواجب تفتیش کند ودرآنچه بمشاورت و مفاوضت

ارباب تجارب و مقدّمان و معتبران حاجت افتد بعد از مشاورت حکم کند و جواب دهد، شرعیات بمجلس قضا فرستد و رسمیات و معاملتی و دیوانی بدیوان ریاست، و ثقات و امناء خویش را بر اتمام آن گمارد تا کارهای مسلمانان بزودی و نیکوئی گذارده شود و ذکر جمیل منتشر می گردد و مثوبت مدد می‌باشد و در کارشحنگی نایبی شهم کاردان پسندیده‌سیرت‌ستوده طریقت گمارد تابشرایط شغل آن‌قیام نماید و آنچه تعلق بشحنگی دارد برقاعدهٔ مصلحت می گذارد وطریق عدوان وشطط مسدود گرداند واروش جنایات بر اندازهٔ جرایم و یسار مجرمان ستاند و متعدّیان و مفسدان را مـزجور و مهقور دارد واهل صلاح و عفاف را تربیت و تقویت کند و اقامت حدود برمتعدّیان ولصوص وقطاع‌الطریق‌ازلوازم‌شرع وا‌ّمهات مهمات‌مسلمانی شمارد کما قال‌الله تعالی: ا‌ّنما جزاء ا‌ّلذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا اویصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من‌الأرض ، و درین باب استشارت و استیذان ائمه ومفتیان و علماء شریعت از واجبات شناسد و در آمن داشتن راهها و مسالك ومعابر مسلمانان و اصناف مجتازان و سابله باقصی‌الأمکان برسد واهل عیث و فساد را از مکامن و اماکن ایشان نفی کند وبهرطرف که مظنهٔ فتنه و قطع‌الطریق باشد رقباء امنا نصب کندتا از آنچه معلوم ایشان می گردد نوّاب دیوان ایالت را اعلام می کنند وایشان را بجدّی وتشمری تمام بحسم مادّت آن خلل مشغول می گرداند ودرحکم سیاست و شریعت راندن بـر مفسدان و راه زنان تغافل و تساهل نکنند و ابقا و اغضا جایـز ندارند وبرتقدیم هرچه مستدعی خفض عیش و رفاهیت رعیت و ساختگی اسباب معاش و فراغت و استقامت احوال ایشان و مقتضی امن و سکون ولایت باشد توّفر نمایند و انتشار اخبار مآثر آثار عدل و انصاف در اقطار دیار ممالك مغتنم شناسند و موقع آن درمجلس ما پسندیده ترین مواقع خدمتها دانند ودر طلب استعداد زیادت اعتماد و ادراك منقبت احماد بدان توّسل جویند بمشیة‌الله تعالی وحسن توفیقه .

فرمان چنانست که کاّفهٔ اعیان و معتبران و مشاهیر و مشایخ و منظوران شهر بلخ و مضافات آن از سادات و قضاة و ائمه وامرا ومتجنده و رعایا ادام‌الله تأییدهم این

تفویض و تولیت را که بر قضیت استحقاق و استیجاب فرموده شد بشکر و دعا مقابل کنند و صلاح احوال خویش در اثناء و مطاوی آن مندرج و منطوی دانند و التفات همت همایون و رای جهان آرای بتأسیس و تأکید بنیاد منزلت و رتبت فرزند عمادالدوله و الدّین امیر خراسان ادام‌الله تأییده علی تناوب الأیام و تعاقب الشهور و الأعوام متزاید شناسند و مقام و موقف او در بارگاه و پیش تخت مقام و موقف اکابر سلف او دانند و تزاید ارتقاء و اعتلاء درجات حرمت و حشمت او را که مستأهل و مستعدّ آنست درمستقبل ترقّب و ترّصد می کنند و طلایع و تباشیر آنرا عن قریب اواناً بعد اوانٍ و زماناً عقب زمانٍ متطلع و مترّصد می باشند و متابعت و مطاوعت او درمحدودات و مقضیات فرمان متعین و لازم دانند و عدول و نکوص از آن موجب ومقتضی انکار و لائمه ، ودر مصالح و مهمات رجوع با نوّاب وگماشتگان جانب فرزندی عمادالدوله و الدّینی امیرخراسان کنند و طریق انقیاد و اذعان سپرند وازمنهاج طواعیت نگذرند وآنچه از قدیم باز برسم نوّاب شحنگی بودست برقاعدت معتاد از وجوه مألوف ترتیب می کنند ومی رسانند و قاصر نگردانند و اثر امتثال مثال درکلّ احوال ظاهر ومتعین دارند ان شاءالله تعالی .

۳۱ - منشور تفویض شحنگی ترکمانان

افاضت عدل و احسان بهمهٔ زبانهای جهانیان محمودست و در همهٔ دلهای آفریدگان محبوب و اصحاب ملك و ادیان متفرّق و مذاهب مختلف و ارباب طرق متناسب ومسالك نا متقارب در احماد این دو سیرت وبر اطراء این دو طریقت اتّفاق واطّباق دارند ودرمصحف مجد وشرف الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فرمان نافذ و حکم قاطع برین جملتست ، ان‌الله یأمر بالعدل والأحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرّون، وهر کس را از اولوالأمر درجهان داشتن ومرضاة خالق وصلاح مخلوق جستن واسباب معاد و معاش ساختن طریقتی اختیار افتادست وسیرتی موافق نموده که همت برآن مقصور داشتست ومطاوب دینی و دنیاوی از نتایج ثمرات آن دانسته و از سیر و سنن

ملوك سلاطین سلف که آباء و اجداد ما بوده‌اند قدّس الله ارواحهم وجملگی عادات وحالات ایشان پسندیده وستوده بودست و آثار حمید ایشان مخلد و مؤبّد خواهد بود، الی أن یرث الله الأرض ومن علیها وهو خیر الوارثین، واختیار وانتخاب ما عدل واحسانست که منافع آن اصناف خلایق و حیوانات را از انام و انعام و دواب و هوام و طایرات وسانحات حتی الجراد والنمل شاملست وهریك را از آن برحسب نظرت وقدرت وقضیت قضا وقدر باری تعالی حظی ونصیبی ظاهر، و اوّل قاعدهٔ جهانداری افاضت عدلست پس اشاعت احسان که رعایا و زیردستان تا از معرّت ظلم وعادیت عدوان امان نیابند طلب رزق واعداد اسباب معیشت نتوانند کرد واثر احسان بعد از تمهید اساس عدل براحوال ایشان پدید آید و معتقد ما آنست که فیض عدل در میان خلق بجایگاهی می باید رسانیدن که جملگی فقرا وضعفا از صدقات اغنیا و اقویا ایمن توانند بود و گماشتگان وحشم وخدم چنان منزجر ومنتبه باشند که در مدارج و معابر هیچ ضعیف را ازیشان فزع آسیب و رنج نباشد و از قوائم خیل مفرّ ومهرب نیابند چنانکه در قرآن مجید کلام ربّ العزّه می آید: حتی اذا اتوا علی وادی النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن و جنوده وهم لایشعرون. و مستحق ترین رعایا بنظر عنایت و ارعاء و اختصاص فرمودن بعاطفت و رأفت اهل برّ ومقیمان صحرا اند که از آبادانی دور باشند واخبار سرّاء وضرّاء که ایشان را پیش آید دیرتر بدرگاه رسد ومتاجر ومکاسب ایشان سبب کثرت نعمت وفراغت وانتفاع و استمتاع اهل عصرست وخاص و عام در آن خیرات و برکات مقاسم ومساهم. برمقتضی این مقدّمه رأی چنین دید که شحنگی وتیمار داشت خیول امراء و سالاران ترکمان گرگان و مضافات و نواحی آن امیراسفهسالار اجلّ کبیر مظفر منصور برادر شمس الملة اینانج بلکا الغ جاندار بك ادام الله تأییده را فرمودیم با آنکه در لشکر داشتن و رعیت نواختن عرقی نزّاع است و بمنصبی سنی انتصاب دارد، تربیت در کنف رعایت ما یافتست و باخلاق وعادات ما متخلق ومترشّح شده و در استجماع مآثر ومفاخر ومعرفت معانی ومعالی و وقوف بر دقایق سیادت از اقران خویش خصل سبق ربوده وشواهد وبراهین استحقاق وتقدّم وتفوّق

نموده و هر چند او بکمـال هنرمندی و فرزانگی از وصایت باقامت شرایط این کار مستغنی است اما علی الرّسم فی مثله میفرمایيم تا آن رعایا کـه ودایع ایزداند نیکو دارند وهمهٔ خطاهای نا متوّجه وقصدهای نا واجب ازیشان زایل و منقطع گرداند و حرمت مشایخ و اهل‌صلاح موفور شناسد ومفسدان ومتعدّیان را مزجور و مقهور کند ونوّاب‌شایسته وکوتاه دست گمارد وحقوق ورسوم شحنگی بوقت طلب کند و در آن باب از قرارمتقدّم نگذرد و رسم محدث ننهد وهرسالاری ومقدّمی را بخانه ها واتباع خویش که بدیشان منسوب وموصوف بوده باشدآن چرا خور و آبشخور مأوی دهد ونگذارد که بغصبیت و وحشت مشغول باشد .

فرمان چنانست که جماعت امرا وسالاران ومقدّمان ترکمانان گرگان ونواحی آن بجملگی اعزّهم الله در مهمات و مصالح رجوع با جانب برادری الغ جاندار بکی کنند وملتمسات خویش بدیوان او بازنمایند و ازصواب دید او نگذرند و درخدمتی و مهمی که او را فرماییم متابع او باشند و چنانکه مصلحت بینند بدان مشغول گردند و رسوم شحنگان بر قرار گذشته بنوّاب او می‌رسانند و حقوق مراعی بر آن جملت کـه مقرّرست بنایب اومی گذارند و درکلّ احوال طریق رعیتی و انقیاد سپرندتا مستحقّ مزید انعام و اشفاق گردند ان شاء الله تعالی .

۳۲- منشور درمعنی احتساب مازندران

تقدیم مصالح دینی وتشیید قواعد شرعی ازموجبات ثبات دولت ودواعی بسطت مملکتست و نیکوترین خیرات و پسندیده ترین مساعی در مهمات آنست که منافع آن شامل باشد و هرکس از اصناف خلایق وطبقات آدمیان از آن نصیب یابند وآثارآن منتشرشود و برکات آن متواصل و متشایع گردد و شغل احتساب ازین جملتست کـه اساس آن بر امر معروف ونهی منکرست .وفواید این معنی کافّهٔ خلق را شامل گردد و همگنان ازآن بهره گیرند ، وچون خواجهٔ امام اوحدالدّین احسن الله توفیقه بعفت و سداد طریقت وحسن سیرت وعقیدت موصوف و معروفست و بدانش رسوم شرعیات و

صلابت دردین و احیاء سنت مشهور و مذکور احتساب مازندران بشهامت و دیانت او تفویض فرموده شد و این مهمّ دینی او را تقلید کرده آمد تا باهتزازی و رغبتی هرچه تمامتر روی بدان آرد و ترتیب شرایط آن بواجبی پیش گیرد، و چون قاعدهٔ این کار مبنی برتقوی و دیانت است درجملگی احوال مراقب جانب ایزد تعالی باشد و برحسب امکان در اقامت آنچه بدین کار تعلق دارد از امر معروف ونهی منکر تقدیم کند امتثالاً لأمرالله واقتداءً بحکمه عزّ و جل انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر، و درتسویت وتعدیل موازین ومکاییل جهدی تمام نماید تا در بیع وشری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان زده نشوند فقد قال الله تعالی: و زنوا بالقسطاس المستقیم، ومراتب شرعیات درمسجد جامع ودیگرمساجد ومتعبدات از ترتیب مؤذّنان ومکبران ومواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد بواجبی اقامت کند کما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم: جنبوا مساجدکم یوم جمعکم، و در قمع وزجر اهل فساد ومنع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر درجوار مسجد و مشاهد ومقابر مجهود بذل کند و اهل ذمّت را بغیاری که آیات مذّلت وصغار ایشان باشد درمیان اهل اسلام موسوم گرداند و درمجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد و در جملگی احوال براحیاء آثار خیر و اعلاء لواء حق متوفّر باشد وطریقت پسندیده سپرد تا مستحقّ مزید اعتماد گردد.

فرمان لا زال نافذاً چنانست که شحنگان و نوّاب ولاة ومقطعان و متصرّفان و مشاهیر و رؤسا واعیان مازندران ادام الله عزّهم حرمت اوحد الدّین موفور دارند و او را گماشتهٔ ما دانند و در مصالح دینی ومهمات شرعی که بوی مفوّض شد و بر وی مقرّر گشت تقویت کنند و درتحصیل فراغ دل او بمجلس ما تقرّب جویند و جانب او بهمهٔ معانی مرعی دارند و چنان سازند که امارات آن منتشر گردد و از ضمن آن تقلید حسنات روی نماید و برکات آن بایّام زاهرهٔ دولت قاهره شیدالله ارکانها برسد، ان شاءالله تعالی.

۳۳ - منشور اقطاع مازندران

امیر اسفهسلار سراج الدّین اصفهبد مازندران ادام‌الله تأییده در دولت قاهره شیدالله ارکانها بسوابق حقوق متوسلست و بوسایل مقبول مستظهر و حقوق خدمتهای پسندیده و اخلاص درمطاوعت و بندگی دولت که نموده است و می‌نماید و آن سوابق را بلواحق مشفوع ومقرون می‌گرداند پوشیده نیست و این مقدّمات طرفی از خصال حمیده و مناقب ومآثر مشهور ومذکور سراج‌الدین نجم‌الاسلام که ازموجبات ودواعی اعزاز و انعام گشتست و درین نوبت که او بحضرت جلت رسید و بشرایط بندگی اعلی خدایگانی اعظمی اعلاه‌الله قیام نمود و شرف ملاحظت یافت رأی عالی لا زال زایداً العلو از انعام و اکرام درحقّ او آن فرمود که لایق نیکو خدمتی و هنرمندی و فرزانگی او بود و بر مقتضی وقت نانپاره ارزانی داشت و بمازندران اقطاعی بمبلغ سی‌هزار دینار نیسابوری منشور و مشروح نوشتند و ما این مثال بر وفق فرمان دام نفاذه می فرمائیم تا هر نایب وگماشتهٔ ما کـه بدان ولایت رسد اقطاع سراج‌الدّین برموجب توقیع اعلی مسلم دارند و درآن تصرّف نکنند و مداخلت جایز ندارند و سراج‌الدّین‌را بمزیدآن ازمجلس ما موعود شناسندچه او درسفر وحضرچندان‌حقوق خدمت ثابت گردانیده است که بسیار موهبت ومکرمت درمقابل آن نیفتد وهراصطناع و احسان میسر گردد از استحقاق او قاصر نماید این مثال فرمودیم تا همگنان حسن رأی ما درحقّ سراج الدّین بدانند و اعتقاد ما در تربیت او هرچه صافی تر شناسند ودر تحصیل مرضاة اوکوشند و اقطاع و نانپاره برو مقرّر دارند و او را از خواص وثقات‌دیوان‌ما شمرند وسخن او درهرچه نماید وتقریر کند مسموع و مؤثّر دانند واز استزادت او احتراز نمایند وبمراجعت درین باب حاجت نیارند، ان شاءالله تعالی.

۳٤ - در معنی شحنگی ترکمانان و اقطاعات دیگر

رتبت و منزلت امیر اسفهسلار اجل کبیر مقرّب جمال‌الدّین‌ادام‌الله تأییده در دولت قاهره ثبتها الله برقضیت سوابق حقوق ومساعی‌حمید که او را ثابت ومؤکد است

پوشیده نیست وحسن رأی ما واعتقادی که بنیکویی در حقّ او داریم و اعتمادی که برحصافت و اخلاص او فرمودیم همگنان دانسته‌اند، وچون از مجلس اعلی خدایگانی اعظمی بهروقت در اعلاء مرتبت و تشیید قواعد حرمت و مکنت او می‌افزایند ومزید اعزاز و انعام ارزانی می دارند ما نیز بروفق آن تقدیم مصالح او و از لوازم می‌شمریم و همت بدانچه بتزاید امداد آن عوارف وصنایع پیوندد در باب او مقصور می گردانیم و اقطاعات که در نواحی گرگان بنام او بودست برموجب مشروح وامقرّر فرموده‌ایم و شحنگی دهستان و نیابت ایالت در آن ولایت و نگاه داشتن شهرستانه و جز آن وترتیب حشم ترکمانان که بدان نواحی باشند برمقتضی مثال عالی اعلاه‌الله او را مسلم داشته معروفان حشم ومتجنده و رعایا که آنجا متوطن‌اند بدوی وحضری بوی سپرده تا ایشان را نیکو می دارد وهمگنان را درکنف رعایت واهتمام خویش آرد و بمهمات ملك قیام نماید.

فرمان چنانست که امرا ومعروفان وسالاران منقشلاغ وشهرستانه وغیر آن وکافهٔ رعایاء دهستان فرمان را بانقیاد مقابل کنند و در جملهٔ جمال‌الدّین منتظم باشند و در مصالح مهمات رجوع با او کنند واز صواب دید اونگذرند و نوّاب او را تمکین دهند و سخن ایشان را مسموع دارند و متابعت و مطاوعت جانب او واجب دانند، ان شاءالله تعالی.

۳٤ - منشور ریاست اصحاب امام شافعی رضوان‌الله علیه

تبجیل ائمه و علماء دین کثرهم‌الله ازموجبات ثبات دولت و نظام شمل مملکت استوترتیب مناظم احوال‌ایشان‌ازدواعی نظام مملکت، وهمواره همت‌ما برتمهید این معانی و تشیید این مبانی باعث بودست و رغبت بدان مصروف، و در احیاء خاندان قدیم و اعلاء مراتب اهل علم و عفت که اعلام دین و پرستندگان حق و سپرندگان طریق شریعتند بآفریدگار عزّ وعلا تقرّب جسته‌ایم وبدین وسیلت و ذریعت استمداد

لطایف وعوارف او تبارك و تعالی کرده و آثار میامن و برکات برصفحات احوال دولت ظاهر و لایح می‌یافته واز این جهت هروقت همت بترتیب آن خیرات مایلتر می‌شدست و رغبت در افاضت و اشاعت چنین حسنات زیادت می گشته و هرتوفیق را که مصالح دین و مهمات شرعی یافته‌ایم موهبتی دیگر شناخته‌ایم از مواهب ایزد تعالی که نطاق شکر از احاطت بدان قاصر آید وهمهٔ سعادات دنیاوی در افاضت بدان متقاصر نماید، و چون خاندان سمعانی درخراسان منشأ و منبع علوم دینی و مهبط و مغرس کرامت وفضل یزدانی‌است وهمواره صدر ومسند علم وفتوی آن بعالمی متبحروصاحب ریاستی از آن خاندان بانواع علوم و آداب از اقران و اکفا متفرّد و آراسته بودست واجلّ امام زاهد تاج‌الاسلام قوام‌الدین ابوسعد عبدالکریم بن محمدبن منصورالسمعانی ادام‌الله تأییده که واسطهٔ عقد آن خاندانست و انوار وآثار آداب و علوم او در اقطار آفاق شایع ومنتشر وپدرخویش‌را تاج‌الاسلام محمد رضوان‌الله علیه که در عالم شرقاً و غرباً بغزارت علم متفق علیه و مشار الیه بود وقدوه ومتبوع اهل اسلام خلفی‌صدق و وارثی مستحق از وطن خویش خطهٔ مرو هجرت کرده بود و در طلب علم و اقتباس آداب و استماع اخبار و احادیث نبوی از افواه رواة که نصّ قرآن مجید، الذی لایأتیه‌الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید، برآن باعث است آنجا که میگوید عزّ من قایل : ما آتاکم الرّسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا ، ومحاورت ومجالست نحاریر علماء جهان اخیار و احبار و ائمهٔ اسلام تا در دیار مغرب و بلاد شام رفته و ریعان شباب که زبدهٔ عمرست در آن صرف گردانیده رأی چنان اقتضا کرد که معتمدان را فرستادیم و بر سبیل اعزاز و اکرام باستحضار او مثال دادیم و بتفویض منصب آباء و اجداد ومزیّن گردانیدن محراب و منبر واعمال دینی که بحق ارث وقضیت استحقاق اوراست بمکان او موعود فرمودیم . وچون تاج‌الاسلام قوام‌الدین امام‌الحرمین فخرخراسان شرف ملاحظت‌مجلس ما یافت وازبهجت همایون‌او که مفتاح خزاین‌علوم است فواید ومواعظ یافتیم وآنچه از وفور فضل وکمال علم و تحلی بشعار کبار علماء دین بروایت و حکایت بسمع ما رسیده بود در مقابل آنچه مشاهده کرده

شد مختصر نمود واجب و متعین گشت و تعظیم و توقیر جانب او فرمودن و بموعود
وفا نمودن وحقوق موروث و مکتسب او را که بردولت ثبتها الله ثابتست رعایت کردن
و منصب متوارث او کابراً عن کابر و تاج الاسلام قوام الدین باستجماع خصال حمید و
استیعاب حقایق ودقایق علوم که درهریك از آن سابق المیدانست ومستحق تقلید واعتناق
بوی ارزانی داشتن ، بعد از تأمـل و تفرّس و اختیار و استخارت ریاست طبقات امام
مطلبی شافعی رضی الله عنه در شهر مرو و نواحی آن و خطابت در مسجد جامع کـه
باصحاب امام مسلمانان شافعی رضوان الله علیه موسومست وتدریس وتذکیر درمدارس
و مدرسهٔ نظامی و مشاهد خیر و مسجد جامع و تولیت اوقاف که اوراست و بدان
منسوبست در شهر ومضافات آن تاج الاسلام و المسلمین قوام الدّین را فرمودیم و زمام
آن مصالح دینی و مهمات شرعی بدست شهامت وکمال فضل وعلم و تحرّج و تدّین
او دادیم واو را متحمل اعباء ومتکفل مصالح آن اعمال بزرگ نازك گردانیدیم تا سیرت
و سنت اسلاف خویش رحمهم الله در ملابست آن زنده گرداند ودر اظهار آثار جمیل
و تقدیم مساعی حمید مجتهد و متشمر باشد وچنانچه از حسن سحبیت و نقاء طویت
وکمال عقل و دیانت و اصابت رأی و وفور فطنت او معهود و متعارفست جانب علما
و حقوق رعایا و صلحا مرعی دارد و هرچه دو نظر اهتمام و تدبیر او کرده شد ازین
مهمات دینی از طعن و اعتراض مصون و محروس دارد و در مراقبت جانب ایزد تعالی
هرچند که او بر آن مجبولست بیفزاید اگرچه خشیت جانب ایزدی برهمگنان عین فرض
است، علما بدین معنی متعین گشته اند حیث یقول الله سبحانه : انما یخشی الله من عباده
العلماء ، سبیل کافهٔ اعیان و معتبران قصبهٔ مرو و نواحی آن از امرا و علما ومشایخ ترك
و تازیك ادام الله عزّهم آنست که فرمان را بسمع و طاعت و انقیاد و متابعت و تباعت
تلقی کنند و از همهٔ جوانب از اعمال و مهمات تاج الاسلام و المسلمین امام الحرمین را
ادام الله تأییده مسلم دارند و طریق مداخلت ومنازعت بسته گردانند وبر توقیر واحترام
جانب او تو‌فّر نمایند وخطباء نواحی ومتوّلیان اوقاف رجوع با جانب او کنند وتولیت
وصرف وتقلید وتقریب وتبعید بر رأی روشن تاج الاسلامی مفوّض دارند و بحکم

او درین معانی نافذ و دست او مطلق و سخن او در هرچه بمجلس ما نماید مسموع وشکر وشکایت او مقبول ومؤثّر تا این جملت تصوّر کنند وفرمان را ممتثل ومنقاد باشند، ان شاءالله تعالی .

۳۴ - مکتوب آخر

کتابنا اطال الله بقاء السلطان المعظم و ادام تمکینه و تأییده و احسن من المنایح الجسیمة والصنایع الجزیلة مزیدة من دارالملك و مرکز الرایة سرخس فی اواخر سنة خمس و اربعین، و نعم الله تعالی علینا ضافیة الجلباب مفتتحة الابواب وارفة الافیاء هاطلة الانواء و نحن نشکره علیها و نحمده و نصلی علی النبی المصطفی محمد و آله اجمعین، وهرچند همواره همت ما ملتفت جانب محروس سلطانی دام محروساً باشد و ذکر آن مفاخر و مآثر در مجلس ما متجدّد و بدان استیناس و اهتزاز حاصل چون درین وقت مطالعهٔ جانب محروس دام محروساً رسید واز مطالعهٔ آن روایح اخلاص یافته شد وبرهرفصلی از آن که متضمن لطیفهٔ از لطایف بود ومشتمل بردقیقهٔ از دقایق لطف وقوف افتاد بآفرین ومحمدت مقابل گشت واعتدادی که نمودست چون بشارت وصول رایات ما بمبارکی از عراق بخراسان شنودست و شکر ایزد تعالی که برتجدّد نعم و تزاید منن او واجب داشته است از آن عنصر پاك و طبع متطبع برکرم ومحاسن شیم غریب و بدیع ننمود و اعتضاد بدان موالات و مصافات بیفزود و چند روز است تا قاضی القضاة معین الدّین را با خواجهٔ امام جمال الدّین فرستاده‌ایم ودرصحبت ایشان نوشته وبر زبان ایشان پیغامها داده و شك نیست که بزودی رسند و برسانند وآنچه از حفاوت و مهربانی ماو غایت دل نگرانی بجانب محروس بتازگی دانسته آمد تقریر کنند ونمایند که هرچند ماه در ایام همایون دولت بفضل وتأیید ایزد تبارك وتعالی ترتیب اقالیم عالم کرده‌ایم وفرزندان وگزیدگان را در مسند ملك نشانده و احوال خلایق که ودایع ایزد عزّ و علا اند منتظم داشته جانب سلطان معظم برهمهٔ جوانب اولوالأرحام و اعزّهٔ خاندان مرجح داریم ومصالح آن جانب محروس را بردیگر جوانب مقدّم وآثار حسن همت و لطف عقیدت ما

برصفحات حالات آن جانب مأنوس ظاهرست و امداد میامن آن متظاهر که امداد نعمت الهی بهر وقت در تزاید می باشد و اولیا و اعدا را برقرار در مصاعد و مهابط تصاریف روزگار یافته می‌شود وهذه کفایة وحسبنا الله وحده.

۳۵ - مکتوب آخر

کتابی اطال الله بقاء السلطان المعظم الولد الاعز علاء الدنیا و الدین و ادام تأییده وتمکینه وافاض علیه من سجال المواهب بتملیك اعنة المآرب لا تطمح الیه همته وترتضیه و یرغب فیه رأیه و یقتضیه من ظاهر هراة فی اواخر شهر ربیع الاول سنة خمس واربعین و امور الدولة ثبتها الله جاریة علی سنن المرام والاحوال حالیة بالنظام و نحن نحمد الله تعالی علی نعمه المتوالیة المتظاهرة ونشکره علی مننه الباریة الظاهرة و نصلی علی نبیه المصطفی محمد وآله الطیبین

و بر رأی صائب سلطانی معظمی فرزندی اعزی علاء الدنیا والدینی دام صائباً حفاوت و مهربانی و التفات خاطر و دل نگرانی ما بدان جانب محروس احسن الله حراسته برحسب سوابق حقوق پدری وفرزندی که متأکد ومتأثل شده‌است وبر قضیت احوال واشکال مصالح و مهمات جانبین که متماثل و متشاکل گشته است پوشیده نیست و از این جهت همواره علی تباعد الدار و تقاربها اندیشهٔ مناظم امور جانب محروس سلطان معظم فرزند اعز اطال الله بقاه مخامر خاطر باشد و تقدیم موجبات فراغ دل او مسامر دل، وچون بهروقت آثار نیك فرزندی متزاید می‌شده ومآثر مرضی که سلطان معظم فرزند اعز ادام الله تأییده واطال الله بقاه دراظهار انتما بصدق ولا وثبات قدم برجادهٔ وفا نمودست چه در عهد متقدم از قهر و قمع محمد هندسی وچه در عهد نزدیك از اطفاء نایرهٔ سوری و فرستادن سر او بدرگاه بظاهر ری در هنگامی وموضعی که از آن بموقع تر و بموضع تر نتواند بود برخاطر منسی نبودست و نیست و سلطان معظم فرزند اعز را اطال الله بقاه بدین سبب ذکر جمیل تا اقاصی عراق و دیار مغرب رسیدست وبدان یك سر بریده مواد انواع سودا از سرهای سران بریده شده ودرین

باب برزبان قاضی القضاة معین الدین جمال الاسلام امام الأئمه محمد دام تمکینه پیغامها داده ایم
ودر همهٔ معانی با او فصول بخیر وخوبی رانده چنانکه بوقت وصول درموافقت خواجهٔ
امام اجل مرشد عمادالدین شیخ الاسلام امام المؤمنین عبدالصمد دام تمکینه تقریر کرده
باشد و درین نوبت که خواجهٔ امام اجل قاضی القضاة ظهیرالدین ابوالفتح یوسف بن
اسمعیل بابویه ادام الله تمکینه که از معتبران عصرست در غزارت علم وکمال حصافت
و معرفت دقایق مصالح پیش تخت رسید و چنانکه از جانب محروس سلطانی معظمی
فرزندی اعزّی دام محروساً موّصی گشته بود در تجدید ذکر تحیت و اقامت مراسم
تهنیت قدوم بدارالملك خراسان بر وفق مراد ایستادگی نمود و رسالت تودّد و دل
نمودگی واخلاص که آنرا بتقریر و بیان احتیاج وافتقار نیست بواجب گذارد و هریك
را از آن استماع فرمودیم و درآن تأمل بواجب کردیم و بمعوّل و اعتماد تمام مقابل
گردانیدیم وعزیمتی که سلطان معظم فرزند اعزّ اطال الله بقاه کردست و روی بمهمی که
از مصالح جانبین آورده پسندیده داشتیم وغرض ما ازین نهضت همایون برجانب هرات
آن بود تامجاورت جانب محروس فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً حاصل باشد و
تنسم روایح مبهجات احوال آن جانب بیشتر توان کرد وتواصل مفاوضات درمهمات ملك
متابع تر باشد و فرموده ایم تا امیر اسفهسلار ادام الله تأییده بخدمت پیوندد و همچنین
ملك اجل مؤید مظفر منصور عادل بـرادر تاج الدین ملك نیم روز شاه غازی ادام الله
تأییده را خوانده ایم که هر دو مخلص تـرین اولیاء دولت اند تا در هر مهم با ایشان
مشاورت فرموده آید واز آنچه شنود بعد از اجالت رأی مقرّر گردد ، جانب محروس
فرزندی اعزّی سلطانی را دام محروساً اعلام کرده شود و مهمی که متضمن فراغ دل
وخاطر هردو جانب است وبحمدالله مباینتی ندارد پیش گرفته آید و مقدم ایشان عن قریب
خواهد بود در ماه ربیع الاخر تا این حال معلوم رأی سلطانی معظمی فرزندی گردد
وظهیرالدین شیخ الأسلام درخلوات پیش ما رسیدست ودرهمهٔ معانی مشافههٔ کلمات
مصالح شنوده و برخفایا و دقایق آن وقوف یافته و بمحل اعتماد تمام رسیده ومتحمل

رسالت گشته خود تقریر کند و احوال شرح دهد و آنچه از محض شفقت و صدق عنایت ما شناخته است نماید بر آن اعتماد باید کردن و خاطر ما از جملگی اطراف ممالك تا اقاصی بلاد مغرب فارغ دانستن و احوال منتظم شمردن و مطالعت بر ذکر متجدّدات امور و سانحات و ملتمسات متواتر داشتن تا بدان استیناس می یابند و رأی السلطان فی الوقوف علی ذلك حمیداً ، ان شاءالله تعالی.

۳۶ - مکتوب آخر

کتابنا اطال الله بقاء السلطان المعظم الولد الأعزّ علاءالدنیا و الدین تاج الاسلام و المسلمین و ادام تمهیده و تسدیده و افاض من سجال نعمه علیه ما عیل امنیته الیه و ترقرق همته حوالیه من ظاهر بلخ فی العشرین من ذی القعده سنة خمس و اربعین واحوال الدولة ثبتها الله منتظمة العقود متظاهرة وفود السعود ونحن نحمدالله تعالی ونصلی علی رسوله المصطفی و آله الطاهرین.

وبرحسب صفاء اعتقاد واخلاص فرزند اعزّ سلطان معظم اطال الله بقاه وادام نعماه در مساعدت و مطاوعت که آثار آن بر تقادم عهد بملاقات ظاهرست و امداد اخبار آن حال بر تباعد و تقارب دیار متوالی و متظاهر رأی ما را مصورّست و محقق که همواره خاطر بجانب محروس او دام محروساً نگران داریم وفراغ دل فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً فراغ دل خویش دانیم قاضی القضاة امام اجل معین الدین ابو العلاء محمدبن محمود دام تمکینه رسید و مکتوب و تحیت جانب محروس فرزندی اعزّی سلطانی دام محروساً بانواع هدایا که در صحبت او بود رسانید و رسالتی که متحمل آن بود گزارد و در گزاردن آن چندان دقایق مراتب در نگاه داشت هر کلمه را از آن چنان بلطایف معانی بیاراست که مثل آن درین عهد معهود نبودست و مسموع نگشته و هر فصلی که از آن بواجبی استماع کرده شد وحسن اعتقاد که در نیك فرزندی و نیکوسیرتی فرزندی اعزّی سلطانی معظمی اطال الله بقاه داشتیم بمزید پیوست وبر آن محاسن شیم

و خلوص عقیدت بتازگی اطلاع افتاد و اعتماد مضاعف شد و آنچه متعین بود و لازم از اعزاز مقدم معین‌الدین که در سفر رنجها دیدست تا بمقصد رسیدست تقدیم فرموده آمد و او را عن‌قریب نجیح السعی باز گردانیده میشود و پیش از وصول او بدرگاه نوباوها که از جانب محروس دام محروساً ترتیب کرده بودند رسیده بود و بارتضاء پیوسته وچون درین وقت مسافت نزدیك است می‌باید که برتواتر مطالعات و مفاوضات مشتمل براعلام واستعلام از احوال ملك و متضمن اشارات ومشاورات درمصالح‌جانبین که مباینت ندارد می رسند تا بدان استیناس‌حاصل می گردد و بمحامد مقرون می شود و رأی السلطان المعظم الولد الأعزّ علی القرار فی‌الوقوف علی ذلك حمید ان‌شاءالله تعالی وحده .

۱ ـ الاخوانیات

الاهل الی رند الربی و عرارها ‌‌‌‌‌‌‌‌ بنجد لهـا بعد النزول صعود
وهل لتعاطی الراح حول ریاضها ‌‌‌‌‌‌‌‌ قیـام لاخوان الصفا و قعود
معاهد عیش مستطاب و عهدها ‌‌‌‌‌‌‌‌ یعود اذا عبد الحمید یعود

اساس موالات چون در ازل ثابت و راسخ افتادست و در مبدأ فطرت تعـارف ارواح خاسته کـه جنود مجنده‌اند آسیب تغییر حدثان وتبدیل و تحویل دوران آسمان بدان نرسد و درتمهید و تشیید آن باقامت مراسم عادات کـه میان خلق معهودست از تزاور وتجاوز که نفاق با وفاق می‌برزند ودرمشافهات ومکاتبات بر زفان وقلم می رانند حاجت نیفتد وتناجی ضمایر وتشاهد قلوب که علام الغیوب را بر آن اطلاع باشد و بس از آن استغنا دهد وحاجات جانبین درحق یکدیگر بی وساطت زمان وقلم محل کرامت اجابت یابد وما ذلك علی‌الله بعزیز ، عزیز ومکرم خطاب مجلس سامی اسماه‌الله ولولاه ما یقتضیه علاه بمن کهتر رسید مبشر بسعادت قدوم همایون کـه نعمتی مشکورست و سعادتی بزرگ ومصدّر بنظمی که منشی وناظم آن الّا نفسی مطهرمصفی ازهمهٔ شوایب و اقذاء تکلفی و ریایی نتواند بود ، لاجرم سخن چنان آید که جان و دل بتلقی و قبول آن می شناسد و تمازج بلطف آن مغتنم دارند و بتکرار آن استبشار و استبصار می طلبد و مقفی و محلی بنثری که نثار آن از نثره وشعری سزد و هرسطری سمطی درّ یتیم ارزد فلله دره من کریم عدیم‌المثل فی‌الکرم والفضل سابق اهل‌العصرفی حلبة النظم والنثر یحق لنا طبقات موالیه وخلانه ان نسجد متوجهین الی مستقره ومکانه بل نبادر الی ذراه مغتنمین التحرم بحماه مغترفین من ناخر بحره مقتبسین من زاهر بدره ، ازغایت دهشت وحیرت درلطایف ونتایج ونسایج خاطروقلم مجلس سامی زید سموه نمیدانم ثنا ودعای او بتازی نویسم تا بپارسی وبنعمة الله تعالی که ازمطالعهٔ آن سخن عذب جزل جای تحیر ودهشت هست واگرنه ترك جواب ترك ادب بودی درمقابل جواب آن نیامدمی و در پیش بغراخان ترکی نگفتمی و هذیان طیان در برابر مصحف قرآن ننهادمی اما

از ترک الجواب داعیة الأرتیاب می‌اندیشم علی الاستحیاء و رهبةً من استهزاء این خدمت
می نویسم و جاجرم را بقدوم مبارک تهنیت می گویم و گویان را هم بسبب مجاورت و
قرب مسافت و تفال بدان که باشد برق دولتی بجهد و مجلس سامی کریم وار قدم کرم و
اکرام برین تربت نهد و برحسب آنکه بهر وقت تعریضاً و تصریحاً وعدهٔ این تشریف
فرمودست و در اثناء عبارت دل ربای بدان التفاتی می کرده و من کهتر دل برخاسته از
جهان جان بر آن وعدهٔ لطیف می نهادم و تسلیتی می کردم و امید تفرجی و تبلج صبح نجحی
درین تیره شب آمال و احوال می داشته ، هرچند من کهتر خود در اختلاف روزگار که
برسراء وضراء آن معوّلی نیست و این حلو و مرّی که می چشاند و اقداح و خمر که
در یکدیگر می گرداند پیوسته درموقف تحرم و درمقام ترنّم از عمر گذشته می‌اندیشم
که چون باد گذشتست و نیک و بد من همچون خیال خوابی گشته آینده را از آن قیاس
می کنم و برهرچه پیش ازین طبع بدان میل داشتی و آنرا از طریق رسم وعادت سعادتی
پنداشتی دامن در می چینم و کناره می گیرم و ازین ابواب تتبع لذت دنیاوی که آدمی
بر آن مجبولست وامتناع از آن مخالفت جبلتست برخویشتن فرو می‌بندم و نظر مخیله
از آن می گسلم و اگر نیز خواهم که دواعی طبیعت را اجابت کنم و بواعث بشریت را
درمطاوعت دوستان متابعت نمایم اسباب آنچه می باید و بوسایط آن مقاصد روی نماید
میسر ومهنا نیست چه اول ما فی الباب و اولی ما یمیل الیه اولو الالباب حضور وصحبت
کرام واصدقاء و احرار اولیاء یك دل یکتاست که در شدت ورخاء دلدار وغم گساراند
ومواهب ونعم ایزدی بمؤانست ومجالست ایشان سازنده و گوارنده گردند واین مقصود
درین عهد نا محسود نا معهود برقم عدم مرقوم گشتست و بختام یأس مختوم شده و
استغفر الله واستقیله من الفضول فی اطلاق المقال والتعثر بذیل الضلال مقصد کرام چگونه
معدوم باشد ومقصود صحبت ایشان مفقود با مسافتی چنین نزدیك تا بجاجرم که خطهٔ
محض کرم ومنشأ لطف شیم است پس در اندیشهٔ یك شبه راه چندین برخود پیچیدن
و در بستر نومیدی غلتیدن بی شك ازعارضهٔ کسل یا واقعهٔ خبل باشد ، نعوذ بالله ،

أأترك ليلى ليس بيني و بينها سوى ليلة اني اذاً لصبور

این کلمات توبیخ درحق خویشتن می رانم تا مجلس سامی را گمانی دیگر نیفتد که ازجانبین مظنهٔ مجال این معنی هست حاش لله من کهتر را این وحشت و خصومت با خویشتن افتادست و بر کرم مجلس سامی واثقم که چون فرصت غیبتی آرد ازمستقر عز من کهتر را درین حسرت خیبت از آن سعادت جایز ندارد واین انعام فرونگذارد مضیفاً ذلك الی ماتقدم من منته الجسیمة ومساعیه الکریمة آمدم تاسخن اعلام از اندیشهٔ خویش کـه برقلم همایون ذکر استعلام آن رفته بود بکرات از حضرت جلت ملطفه و مثال توقیعی و مکاتبات صدور و اکابر عز نصرهم مشتمل براستبطاء در رفتن بخدمت و متضمن مواعید عواطف رسیدست و من کهتر بانواع موانع کـه یکی از آن ناتوانی بودست حاشی المجلس السامی بـاز می ماندهام اکنون چون مسافت بحضرت جلت نزدیکتر شد ورنج تن نیز کمترست عزیمت رفتن می دارم چندانکه املاء عذری کنم و رسم خدمت و دعای بجای آرم و اجازت سفرحجاز خواهم ، عزیمت اینست و امضاء آن بعد از استسعاد خدمت مجلس سامی وتیمن بمشاورت رأی شریف باشد امید است کـه مراد برآید و روزگار تیسیر این مساعدت نماید ، ایزد تعالی مجلس سامی را توفیق مزید اصطناع کهتران ارزانی داراد و زندگانی درکامرانی وشادمانی دراز دهاد بفضله ومنه وحسبنا الله وحده و نعم المعین .

۲ - مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع مولانا اجل منعم مخدوم برهان الـدین قدوة الاسلام و المسلمین مع سایرالقابه دراز باد در دولت و ایزد تعالی حافظ و معین تا بشارت قدوم رکاب همایون مولانا حرس الله ظل مجده و اعلی لواء حمده بمن خادم مخلص مشتاق رسیدست از میان دل وجان باعثی مزعج و مشخصی مهیج دارم در امتداد بخدمت آن حضرت بزرگوار و استسعاد بتقبیل آن سدهٔ سیادت و جلالت تا سعادتی کـه متضمن حاجات دینی و دنیاوی باشد دریابم و از آنجا ترتیب پیوستن بخدمت حضرت جلت و

تجدید رسم باقامت مراسم دعاء دولت ثبتها الله سازم ، خود بانواع موانع روزگار که چون اقطار دیمهٔ مدرار از یك دیگر نمی گسلد ودرهم می پیوندد اذا قطعنا علما بدا علم آخر بازمانده‌ام ومع ذلك موانع را که براختلاف احوال پیش می آمدست وعارضهٔ ناتوانی راکه هروقت حایل می گشتست تدبیری ساختمی وباجتهادی وتجلدی برخاستمی اما ازخدمت والدهٔ ضعیفه که انافت علی تسعین سنةٍ غایب شدن و اورا کلحمٍ علی وضم بی تیمار دارنده بگذاشتن و چشم از وی برداشتن بعد ما کـه از بیست فرزند و نبیره که داشتست من خادم را دارد وبس جایز نمی یارم داشتن و این معذرتی است که عرض آن ِ الاّ برراًی صایب مولانا دامت دولته نمی‌شاید وبحضرت جلت نمیتوان نبشت که بچشم احتقار و استصغار بدان نگرند و درقبول آن احترازی ننمایند تحسبونه هیناً وهو عندالله عظیم ،

اَبی الله َ ان ُیصغوا الی صوت صارخٍ و َأن یقبلوا عذراً و ِان کان نیرا

چون حال برین جملت دانسته‌ام درتدبیر آنم که مگر برضاء آن ضعیفه حفظهاالله برتوانم خاست وافتتاح بخدمت وحضرت مولانا که مقصد ومقصود حقیقتی آنست کنم و دل وجان را که درمخالب نوایب مبتلی ومجروح است تفریحی وترویحی جویم آنکه بر مقتضی اشارت مولانا ادام الله ظله ممدوداً علی کافة المسلمین روی بدرگـاه اعلی اعلاه الله آرم ، والله سبحانه ولی تیسیر مصالح عباده بمنه وفضله .

تجاوز حد ادب میدانم تجاسر نمودن بر اطناب و تطویل ، ازاین جهت طریق اختصار (اختیار) می کنم و مساق سخن بدلالت بر چیزی می آرم کـه در آن تأمل فرمودن و باتمام آن اهتمام نمودن موجب صلاحی شامل وثوابی کامل گردد . این خطه که مسکن من خادم است اگرچه موضعی مختصرست و فسحتی ومجالی ندارد اما هر اسمی وشغلی را ، دینی و دنیاوی ، اینجا ازقدیم باز قراری وقاعدهٔ افتاده باشد که اگر آنرا اندکی نقصی و تبدیلی اندیشند خلل راه یابد وگفت وگوی خیزد ، ازین جملت حکومتست که معظم ترین شغلی درین بقعهٔ خراب آن باشد . بحکم آنکه قانون آب

وخراج مردمان بدست حاکم ابراهیم دهستانی است و مناشیر مؤکد بتوقیعات صدور اسلام قضاة خراسان درحق اسلاف او و ورّث الله اعمارهم بدین تقریر ناطقست و بروفق این مناشیر که بدیوان خلافت مجدّه الله عرض کرده آمد امثله و توقیعات دارند تا اکنون که این نوبت حکومت بحاکم امام اجل مجدالدین نجم الحکماء ابوبکر دام تمکینه رسیدست و نواب مجلس رفیع مولانا دام علوه آن شغل موروث بر وی مقرر داشته‌اند و منشور مجدد نبشته و همانا دوسال باشد تا این حاکم مجدالدین مباشر این کارست وقاعدهٔ سلف صدق خویش را ملتزم بل که برایشان درتحلی بخصالی که آن مهم دینی را شاید و در آن بکار آید مترشح و مربی. پارسال که من خادم در نسابور سعادت خدمت مولانا ضاعف الله جلاله و اقباله حاصل داشتم روزی ذکر این حاکم رفت من خادم در اطراء او مبالغتی زیادت نکردم بسبب آنکه هنوز تجربت احوال وخصال او نکرده بودم،

لا تَمدَحن اِمرأ حتی تُجرّبه ولا تَذُمّنه من غیر تجریبِ

این خدمت بعد یکسال ونیم مقام درین خطه می نویسم و درین مدت استکشاف حال این حاکم مجدالدین کرده‌ام بهر وقت از سیر وشیم پسندیدهٔ او لطیفه‌های دگر یافته‌ام درکمال عفت وتحرج و پرهیزکاری وخدا ترسی که از آن تعجب می نموده‌ام و گمان برده که درین عهد و زمان تراجع امور دینی و انحراف طباع از راستی و سنن حق چنین شخصی متنکر مستور با این شعار و دثار و ورع وتقوی تواند بود که آزاد مرد ومتدین است مگر مردمان این بقعه شنوده بودند که این حکومت از وی تحویل می فرمایند بدوسه نوبت خاص وعام نزدیك من خادم آمدند و درخواستند که این حال بر رأی رفیع مولانا یدیم الله علوه باز باید نمودن که ما ازین حاکم شاکریم و از وی بقلیل و کثیر هیچ کار ندیده‌ایم ونشنیده که بر آن مجال اعتراضی و طعنی باشد واعتماد ما درویشان درکارخراج وآب که مدار این بردیانت است الاّ بروی نمی‌تواند بود و اگر برخلاف این کاری رود همگنان مضطر ومتحیر مانیم وبضرورت همه را بحضرت نسابور باید رفتن و از سر درویشی برخاستن وتقریر این شغل برمستحق درخواستن

من خادم ازین رعایا قبول کردهم که صورت این حال چنانکه هست باز نمایم و این تقلید بتجدید التماس کنم این خادم باستظهار آنکه رأی سامی مخدومی مولوی برهان-الـدینی را معلوم گشته باشد که من خادم الاّ آن ننویسم که دانسته باشم صلاح دین و دنیا در آن دیده عرض داشتم و درمقام استعطاف ومبذول فرمودن این مطلوب که سبب سکون و خلاص و آسایش خلقی از ضعفاست ایستاده ام وچشم و گوش برتشریف وانعام وایجاب واسعاف نهاده وامید می دارم که درین ابرام چون دلالت کنندهٔ بر تقدیم خیری بزرگست ملوم و معاتب نگردم و این زلت انبساط را اقالت فرموده آید تا مضاف گردد با سوابق ایادی و نعم و نتایج کرم ان شاء الله تعالی .

۳ - رسالة اخری

زندگانی فلان دراز باد، حکایت اشتیاق نبشتن واخلاص را درموالات که اشهرمن علم ادریس وکفر ابلیس است شرح دادن و حکایت ایام حوادث گفتن و تفصیل آن در قلم گرفتن کـه در همهٔ جانها از آن خبرست ودر همهٔ دلها از نکایت آن اثر ، کار بی خبران و نبشتهٔ بی کاران باشد ، مجلس سامی جمال الدینی کو وقت فراغت از مهمات دیوان و شواغل جهان که بیشتری از آن مثمر ندامت می‌باشد در صحیفهٔ سینهٔ کریم خویش نگیرد بسی فصول و ابواب مشبع مستطیل معین گردانیده درین معانی که ذکر آن کرده شد یابد و بیند و پوشیده نماند که من کهتر درین بیغولهٔ خربهٔ خالی ازیشان برچه سان حیران و بی‌سر و سامان توانم بود ، یك چند بر امید آن می‌نشینم که بوقت بازگشتن رکاب عالی خداوندی حسام الدولةً والدینی سعادت دست بوس مبارك خواهم یافت و بدان وسیلت بخدمت و صحبت دوستان کـه خلاصهٔ عمر با ایشان گذرانیده شدست خواهم رسید خود تا من رنجور معلول برخویشتن بگردیدم و ساز فراهم آمدن کرده آوازهٔ رایت عالی از نیشابور رسید و بـرعقب آن از مرو و حرص در شتافتن بخدمت متضاعف شد و قرار و آرام رمیده گشت تا چگونه زود تر بحضرت

جلت رسیده آید و خاک درگاه اعلی خدایگانی اعظمی اعلاه الله بتربیت وعنایت خداوندی
بوسیده شود و دل وجان را که در انتظار او کوفته وسوخته شدست روحی و راحتی
ونسیم ترویح و اراحتی رسانیده آید آن حرص سبب حرمان گشت وبا درد پای که از
مدت بازمبتلای آنم درد سرپیوست ولفیف مقرون وار که درمکتب شنوده بودم ممنوع
این دوعلت گشتم بصفتی که نه قدم بر زمین توانستم نهادن و نه قلم بر کاغذ تا اکنون که
بعد از استفراغات نه بطاقت صحت پدید آمده است و هنوز ترسانم که اگر بتعجیل
حرکتی کرده شود علت راجع گردد و روزگار بد خوی بداند که درطلب کدام سعادت
برخاسته‌ام از موانع قطاع الطریق فرستد تا برکاروان اندیشهٔ من مفلس زنند وبار عزم
بگشایند و بضاعت فکرت امنیت ازمیانه بربایند ودر تاراج غوغاء غم افکنند لاجرم اندیشه
با آن آوردم که خویشتن بنیسابور رسانم و ازآنجا رفیقی از توفیق الهی طلبم که در
صحبت او بخدمت مجلس عالی خداوندی حسام الدینی رسم و قوّت و روشنائی که از
دل و دیده رمیدست درآن جناب دولت وکرم باز جویم و بدست باز آرم و برعقب
آن بتحصیل و تدبیر حاجات و اغراض دینی ودنیاوی مشغول گردم وتا میسر شود این
مراد توقعست که فلان دام تأییده ذکر بندگی ونیازمندی من بنده بخدمت تازه می‌دارد
و شرایط نیابت در همهٔ معانی بجای می‌آرد و بزرگان و دوستان عزیز را که سعادت
خدمت آن حضرت حاصل دارند وبمجالست ومؤانست یکدیگر مستسعد و محسوداند
خدمت وتحیت برسانند.

٤ - رسالة اخری

زندگانی فلان دراز باد و هر چند بیشتری از خلایق جهان درین سالها کـ
بنامرادی گذشت کوفتهٔ حوادث بوده اند و الاّ من شاء الله از رنج نفس وغصتی خالی
نبودست ، من کهتر ازنوایب روزگار و شوایب آن نصیب زیادت داشته‌ام و ازشرح آن
دادن فایدت نباشد الاّ آنکه رنجی دیگر بخاطر عزیز رسد وغرض این ذکر مختصر
آنست که اگر چه حال چنین داشته‌ام عالم الاسرار می داند کـه هیچ حسرت و رنج
وراء آن نیست که ازحضور حضرت جلت ممنوع ومدفوع مانده‌ام وبهمه وقت که از آن

اجتماع خداوندان اولیاء نعم و غیبت خویش از زمرهٔ خدم ایشان بر می اندیشم ظاهر و باطنم متغیر و مضطرب می گردد و کالمغشی علیه می شود و همه رنجها وغمها در مقابل آن فراموش می شود ، و اثقم باصابت نور ضمیر و صفاء سینهٔ خداوندی که من کهتر را درین معنی تصدیق کند و نیك داند که مرا همیشه درمقام بحضرت جات اعتداد و اعتضاد بل که مادّت حیات بخدمت وصحبت آن خداوند بودست وازمشاهدهٔ کریم ورعایت لطیف و سعی جمیل وانعام شامل عمیم او بودست و بدین قیاس توان دانست که در مفارقت آن چنان سعادتی که سبب لذت حیات و استمتاع ایام عمر بوده باشد حال من محروم مغموم مظلوم روزگار برچه صفت تواند بود و در چه درد و غم تزجیت وقتی کرده شود تا این غایت که این خدمت تحریر افتاده وهر غرّه کدی (؟) بهروقت بسبب نوعی از عوارض ناتوانی حاش المجلس السامی ونا ساختگی اسباب سفر بآن مانده‌ام و این همه اگرچه هر یك را از آن مانعی بودست سهل می شمرده ام و تدبیری می اندیشیده که بوقت خفت ناتوانی بدان نوع که باشد خویشتن بخدمت افگنم اما رضاء والدهٔ ضعیفه که انافت علی التسعین برجای مانده بی سمع وبصر و از وی الاّ زفانی که بدان قرآن می‌خواند و دعا می گوید و در اوقات نماز روی بجهد ومشقت بسیار برخاك نهد حایلی ومانعی بزرگست که آنرا هیچ تدبیر نمی دانم ساختن وسخن ازجای برخاستن من کهتر چون بسمع وی می رسد درخطر مفارقت کلی می افتد وفریاد از وی بر می آید که اگر بخواهی رفت مرا نیز ببر و الا اگرخشنودی من خواهی فرومگذار و بعد از مقالات بسیار و مصالح بی شمار پیش او داشتن با این آورده شدست که چون محقق شود که رایات اعلی حفها الله بالنصر بطالع سعد بسرخس و دیگر مواضع که بنیسابور نزدیکترست رسند اجازت غیبت دهد وحقیقت حال آنست که کهتر را خطرسفر و رنج تن بردل آسانست اما ازناخشنودی او بآخرعهد هراسان می باشم تا این غایت عقل مانع بود از ذکر این معانی ولکن چون کار درازگشت واجب دانستم این قدر رای سامی را نمودن تا بر آن اطلاع یابد و بوقتی که سخن در شیوهٔ مراقبت جانب ومحافظت دقایق مسلمانی افتد در پیش تخت اعلی اعلاه الله ازین معنی ذکری راند بعبارتی که از آن

کرم سیادت معهودست ، واگرحکایت اویس قرنی پیوند آن گرداند بی شك مؤثر آید .

معروفست که اویس قرنی در عهد مصطفی صلی الله علیه بیمن می نشست و از ایمان و اسلام درجهٔ اولیاء داشت و بهر وقت که از جانب یمن فوجی از مسلمانان بخدمت ودیدار صاحب شریعت علیه السلام آمدندی صحابه انتظار می کردندی که مگر اویس قرنی نیز آمده باشد . چون اتفاق یمن افتاد از مصطفی صلی الله علیه و السلام پرسیدند که اویس نمی آید باچنان نور ایمان که در دل اوست جواب داد علیه السلام که اورا مادری پیر هست ازخدمت او بزیارت ما نمی‌تواند رسید ، معذور است . رای سامی درتقریر این حکایت وشرح لطایف دقایق مسلمانی که درین است مؤید و موفق و ملهم باد تاثوابی بزرگ مدّخر گردد .

٥ - رشید وطواط نویسد معارضهٔ نامهٔ که محمدبن ارسلان نوشته است ببعضی از بزرگان[١]

اَنافَ علی المجد عبدُ الحمید	فیخدُمه الحرُ مثل العبید
ذَراه غَدا کعبةً لِلوَرى	تُزارُ وتُعنى بها من بعید
اَجاد اصطناعَ الکرام الأنام	فطوّق من مَنه کلّ جید
وحانَ العلاء فجازَ السما	لواءُ علاه فهل مِن مزید
اِجدّك عبد الحمید اغتدى	وقایة نفسك فضل المجید
اَخافُ علیك بنات النساء	من الدهر ابواب باس شدید
وخصك بعدَ خُطوبٍ مَضت	بجدٍ سعیدٍ و عزٍ جدید
ولاءُ ك معتقدی خالصاً	و عالمُ سرّ البرایا شهیدی
ولست بقاطع حبلِ الولاء	وإن اوردَ السیفُ حبلَ الورید
بقیت مَدى الدهر فی عزّة	یهون لدیها بسیط الصعید
ومُتعت رغماً لِأنف العدى	بعمرٍ مدیدٍ و عیشٍ رغید

١ — از عنوان این نامه صریحاً برمیآید که آن از رشیدالدین وطواط است نه از منتجب الدین اتابك جوینی که علی القاعده این مجموعه بایستی فقط مشتمل بر منشآت او باشد . باحتمال قوی کاتبی این نامه را که از رشید وطواط است ندانسته در آن مجموعه گنجانیده .

چون آنجا که مرکز اخلاص ومشعل نائره اشتیاقست بهمایون لقاء مجلس سامی اجلی سیدی بهاء الدینی اطال الله بقاه فی دولةٍ راسخة البنیان و نعمة مورقه الاغصان الاّعلم عالم الغیب را عزوعلا بر آن اطلاع نیست ونتواند بود تعرض وصف آن کردن و درمعرض تکلفی که بتعسف انجامد و اقتدا بکسانی که باقامت مراسم رسمی مشغول باشند نمودن ، من پندارم که از منهاج عقل و قاعدهٔ اتحاد نیك دور افتد خصوصاً که یقین شناختهام و بتجربت و نظر صایب از قدیم باز بر آن وقوف افتاده است و باکثار و اطناب وتطویل فصول وابواب که درتحریر این معانی کردهاند محتاج نباشد چون چنین است ازین سخن در گذشتن و بساط این عبارت درنوشتن بهتر وپسندیدهتر افتد، آمدم با ذکرحوادث روزگار وآنچه با ما مشتی زبون مستضعف می کند نمی دانم که افتتاح بتفصیل آن کنم که برمن کهتر می گذرد از نا مرادیها و رنجهاء دل وتن یا آن گویم که مجلس سامی اسماهالله بصدد مقاسات آن بودست و بفضل ایزد تعالی ازمضایق آن تفصی کرده و بمیامن عقیدت پاك ازمیان آن بیرون آمده چون با عقلی که نام آن می شنوم و اثر آن اینجا که منم کمترست مشورت کرده می آید ظناً وحسباناً ان العقل ذلك خلاصهٔ این مشورت ذکرالوحشهوحشهمی آید والتفکرفیمامضی من الحوادث نوع من الوسواس- الحادث پس اولی آن باشد که درشکرسلامت وقت که حاصلست افزوده آید و استدامت آن کرده شود ، ایزد تعالی میداند که تا آوازهٔ حادثهٔ ایسورافتادهاست من کهترهیچ لذت که از اسباب معاش و دواعی حیاتست نیافتم تا آن روز که بشارت نزول مجلس سامی بسعادت بجاجرم رسید وآنچه شرط بود ازصدقه تقدیم کرده شد ودل بر آن داشتم که آنجا آیم وتهنیت قدوم مشافهت گویم و از آن سعادت که تربیت روح کند بهره گیرم و اگر مجلس را پیوستن بخدمت اتفاق افتد بخدمت مجلس عالی خداوندی یمین الدینی عضدی علائی دام علاه موافقت کنم و آن خدمتی که از مدتی باز در آرزوی آنم دریابم و رسم خدمت وهواخواهی که باخلاص اقامت کنم و روزی چند تفرجی طلبم و تنسم نفحات آن دولت وحضرت را مرهم دل خستهٔ کوفته سازم و ازین مضیق عنا بجهم واز گفت وگوی بیهوده که بقیت عمری که لا قیمةً لها در آن صرف می باید کردن برهم،

خود همانا که فلك احساس اندیشه می کرد که در ایستاد و علائق و عوائق نا اندیشیده در پیش تخت نهاد تا باضطرار همان روز که تشریف خطاب سامی که مجموع لطایف آدابست نظماً و نثراً و درمقابل آن همه گفتها و نبشتهاء بلغاء عرب و عجم منسوخ می‌شود خوانده آمد وشرایط تعظیم و اجلال آن اقامت افتاد ، از سرهمه اندیشه و عزیمت که بود بر بایست خاست و بخسروسر که میان ناحیتست رفتن ، چه امثلهٔ عالیه رسیده بود وشحنه باصد سوار نه باندازهٔ ناحیت آمده وامتثال مثال پادشاه بطریقی که رعایا رنجور نگردند متعین شده و آن مجلس عالی داند که درین توفیق چه ید بیضا نمود و چگونه متوزع فکرت بود والله ولی التیسیر ،

۶ـ مکتوب آخر

خطاب شریف که در دنیا اعتداد بوقت وصول آن باشد بوسیدم و پیغامهاء مهیج مزعج مقیم مقعد که بر زفان فلان بود و در حال تبلیغ آن معتقد خویش ، در موالات آن مجلس برعالم الغیب عرض می کردم وتا بمقطع رسیدن پیغام در سر" می گفتم اللهم انی اتبر"اُ الیك مما اُقرف به و اُنسب الیه ان کنت قُلته فقد علمته والجزاء بازاء ما اسررت واعلنت من ذلك، ساعتی نیك درتحیر بودم واز آنچه می شنودم تعجب نمودم پس آنکه هرفصلی را جوابی برمحك عقل زده و از بوتهٔ فکرت بیرون آورده شد و بکمال عقل و فطانت فلان وثوق است که آنچه شنود بواجب انهاء کند وازخلاصهٔ عقیدت که بربعضی ازآن وقوف یافت و آنرا چنانکه هست عـالم الاسرار داند وبس آگاهی دهد و یقین می دانم که آن مجلس را یوم تبلی السرائر ازین تصور در مقام خجلت و موقف اعتذار بباید ایستاد . حال هیچ تدبیری نمی دانم جزصبوری یحکمُ مایشاء وهو خیر الحاکمین این بیتها بدیههً اتفاق افتاد درین معنی ،

یاصائبَ الرأی فی کلِ" الامور ِسوی	فی ـقصتی فاراه فـائلَ الرای
ِانی" اساء ُبود"ی الظن محتقباً	ِاثمـاً و قاَبلهُ ظلماً ببغضاء

حاشاه حاشاه ان يصغي مسامعه　　الى نمائم افـاكٍ و وشاءٍ

اگر بعداز استماع جواب پیغامها وتأمل در دقایق آن ایناس رشدی ازین جانب محسوس شود انعام استخدام درمهمات بازنگیرد تا اعتضادی و استناد از وی که همیشه بدان مکارم بودست مجدد گردد ان شاءالله تعالی،

۷- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی اجلی سیدی عالمی قضوی عمیدی بهاءالدینی جمال الاسلامی سعدی فخری شرفی دستور مازندرانی دراز باد در دولت و اقبال، عبارتی که شرح اشتیاق را شاید در خاطر نمی آید و آنچه می آید دل پسند نیست می پندارم که تفکری که مجلس سامی برادری بهاءالدینی درین معنی کند و آنچه ازین معنی آن رأی روشن را مشاهد ومصور شود من خادم مخلص مشتاق را ازین تکلف تحریر مستغنی گرداند ازین فصل که شایبهٔ ریائی دارد حاش اخوان الصفاء المتأنقین فی شان الولاء درگذرم وسخن با این آرم که مقصود وقت و قضیت حالست، دیرست تا تشریف خطاب شریف که مونس وندیم درین وحشت مفارقت و رنج ندامت برتضییع ایام مجالست ومؤانست فایت الا بمطالعت آن نتواند بود بی نصیبم وتوقع بدان کرم عهد بهتر ازاین است، اگر بمن کهتر اقتدا می کند و می اندیشد کی تا ننویسد ننویسم معاذ الله معذورنیست بحکم آنکه بی فراغتی من عذری ظاهرست ومباد که روزگار مجلس سامی زین سان مشوش باشد تا بدین عذر واهی وعلت مردود تمسکی ننماید ودر مستقبل از آن تشریف معهود وانعام معتاد فطام جایز نفرماید دیگر نموده آید که آن محتشم خواجه امام اجل مختار-الدین کمال الاسلام شرف الأیمه جمال الافاضل والکتاب ابوالحسن اللیثی البیهقی ادام الله تمکینه از اعیان ومعتبران ائمه و ادبا و فضلاء عصرست وآثار بیان و بنان و بلاغت و براعت او که درنظم ونثر مشاهد و مطالع گردد ازهمه تقریرها استغنا دهد و الجواد عینه فراره ومن رأی السیف اثره فقد رأی اکثره حال مفاخر ومعالی ومآثر آن محتشم مختارالدین اینست وحقوق ممالحت وصحبت قدیم که بامن کهتر دارد نه چندانست که

در عبارت موجز متکلف مندرج گردد وقلم وصاف و کشاف آن تواند بود ، درین حال برمقتضی احوال روزگار روی بدان حضرت کرم و سیادت نهاد و دل رنجور خویش را بنجاح آمال امیدها ونویدها داد واز من کهتر در امضاء آن عزیمت مدد یافت و برقدم نشاط و اهتزازی تمام بدان جانب شتافت وتوقعست که مقدم او عزیز باشد وحق فضل وخاندان کرم او مرعی وتعریف او درمجلس عالی خداوندی یمین الدولة والدینی علائی شاه مازندرانی خسرو ایرانی دام عالیاً بعد ازتجدید ذکرخدمت ودعای من خادم مخلص مشتاق مواظب بر ثنا و دعا سرّاً وجهراً تعریف حال او چنان کرده آید که آثار آن بر صفحات احوال این محتشم مختار الدین ظاهر شود و از اعزاز و اکرام حظی وافر یابد و بدان محسود اکفاء گردد و همچنین درین معنی بجوانب خداوند زادگان و بزرگان و صدور دولت و ولایت نوشته‌اند وتعریفی وتقریری بواجب تقدیم افتد ومن کهتر را رهین منت آنچه درحق آن بزرگ فرموده آید می داند ومطالعات کریم متواتر دارد مشتمل بر ذکر معترضات و متجدّدات احوال تا بدان تسلی باشد ان شاء الله تعالی .

۸ - مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع خداوندی منعمی امیر سپهسالاری اجلی کبیری عالمی عادلی ضیاء الدولة والدینی مؤیدالاسلام والمسلمینی سیدالوزرائی ملك الرؤسائی الب رستمی غازیبگی در دولت دراز باد چون ایزد تعالی روی حاجات بیشتری از بندگان خویش سوی حضرت خداوندی گردانیده است ودلها و زفانهای عقلا و ممیزان جهان بولا وهوی وثنا ودعای خداوند عزنصره آراسته کرده شکرچنین نعمتی بزرگ و موهبتی جسیم گزاردن و مزید نعمت ومواهب ایزدی کردن از شواهد اقبال و براهین دولت دوجهانی باشد و اصطناع وتربیت علما و افاضل وارباب تقوی وعفت گزیده ترین وپسندیده ترین طرایق ومناهج گزاردن شکر نعمت است که از آن هم ذکرجمیل منتشر گردد و هم ثواب جزیل مدّخر شود و بر رأی صایب خداوندی منعمی ملك الرؤسائی دام علوه پوشیده نمانده باشد که خواجه امام اجل مختار الدین زین الاسلام

شرف الأئمه جمال الطائفه ابو الحسن الليثي السوری ادام الله توفیقه با آنکه از افراد افاضل دهر و ائمهٔ علماء عصرست و در تقوی و زهد و حسب و نسب رعیت و دعاگوی دیوان و دولت خداوندست و افتخار و استظهار بدین دو وسیلت دارد و بحکم آنکه من خادم را با او از عهد ریعان شباب و ایام تحصیل آداب که باتفاق و وفاق شروعی داشتیم حقوق مصاحبت و ممالحت افتادست و بهر وقت ملاطفت و مراسلت از وی شکر صنایع و عوارف مجلس رفیع خداوندی ولی نعمتی و ذکر مآثر و مفاخر آن حضرت که بر جبین روزگار مسطور است و بزفان حاضر و بادی و دانی وقاصی ملفوظ ومذکور ومسموع ومعلوم می گشت ومن خادم اورا بدان اخلاص خدمتکاری و دعاگوئی محمدت می گفته‌ام وبنجاح مقاصد امید می‌داده بسبب آنکه هوا داری صاحب دولت و دعای استدامت ایام دولت او گفتن مبارك باشد ودلیل برادراك سعادت و رسیدن بنهایت ارادت که گفته‌اند و اذا لم یکن من الرزق بدّ فتتبع مطالع الاقبال غرض من خادم ازین تطویل آنست که چون مختار الدین متوطن سور می‌باشد و آنجایگاه بقعهٔ که متعبد زهاد بودست ازسلف او میراث یافتست می باید که در مقام متبرك فارغ دل باشد و از جوانب نواب دیوان رفیع دام رفیعاً بزیادت عنایت و رعایت مخصوص چنانکه مرّفه ومحترم روزگار تواند گذاشت و باقی عمر همچون ماضی بر دعای دولت مقصور داشت برقضیت انبساطی که درخدمت یافته شدست و اعتضادی که بکرم فیاض خداوندی هست این جسارت درین سیاقت عبارت عرض حاجت نموده شد و امید اجابت ملتمس و اصدار مثال بانجام مقصود حاصلست .

۹- مکتوب آخر

سلام وتحیت می گویم وپیرامن ذکر اشتیاق نمی گردم چه تقریر آن بواجب نتوان کرد تحاشی به ،

اذا لم تستطع شیاً فدعه و جاوزه الی ما تستطیع

خطاب عزیز کریم متضمن فصول کـه در عذوبت و جزالت از معجزات شریعت التماس رسید و در آن تأمل می کردم وتعجب می نمودم از آن قدرت ومهارت در

سیاقت عبارت و تلفیق الفاظ و تدقیق معانی که در ابواب عتاب و اعتاب و استکشاف احوال و اسرار و استعطاف دل که یك طرفة العین ازمعطف و نیك خواهی جانب عزیز خالی نباشد از قول بفعل آور دست و میان فکر و ذکر در آن معنی آثار سخن ظاهر گردانیده آن می خوانده‌ام و درعقب آن آیة وان یکاد بر زفان می رانده وچون خلاصهٔ آن فصول که فصوص خواتیم بلاغت و براعتست تغیر خاطر عزیز دیدم از تلون حال روزگار و تغیر اسباب هر کار غریب نشمردم، سخن دراز نمی گردانم و بی تشبیبی مطول و تکلّف در عبارتهای مختل ومزلزل مخلص بااین می آرم که مقصودست، آن بزرگ و فرزند را ضجر ومتفکر نمی‌باید بود و دل خوش می باید داشت که اگر حالی روش کارها برقضیت مراد وملایم استحقاق نمی‌بیند هرچه سرمایهٔ اقبال وسعادت تواند بود و آن را پیرایهٔ سینهٔ روزگار شاید شمرد از هنر وفضل وموجبات تفوق بر اقران و استجماع محاسن او آن حاصل دارد وجوانی که مادّهٔ حصول امانی دو جهانی باشد هست شکر می باید گزارد و دل عزیز آسوده می داشت و مترصد فتح الباب مقاصد می بود و در مقاسات آنچه از ایام پیش آید تجلدی می نمود.

و تجلدی للشامتین اریهم　　　　انی لریب الدهر لا اتضعضع

را کارمی بست آن بزرگ وفرزند دام دولته پیش ازاین استشارتی فرموده بود و در انتهاج مناهج کارهای خویش ازظعن واقامت استهدائی کرده، جوابی نوشته بودم که رأی آن بزرگ را در امثال این مهمات و زیادت ازین اصابتی تمام دیده‌ام و کل اعرف بشمس ارضه هرچه بصواب نزدیکتر داند ترتیب می کند و قاعدهٔ مصلحت اصلی ظاعناً ومقیماً برمرضات مخدوم عزّ نصره نهد ودراستیذانی واسترخاصی که درمال سبب فراغتها باشد کوشد می پندارم که در آن معنی ازصواب دور نبوده‌ام و در آن دقایق اصولی که موجب سلامت باشد از ندامت پیش دل داشته، اکنون هم درین معنی تفکری می‌باید گرچه وقت فوت نشده است و آن فرزند مصالح کار خویشتن مفصل داند و دیگری گرچه مشفق و بصیر باشد الاّ مجملی نتواند دانست، انتظارست که پیوسته نویسد، و از متجددات عزایم اعلام کند تا بدان تسلی باشد ان شاء الله تعالی.

۱۰- فصل

چون معلوم است که هرچه درعالم است پاینده نیست و از آدمی الاّ ذکر جمیل که عمر نشانی بل حیات جاودانی است باقی نخواهد ماند، دیگر هیچ چیز از دست تصاریف روزگار پایدار نتواند بود و ذکر جمیل در جهان الاّ بواسطهٔ سحر بلغاء شعرا که امراء کلامند منتشر نشود و مخلد نگردد چنانکه گفته‌اند:

بقـاء ذکر مرد از نظم عالیست — که دارد پای با ارکان و اختر
بسا کاشعار من در مدحت تو — بخواهد گشتن از دفتر بدفتر

ومساق این مقدمه بذکر حال امیر حکیم اجل نجیب الدین بدیع الزمان یحیی دام تأییده است که در نظم شعر و تفرقهٔ دقایق از اقران متفرد است و در علم آن صناعت متبحر و بسیرت مرضی متحلی و چون حـال او برین جملتست از اکابر عصر و اکارم احرار که او بخدمت ایشان مستسعد گردد عجب نباشد که درحق او ازانعام واکرام و احترام آن فرمایند که مثمر ذکر باقی وحیات ابدی باشد و معقب دعاء خیر که سبب نجات آخرت آید و الله تعالی ولی التوفیق.

۱۱- مکتوب آخر

چون تشریف یادداشتی منظوم که اجل برادر رشید الدین جمال الاسلام شرف الأفاضل دام تأییده فرموده بود از دست فرزند اعزّ مؤید اسعده‌ُ الله یافته شد مشتمل برغرر و درر ونتف وُطرف فضل وافضال وعتاب و اعتاب در آن تأمل می کردم واز آن غرایب ونوادر الفاظ ومعانی تعجب می نمودم ومجتنی ثمرات آداب می بودم و عین الله علیُ منشئه می‌خواندم و آیهٔ وَان یکادمی‌خواندم عذر کلمات که در آن مجمع رفته بود بدان جوامع کلم مبسوط گشت ومغبوط آمد وعزمی که برترك مجالست رعاع الناس مصمم کرده بود خلاصهٔ آمال عقلست و زبدهٔ رأی صایب، آن عزم برقرار می باید داشت و همت برمعالی امور گماشت که آنچه مطلوبست بی آن مخالطت ومجالست بی مجانست میسر گردد بتوفیق الله و عونه.

۱۲ - مکتوب آخر

و اذکر ایام الحمی ثم انثنی علی کبدی من خشیة ان تصدعا

ایزد تعالی بوستان ملك دولت را بانوار و ازهار عدل و نصفت آراسته داراد و اشجار مکارم ومعالی را ناضر ومثمر و ینابیع فضل و کرم و آداب و حکم را ثجاج ومنفجر ، واین تربیت وسعادت جهان وجهانیان را نتواند بود الا بامتداد مدت بقای مجلس رفیع خداوندی مجدالملکی عزیزالدینی و دوام نفاذ اوامر و نواهی و انتشار آثار اسنهٔ اقلام همایون او چنانکه هست وهمیشه باد و اگرچه روزگار ستمکار درین یکچند بسیار بر اکابر و احرار سپرد وهر تیر بلا و آفت که در جعبهٔ قضا داشت درسینه وجگر ایشان انداخت ودر بیداری این عجایب نوائب نمود که لو رأتها ذوات الاحمال فی الاحلام لوضعن ودایع الارحام کما قال عز من قائل وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکری وماهم بسکاری .

اما تا بشارت تصدر با استحقاق و تصرف با استقلال مجلس رفیع مجد الملکی دام رفیعا در دیوان خداوند جهان علاءالدنیا و الدین ملك الاسلام و المسلمین که منشأ عدل و رأفتست و مهبط فضل و رحمت ایزد تعالی و تقدس باسماع مخلصان ومظلومان روزگار می رسد و اخبار وآثار کرم و فضل و عدل و بزرگواری که از شواهد وبراهین ثبات جهانداری است بهروقت ظاهرتر و متظاهرتر می باشد ، اومید این بقایاء رعایاء که از صدمات نوائب جسته‌اند از رفاهیتی که درگذشته دیده‌اند منقطع نمی گردد و تا می دانند که قلم مبارك خداوندی در ملك اقالیم نقاش و نگارندهٔ مصالح و مناجحست تصاویر وتماثیل امانی ومسرات و سعادت از ابصار و عقول ارباب بصر محتجب ومنتقب نمی‌شود ومن خادم که کمترین خدمتکاران و کهترین خداوند دام دولته‌ام ومخلصترین دعاگویان دولت که در جحیم مصائب و نوایب افتاده‌ام و بدین بلایا متفردم که مثل این محن نه همانا پیش [از] من کسی را بوده است تا تواند بود اگر نسیم آن عواطف تنسم نمی کردمی وآب امیدی که بدان مکارم مألوفست برین جان تفتهٔ بلب رسیده نمی زدمی ازکاروان گذشتگان که پیشتر ازین کلبهٔ ادبار رحیل کرده‌اند بازنمانده بودمی

و ازین مصائب متوالی متعاقب که برمن مسکین درین پنج ماهه فرو باریدست متحیرم که نه سبب رفتن ایشان دمادم کمرّ الدراهم بالناقدین می دانم و نه ماندن خویشتن درین عنا و شقا موجبی می‌شناسم ، برادری مانده بود که در سفر وحضر اعتضادی بوی داشتمی وخدمت آن ضعیفهٔ والدهٔ نود ساله در غیبت من خادم او کردی و ایتام وعورات راکه از گذشتگان بازمانده تیمارداشتی و درین هفته برحمت ایزدی پیوست ، خداوند وارث اعمار باد و زیادت از سی چهل کودك خرد و عورات از آنِ خویش وعزیزان رفته ضعیف حال بمن خادم بگذاشت ویفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید ، خود در دست و دل هزّت آن نماند که خدمتی نبشته آید چنانکه مطالعهٔ خداوندی را بشاید تا این غایت ازین جهت ابرام ننموده‌ام و بدان لطف و عاطفت که خدمتگاران را شامل است مستظهر می‌بوده که بی‌سفارت عبارت شوریده وسطری چند بشولیده هرگاه که از خدم قدیم خدمت ثابت حق نیك صحبت براندیشد ازین دل سوختهٔ محنت کوفته نیز یاد دارد و مرا در عداد اهل بخشایش دارد و تقدیم مصالح التماس در ذمت کرم عهد لازم داند فان کرم العهد من الایمان و رعایة الحقوق عندالله بمکان تامگر من خادم درین زاویهٔ قناعت وکنج ابتذال و ضراعت قرار توانم گـرفت و بقیت این عمر بی لذت در عبادت بسر برد و بفراغت بدعاء دولت مشغول بود که مستند و ملجأ بعد فضل الله تعالی کرم و شفقت خداوند است .

عرض کنندهٔ این خدمت موفق‌الملك محمد اعزه‌الله که من خادم را بمحل برادر است بحضرت جلت آمد با چند کدخدای مصلح تا احوال خویش و اهل ناحیت تقریر کند ونظری و تخفیفی درخواهد ودر معنی امضاء ادرارات و انظار استعطافی کند ، هر سعیِ جمیل که از مجلس خداوندی درین معنی مبذول گردد و هر اشارت که باجابت ملتمس ایشان فرموده شود ثمرهٔ ثواب و ثناء دوجهانی دهد والله ولی التوفیق .

۱۳- مکتوب آخر

درین یکچند کـه خراسان مظلهٔ مطرح شعاع دولت و معدلت خداوند جهان اعزّالله انصاره گشتست و نسیم آن رأفت و عاطفت بـواسطهٔ رأی روشن خداوندی

مجدالملکی و توقیعات قلم مبارك او بدل وجان شکستهٔ پژمردهٔ مظلومان رسیده گوئی خراسان اشراق عهد متقدم بازیافت واین مستضعفان را از درجات جحیم باجنات نعیم انتقال افتاد و الدولة اتفاقات حسنه لا جرم مظلومان که تا این غایت در ظلمات بادیهٔ ظلم گرفتار بوده‌اند چون از دور تجلی نور عدل آن پادشاه که ممدّ انوار آن بعدالله تعالی رأی نورانی خداوندست که ینظر بنورالله می‌بینند روی بدان حضرت جلال وقبلهٔ دولت اقبال می‌آرند و اومید اسفار صبح نجاح آمال می‌دارند وبعضی که اختصاص من خادم بخدمت مجلس رفیع خداوندی دانسته‌اند بخدمتی که نوشته می شود توسل می جویند و بدان ننگرند که من خادم را در معرض ابرام وتصدیع می نهند چه از حرص تحصیل مطلوب خویش در عالمی دیگرند .

رسانندهٔ خدمت اجل شهاب‌الدین ابونصر دام عزّه مدتی بخراسان و مازندران و عراق در مصاحبت و متابعت من خادم عمر ضایع کردست و در طلب روزی نه از مظنهٔ حصول روزگار برباد داده وهمانا در بعضی از اوقات ازسرف التفات نظر همایون خداوندی بهرهٔ یافته باشد ، درین وقت بخدمت شتافت وهرحاجت که دارد انجاح آنرا بنزدیك کرم و شفقت خداوندی که شامل احوال خلقست بس محلی ندارد و در دل او باعفو ومغفرت ایزدتعالی که وراء آن منتهی (؟) نتواندبود نزدیك افتد، ایزد عزوعلا توفیق اصطناع کرام و استرفاق احرار در زیادت داراد و مکاره و محاذیر از آن جناب سیادت و فتوت که درجهان خود همان ماندست مصروف گرداناد و آن خداوند را که مکارم ومعالی بهمت و سیرت او زنده است زندگانی دراز باد درکامرانی وشادمانی .

۱٤ - مکتوب آخر

تا خبر این مصیبت هایل موجع که همه جهانرا از آن حسرت و دردست بمن کهتر رسیدست و این داغ محنت باضافت دیگر داغهای محن و مصایب که دارم شد بیکبارگی از روح و راحت جهان طمع بریده‌ام و ازین بقیت عمری که در شدائد ومصائب می گذرد متبرم گشت و در جنب این مصیبت که جری الوادی فطم علی القری

است همه رنجها و محنتها فراموش کرده وحالی چون این خبر دل گداز جان سوز رسید واجب چنان کرد که هیچ توقف نرود و پای برهنه خاك برسر کنان بزیارت آن خاك بزرگوار رسیده آید و بدعا و تضرع حقوق مصاحبت و ممالحت سی چهل ساله گزارده شود هرروز مانعی می‌بود واقامت رسم را خدمتی می‌نوشتم براندیشهٔ آنکه امروزیا فردا انتهاز فرصتی کنم و بروم وبا مجلس سامی مخدومی رکن الدینی درین رزیت که مساهمت دل حاصلست بتن نیز مساهم باشم خود موانع در موانع پیوست تا بدانجا انجامید که جماعتی رسیدند و بضرورتی دل از قضاء آن حق بزرگ و ادراك استسعاد بخدمت مجلس سامی برداشته آمد و این خدمت بردست فلان نوشته شد بتمهید عذر وتقریر حال، وچون صفاء عقیدت درموالات بر رأی سامی پوشیده نیست واثقم بدان کرم و بزرگواری که بدین تخلف عتاب نفرماید و برتهاونی که والعیاذ بالله نتواندبود حمل نکند بحکم آنکه کمال دانش و اصابت رأی روشن مخدومی از تسلیت و تنبیه و موعظت و نصیحت مستغنی می‌دانم ودر تحریر آنچه گویم و نویسم ودرعبارت آرم از الفاظ مواعظ و زواجر دراظهار تجلد وترك جزع واقتناء محمدت و اقتداء با اولیاء صالحین وتحرّی مراتب صابرین اطنابی نمی کنم و تصدیعی نمی‌نمایم که هرچه این معنی نموده شود همچون استبضاع تمر باشد بهجر و کمون بکرمان، ایزد تعالی بر آن صدر سعید شهید رحمت کناد و مجلس سامی را وارث اعمار داراد و کارهای دینی و دنیاوی باقصی الامکان برساناد بمحمد و آله الطاهرین.

۱۵- مکتوب آخر

زندگانی فلان دراز باد، محیا و مذکورست بتحیت وآفرین و چون برتواتر درد سر می‌دهم واز آن جانب کریم حماهاالله انواع تلطف وکرم عهد مبذول می دارند اعتقاد بدین موالات متزاید تر می گردد و تجاسر برانبساط مضاعف می شود، اما خجلت حاصل می آید که تصدیع از حد می گذرد، ایزد تعالی توفیق مجازات دهاد، انتظارست که بهر وقت ازخلوص عقیدت من خادم درخدمت مخدوم و ولی نعمت حرس‌الله دولته

ذکری می راند و عذر آنکه تعظیم جانب رفیع را خدمتی کمتر نویسم تمهید می کند ، می بایست که درین موسم مبارك بتهنیت عید بخدمت رسیدمی و آن سعادت درین فرصت قرب مسافت فوت نکردمی ، اما هم خدمت تخفیف بر نهمت مراد خویش نگزیدم و بر دعاء خیر که همواره گفته می شوم اقتصار کـردم تا بعد ازین که طلب تحصیل آن سعادت برحسب ارادت میسر گردد بتوفیق الله وعونه .

رسانندهٔ این خدمت اوحدالدین دام عزّه بندهٔ مخلص باشد حضرت مخدومی منعمی را مگر بوسوسهٔ شیطان همچون جدّ اول جریمتی گندمین از وی ظاهر گشته بودست واز آن حضرت جنت صفت روزی چنددور افتاده و بعقاب وعذاب غربت وصحبت جماعتی که یکی ازیشان من خدمتکارم مبتلی مانده و درین وقت بتلقین اقبال و ارشاد بخت نیك برقدم انابت روی بخدمت نهاد ، از مجلس شریف انتظارست که بنیابت من خادم درخدمت مخدوم که جاوید باد برقدم استغفار واسترحام ایستداز جهت اوحدالدین و او را بلطایف تضرع و تواضع درجملهٔ مرحومان ومغفوران آرد اگرچه اهل رحمت است اما در آن جهان وهذه مطایبة ایزد تعالی توفیق خیرات و حسنات میسر کناد .

۱۶ - مکتوب آخر

هرچند روزگار مرا درپای حوادث انداختست وازمن مظلوم محنت زده دست خوشی برساخته بدرجهٔ که ،

یك تیر بلا نماند در جعبهٔ چرخ — کان بر دل وجان من زمانه نزدست

شیدا وار قلم بدست می گیرم ونا دانسته هذیان می نویسم زهی وقاحت وصفاقت چه جای کتابتست مرا و چه روز تحریر و تحبیر .

رمانی الدهر بالارزاء حتی — فؤادی فی غشاء من نبل

ناظم این بیت گوئی سمیر ضمیر من بودست واز حال دلم حکایت و صورت آن چنانکه هست مشاهده کرده اگرچه رنج و درد سهام مصائب و رزایا کشیده‌ام و از صدمات بلایا و محن آنچه بخواب کس نتواند دید برأی العین دیده‌ام ، اما این طامّة

کبری که درین وقت افتاد نه آنست که از کیفیت وطاة وقعت آن خبر توان داد ، جراحتی را که از آن حاصلست هرگز طمع اندمال توان داشت ، جری الوادی فطم علی القری ، اگر نه خطاب شریف بهاء الدین این رمقی را که [از] متالف ومخاوف جستست و نمیدانم که از بهر کدام درد وغم دیگر خویشتن را در دزیدست فریادرسی که بمطالعت آن کلمات که کرامات دم مستحارست سلوتی یافت ودرتن خستهٔ آزردهٔ ضعیف تر از نسج عنکبوت آرامی گرفت عاریتی ، همانا اینقدر که ماندست ازمن کهتر نماندستی و صحبت از احیا منقطع گشتستی ، پس این نامهٔ نامدار را که آن مجلس فرمودست ونام ترسّل که درین عهد مدروس شده بود بدان احیا کرده برمن منت جانست و اومید میدارم که درین حیات مستطرف وعمر مستأنف سعادت مجالست آن مجلس باز یابم و این بقیت عمر ذابل را تنضری وتطریهٔ کنم . مبادا که از کرم مأمول وطبع برعاطفهٔ مجبول دراستبقاء این اندك ذمائی که هست تأخیر جایز دارد وانجاز موعودی که بر قلم مبارك راندست از تحویل بدینطرف بتعجیل مبذول نفرماید ، بنعمة الله تعالی و بحق الممالحة و هی الیه صدرت عن صدق نیة که طاقت بیشتر نمیدارم و خویشتن را نیز در معرض افتضاح نمی توانم نهاد بتحریر بیش ازین وساوس وهذیانات ، معوّلست بر آن کرم اخلاق که دامن عفو برین خطیات و زلات پوشاند چون حال میداند.

لو ان علی الافلاك مافی قلوبنا تهافتت الافلاك من کل جانب

والله مشکور علی کل حال

١٧ - مکتوب آخر

زندگانی درازباد ، من کهتر مخلص با آنکه درمعرض آنم که تفاریق معانی را درسخن عبارتی پوشانم و آنچه معتقد و مضمر باشد بنوعی از بیان و تقریر که بافهام نزدیکتر افتد ظاهر و روشن گردانم اشتیاقی را که بخدمت مجلس رفیع دارم بهیچ عبارتی شرح نتوانم داد و بعجز ازتقریر آن معترفم و شروع درچنین انواع ازتکلفی و تعسفی خالی نتواند بود و این معنی ازطرایق اخلاص واتحاد وصفا و اعتقاد نیك بعید نماید ولایق مصافات ومخالصت نیاید، چون افتادم بدین کلمات که از شائبهٔ تکلفی که از

آن می گریزم خالی نیست همان بهتر که دعا گویم تا ایزد تعالی استسعاد بخدمت خداوندی که غایت مقاصداست میسر گرداند انّه ولی التیسیر

خطاب خداوندی که مشتمل بود بر لطایف مکارم چنانکه همیشه از آن جناب کرم و سدّهٔ سیادت معهود و مألوف بودست خوانده‌ام و شرایط تقبیل وتبجیل اقامت کرده . درین نوبت که این محتشم جمال‌الدین دام تمکینه از بیهق بخانهٔ کهتر رسید مجتاز بود وازمجالست وصحبت مغتنم متبرك او که ازحضورش بوی جوی مولیان آید همی نصیبی نیافتم که چون آتش خواهی در رسید و آبی بر آتش اشتیاق ما زد و خاك در روی اومید من کهتر پاشید وهمچون باد بر گذشت و چنین بازی‌گری ازین گردون بلعجب بس غریب نیست واگرنه چنین بود غریب نماید ولا یأس من فضل الله فی تیسیر مانبتغیه و نترصده ونرتجیه

۱۸- مکتوب آخر

زندگانی خداوند منعم مجدالملك عزالدین دراز باد مع سایرالألقاب درسموّ ودولت ، معوّلی که‌من خادم را بر کرم خداوندست واضطلاعی که بر آن‌مکارم‌اخلاق و تجارب بسیار که بروزگار دراز اتفاق افتاده است و از هرتجربه اعتضادی دیگر بدان مکارم ومآثر می افزوده و تصور حال اشتغال خداوند بمصالح دین و دولت حاملند و باعث بر آنکه خدمتی کمترنویسم ودردسر بسیارندهم و بر آن اقتصار کنم که همواره تنسم اخبار کرده می‌شود وبدعاء خیر که از سرصفا واخلاص رود مدد برمدد فرستاده شود ویقین دانسته‌ام که اگرچه درجهان طوفان شداید و محن است آن خداوند در سفینهٔ سینهٔ نورانی خویش باشد وبا اشراق آن نور رأی متین و عقیدت روشن انجلاء ظلمت نوائب ازکافهٔ خلایق اومید توان داشت ، درین اومید روزگار شاید گذاشت و عن‌قریب ازکشف قناع پدیدآید و بمیامن آن انوار عزایم و آراء منیر آنچه مأمول و مطلوب خلقست روی نماید و ماذلك علی‌الله بعزیز عذر من خادم در خدمت نانبشتن اینست که تقریرافتاد والله علی ما اقول شهید،

بزرگوارخطاب خداوندی درین روزها بخادم رسید و هرچند مطلعی در خور

طالع روزگار عتاب رنك عیب‌نمای داشت اما ازمخلص تابمقطع که ذکر زحل ومریخ
بود همه لطف محض و کرم خالص نمود از کرامت برسر نهاد و بوصول آن اعتدادی که
درین عهدمنقطعست بتازگی متصل گشت ومجال اومید بحصول سعادت دوجهانی فسحت
گرفت ، اما فصل عتاب ازجهت عرض مرسوم دیوان حماها الله اعتراضی دارد ونسبت
تقصیر را در آن معنی بمن خادم هیچ مجال نیست بحکم آنکه پوشیده نماند که مرا
فراغ خاطر بزرگوار باید و آن‌سخن که در کار دیوان گفته باشم بخلاف سرشت خویش
مقصود آن بوده باشد تا مگرخدمتی توانم کرد که از آن خدم خداوندی را فراغتی
تواند بود ، چون روزگار دست ندهد بدست من خادم چه باشد روزی چند درین
انزوا بی‌مزه (؟) اقتدا با اهل‌روزگار کرده بودم ودرقصهٔ‌مصلحت این‌بیچارهٔ چندکه با
ایشان هم طویله افتاده بودم سعی نه نجیح میکردم اومید ثواب را بعاقبت بـا مبلغی
قروض که هرگز نداشته‌ام درگوشهٔ مانده‌ام ، نه از رعایا وجه عوض خواستن و نه از
خویشتن وجه وتدبیرغرما ساختن ، سلامتی که از عزلت می جستم بدین سبب ندامت
وغرامت شد تا عاقبت چگونه شود ، این‌روزکه این سخن مرسوم میرفت و متصرفان
حاضر بودند اگر انصاف دهندگویندکه من خادم از آن معنی چه‌گفتم پوشیده نیست
که آن مرسوم ازمعامله باشد نه ازتوجیه ناحیه ، چون من دیدم که معامله در وجوه
حوالات پرداخته‌اند گفتم تا چهل دینار از توجیه ترتیب کرده شود و باقی مستوفی و
عامل ازمعامله ترتیب کنند بدین‌قرار افتاد و من خادم این چهل راگفتم تا وجوه بهتر
اختیار کردند وبدادند با اعتماد آنکه باقی از دیوان عمل و استیفا تدبیر کنند ، خود
همان روزی چنداخبار مختلف درپیوست و کارها بشولیده گشت بعضی‌چیزی که بدست
ایشان بود ببردند وبعضی فروماند ، قروض من خادم از آن جملتست و اکنون وقت
تدارك آن نه درمستقبل آن را دردیوان یافتن وبهرطریق که ممکن گردد آن خدمت
تمام‌کردن ، این خودکار دیوان وسخن معاملتیست که من خادم از آن بطبع بیگانه‌ام
وبتکلف آشنا نمایدکار خاصه وحکمی که میرود العبد وماله لمولاه اگرخداوند را در
من خادم اعتقاد برقرارست بر هرچه داند که مرا تواند بودن و آن خداوند را بکار

آید حکم فرماید واشارت کند تاتسلیم افتد مسافت نزدیك است اما راه سلامت وامن دور الا که معتمد خداوند آید تا درخور وقت خدمتی ترتیب کرده شود واین تربیت بانعام تمام برداشته آید ومضاف شود با سوابق نعم ان شاء الله تعالی

۱۹- مکتوب آخر

و ان الکثیب الفرد من جانب الحمی — الی و ان لم آته لحبیب

بر رأی سامی قضوی امامی عمیدی بهاء الدینی پوشیده نماند که دعاء مسطور منقوش بر کاغذ معتبر نباشد و آن تکلفی معتاد و تعسفی متداولست و رواج آن درمیان مترسلان بمجرد اعتیاد و کثرت تداولست ، من کهتر بقلم اقامت آن رسم نمیکنم اما بدل وجان چندانکه ذکر آن درسطور مکاتبات نویسند می گویم وازدانندۀ اسرار اجابت می‌خواهم واگرچه این خدمت برسبیل اختصار محرر می شود وازسر استعاری صادر می گردد و از هرچه کتابت آن دراخوانیات معهودست ذکر اشتیاق وبیان رنج فراق وشروع دراظهار دل نمود که ازمعنی اعلام واستعلام احوال واخبار عاطل بود تا بابرام و تصدیع نینجامد وغبار وصمت تکلف و سمت تعسف بر آن ننشیند چاره نیست از دل پرداختن و کلمهٔ چند ازمعاتبت درانداختن که مدتی دراز گذشت تا تشریف مطالعات شریف ومفاوضات کریم قاصرست وفطام از آن انعام که غذای روح بدان باشد جایز داشتست ، در چنین عهدی و روزگاری که همه نکایت وشکایت است واگر آن جام جهان نمای که ذکر آن در افواه باشد بنهند و ژرف در آن نگرند همه حواشی واطراف کونین خون دل و دیدهٔ ثقلین بینند کما قیل

فؤاد لم یذب فیه اغتماماً — فؤاد صیغ من زبر الحدید

تأمل کند تا این همه اهمال واغفال درملت فتوت و مذهب اریحیت که مجلس سامی صاحب طریقت و واضع سنت ومبین حقیقت آنست روا توان داشت و چنو مقتدی ومتبوع را ازخطاب عتاب با اومید اعتاب درمعرض فارغ وخالی توان گذاشت ، آخر

این چه بد عهدی و بی‌وفائی باشد با روزگار یار بودن واز دوستان مخلص بقدم و قلم اعراض نمودن و در کار حوادث که دمادم و پیاپی می افتد بیفزودن تا لاجرم این بیتها از غایت غلبهٔ یأس حسب حال می نماید و هرساعت برخاطر می گذرد و در زفان میآید

زمان کله غضب و عتب و انت علی و الایام الب
و انت وانت دافع کل خطب مع الخطب الملم علی خطب

آن پندارم این مقدار درین شیوه پسندیده باشد و ازین تحریك وتعریك انتباه و ارعواء حاصل آید وعن قریب تشریف خطاب شریف که سبب شفاء علیل وابلال غلیل باشد یافته شد ودرمستقبل قصور بدان راه نیابد .

اذا الاحباب فاتهم التلاقی فلا شی اسر من الکتاب

توقع بکرم مجلس سامی آنست که ازاین عتاب ضجر ننماید واز آن نظم وفی العتاب حیاة بین اقوام بر اندیشد و بهر وقت نویسد وخدمتی که باشد نماید ان شاء الله تعالی

۲۰ - مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع خداوندی دراز باد درعلوّ و دولت ، بهروقت که من خادم خدمتی نبشتن بحضرت خداوند آغاز کنم دل مشتاق نیازمند دراضطراب آید و انکارها کند که چند ازین خداوند را بقلم درد سر دادن ،یکبارقدم درراه باید نهادن و دل ودیده را بخدمت آن حضرت سیادت وعتبهٔ سعادت تفرج و روشنائی حاصل کردن و دست احتیاج ونیاز را درحلقهٔ دولت واقبال ابدی زدن و یکچندی مجاور آن کعبهٔ مکارم و معالی گشتن وازین عمر که ضایع میشود ودرشقاوت میگذرد نصیبی گرفتن وعلی الخصوص درین موسم عید که معتاد است خدمتکاران را بخدمت درگاه خداوندان شتافتن و مراسم تهنیت اقامت کردن، البته هیچ عذر نباید نوشت و پیرامن تعلل نشاید گشت و ازین طریق درباید گذشت و روی بخدمت آورد وعنان دل بدست مراد سپرد ومن خادم هرچند ژرفتر درین می نگرم حق بدست دل می بینم مرا راه راست می نماید وطلب دولت دوجهانی می فرماید اما نفرین برموانع روزگار باد

هر روز مرا حادثهٔ نو زاید کاندیشه برنج مثل آن ننماید

ازینجا سخن بمهمات کشید تا آنجا که این قاصد را بخدمت دوانیده آمد تا کیفیت حال معلوم خداوندی گردد و محقق شود که دل و جان در طلب استسعاد بخدمت اند و عوائق فرقت برین صفت راه مطلوب می‌بندند و از مقصود باز می دارد خدای تعالی این ایام بزرگوار برحضرت خداوندی مبارك گرداند و هرساعت ازین ایام شریف مفتتح دولتی نو وسعادتی مستأنف کناد و بزرگان و خدمتکاران مخلص را درسایهٔ دولت آن حضرت از آفات و نوائب روزگار مصون داراد واین دعا خویشست که میکنم چه جانب خویش فرونتوان نهاد و الله الموفق للصواب.

۲۱- مکتوب آخر

زندگانی درازباد، چون من خادم را مجال خدمتی جز ثنا و دعا نیست و دست الاّ برین دوخدمت نمیرسد برهردومواظبم وشرایط آنرا سرّاً وجهراً ملتزم واگرچه احیاناً خدمتی نویسم وهنوزتشریف جوابی نیافته‌ام پیوسته مستخبر احوال آن حضرت کرم وسیادت می‌باشم وبتضاعف وترادف امداد وموادّ دولت وسعادت که حاصلست و همیشه همچنان باد مقرون بمزید ومعقود بخلود اعتضادی واعتدادی هرچه تمامتردارم وامسال درموسم روان شدن حاج عزیمت این بود که باایشان موافقت کرده آیدوافتتاح بزیارت آن کعبهٔ ایادی وتقبیل آن بنان احسان وصنایع افتد وبمیامن عواطف رأی رفیع ترتیب آن سفرمغتنم پیش گرفته شود وبوقت رفتن وباز گشتن ان کان فی الاجل منشاة و فی عنان الاجل مرجاة درخدمت آن بزرگوار ازین بقیت عمر ریزهٔ بی ثمره بهره جسته آید، خودموانع روزگار که یکی را سراندردم دیگری است راه این مطلوب محبوب بسته داشت ونگذاشت که نسیم آسایش بدین دل خسته بزد و الامور مرهونة باوقاتها امیدست که بعدازاین راه این دولت را گشایشی باشد و این دل رنجور محنت کوفته را آسایشی، عرض کنندهٔ این خدمت برهان الدین که درفضل وآداب از مفاخر جهانست و آثار نظم و

نثر او پیرایهٔ روزگار ولایق آنکه یکتب بسواد اللیل علی بیاض النهار ویفتخر بتناشدها الافاضل والاحرار روی بدان خدمت آورد تا اولاً بنیابت من خادم دست مبارك خداوندی ببوسد وثانیاً نیازمندی بدان خدمت شرح دهد بعداز آن بضاعت صناعت خویش که همه بضاعتهای افاضل وکتاب عصر درجنب آن مزجاة نماید عرض دهد وبشرف اصطناع ولطف استماع خداوندی که افاضل جهانرا تا قیامت بدان استمتاع باد متشرف ومتفرد درتعریف حال این بزرك برهان الدین می خواهم که شروعی بیشتر کنم اما از وصمت قصور خویش درمضمار آن تعریف ترسانم ومیدانم که از بدایع ولطایف منظوم و منثور تازی وپارسی که بر آن حضرت اجلها الله جلوه کند کلمات معرفانهٔ من خادم مختصر و حقیر و وتهمت زدهٔ تقصیر نماید. همانا آن بهتر که برهان الدین را بزفان وبیان و بنان او که هریك از آن منشأ ومنبع حکمت وسحراست باز گذارم و اورا بمکارم و معانی مجلس خداوندی سپارم و خود بخدمت و دعا و ثنا مشغول است و می گویم زندگانی خداوند درکامرانی و دولت درازباد و اسباب وابواب سعادت دوجهانی آماده وگشاده

۲۲- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی مخدومی برهان الدین درازباد در سمو و دولت، دربن مدت که خراسان ازحلیهٔ حضور و شرف اقامت مجلس رفیع مخدومی دام رفیعا عاطل ومحروم ماندست همانا این بقایاء ضعفاکه خدمت آفات جسته‌اند هیچ رنج ونکبت را با رنج وحرمان از آن سعادت مقابل نکرده باشد ومن کهتر وخدمتکار از آن زمره‌ام و اگرچه زیان وخللها که درین سالهای فتنه کشیده شدست و دیده‌ام نهایت نیست ازفکرت درین هجرت که مجلس سامی را اتفاق افتاد بمبارکی، چندان رنج بدلها می رسد که بقلم بیان آن ممکن نگردد چه مصالح دینی و دنیاوی را در خطهٔ نشابور و نواحی بسبب غیبت مجلس سامی خللها پدید آمده است که از لشکر غزمثل آن نتواند بود و بی شك مجلس رفیع لازال رفیعا از آن مسئول تواند بود که کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته و درین نوبت گذر این لشکر از آن جنس نهب و قتل و تطاول که

پیش ازین رفته بود نرفت و زیادت از غلهٔ صحرا زیان نیفتاد و درخطهٔ نسابور مواشی و بهائم آنچه یافتند درحدود شهر و نواحی می‌بردند اما از قتل و تنکیل که درما تقدّم می‌کردند نکردند و چون سعادت قبول حضرت خداوند عالم خلد الله ملکه یافتند و شرف مثول در پیش تخت اعلی اعلاه الله ایشان را حاصل شد قاعده بدل کردند و تا بمرو رسیده‌اند پیوسته خبر می‌رسد و می نویسند که چگونه مطاوع و متابع فرمان پادشاه اعزالله انصاره می باشند و طریق ترتیب عدل پیش گرفته والله تعالی ولی تمهید مصالح العباد. غرض ازین مقدمات که بتصدیع می‌انجامد آنست تا مجلس سامی ضاعف‌الله سموه در انکفا و انصراف بمبارکی بجانب خراسان که نیازمند شرف حضورست تعجیل فرماید وجایز ندارد که کارهای شرعی و رسمی بیش‌ازین مختل و مهمل ماند و مسلمانان حیران وسر گردان و شك نیست که چون اجل امام وجیه‌الدین بخدمت پیوندد و احوال شرح دهد ومثال اعلی اعلاه‌الله و نوشتهٔ بزرگان عرض کند بسعادت ومبارکی حرکت واجب داشته آید و توقف وتأخیر مستنکرشمرده شود وتا میسر شدن این مراد باوامر و نواهی اشارت می‌فرماید تا مطاوعت نموده آید، ان شاء الله تعالی.

۲۳- مکتوب آخر

زندگانی مجلس دراز باد از مستقر مجلس سامی زید سموه که مستقر معالی ومخیم کرمست می‌اندیشم و این نظم درخاطر می آید:

یا صبا ان جئت ریاً	بلداً حاته ریا
بلغی منی تحایا	والثمی منها المحیا
وانشری حال اشتیاق	قدطواه الصبر طیا

بتطویل و اطناب مشغول نمی گردم و بتکلف عنان دل مشتاق محترق فراق کشیده دارم تا سخن از حد انجاز در نگذرد و با ابرام نرسد و گمان نبرد که هرچه قافیه می یابد در سلك نظم می باید کشید و قصه دراز گردانید و بزرگوار خطاب مجلس سامی که در صحبت سعد الرؤسا علی صادر شده بود منتصف شوال بمن کهتر مخلص رسید و بیمن وصول ازحصول سعادت دوجهانی روی نمود و دل محتمل اعباء اندیشهای

مختلف خفتی و آسایشی که درین عهد معهود نیست و هنوز منتظر نبود باز یافت و بدان الفاظ و معانی عذب لطیف که از منبع و مرکز اریحیت و کرم در تصرف و قلم آمده بود مداوات جراحات ایام کرد و از دست غوغاء وسواس در حمایت آن لطایف مکارم گریخت ودر دامن عواطف آویخت وچون درمدت مفارقت از آن خدمت هیچ تشریف خطاب نیافته بودم و ازین جهت رنجی تمام حاصل شد آن تشریف را بفال گرفت و مقدمهٔ سعادتها شمرد و متقلد منتی جسیم گشت عتابی کـه فرمودست و در معتمدی نافرستادن وخدمتی نا نبشتن بتقصیر نسبت کرده بیك نوع از حق دور نیست بحکم انکار قضیت اخلاص آن بودست که درباب عتاب بدان اشارت رفتست اما بنوعی دیگر ، چون بحوادث روزگار و عوایق متوالی و متتابع که مرا افتادست و از ترتیب مرادها باز می داشته و راه اقامت رسوم فرو بسته التفات کرده‌اند قبول معذرت وطرح لائمت لازم گردد وشروع در شرح موانع و عوایق با ابرام انجامد و رنج دل پیوستن وجواب خواستن تازه گرداند للّٰه‌الحمد که ذات کریم مجلس سامی در کلاءت وحفظ الهی است و اعزه حفظهم‌الله درصحبت وخدمت مشمول صنایع او تبارك و تعالی‌اند وتباشیر اومید اجتماع و التقاء از اثناء ظلمات زمانهٔ مظلم پدیـد می آید و نوبت فتنه روی با انقراض دارد امید است که عن قریب مجلس سامی بمبارکی عزیمت باز گشتن فرماید واگر تأخیری افتد خود قصهاء مزعج ومسرعان مشخص منهض روان شوند واین حاجات بردارند چنانکه باشد و تا میسر شدن این مراد انتظار اوامر و نواهی کرده می‌شود .

۲۴- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی دراز باد در سمو و دولت با آنکه من خادم را روزگار از ملازمت سعادت خدمت ودیدار مبارك خداوندی محروم می‌دارد وانواع موانع در پیش می آرد هرگز از ذکر مناقب و فضایل آن خداوند فارغ نبودم و تنسم اخبار می کرده وسراء وضراء احوال راکه شنوده می آمدست بردل و جان اثر بودست للّٰه المنة که باعتقاد نیکو آن خداوند و با اقبال او و بدولت مخدوم عز نصره نوایب

بسلامت می گذارد و بدل آن مواهب ایزدی روی می نماید و در مستقبل امید همه مراد ها حاصلست و دلایل آن ظاهر والله ولی التیسیر ، درین یکچند خدمتها نوشته‌ام و رسم تهنیت سلامت و سعادت و صحت شخص کریم وعزیز بمبارکی پیوستن بخدمت درگاه عالی خداوندی پهلوان جهان دام عالیاً بجای آورده همانا رسانیده‌اند وبجواب آن خدمتها الاّ تشریف بخط شریف نیافته‌ام و بدان تشریف مفاخرتی هرچه تمامتر دارم ، خداوندی فرموده بود و من خادم مخلص را القاب بیفزوده خدمت کرده‌ام ودر دعا افزوده و شادی نموده که بحمدالله ومنه مطایبت و ممازحت برقرار است ، همیشه همچنین باد وخدمتکاران مخلص را استسعاد ملازمت خدمت روزی. من خادم‌را حوادث روزگار نه دل گذاشتست و نه خاطر ، سالیانست تا درین بیت الاحزان مانده‌ام حاشی المجلس نه مونسی دم‌ساز و نه روزگاری سازگار نه سر وسامان اقامت وقرار ونه تن و توان تحویل وانتقال ولا کفران لله تعالی و هوالمشکور فی کل حال ، تسلی ندانست که احوال مخدومان و دوستان اعز انتظار می دارد و چنانکه می‌باید برسر کامرانی وشادمانی می‌باشد دو بیت حسب حال مخدومان می‌یابم .

ابی دهرنا اسعافنا فی نفوسنا   **و اسعفنا فی من نحب و نکرم**

فقلت لـه نعماك فيهم اتمها   **ودع امرنا ان الأهم مقدم**

اگرچه آن خداوند را از حوادث آسیبی رسیده است و رنج و زیان بسیار دیده و کشیده اما شکرها واجب است که او سرمایهٔ اصل حاصل دارد صحبت وخدمت مخدوم عز نصره و بدین دو سرمایه همه کام دوجهانی توان یافت شکرانهٔ آن نعمت ازین ضعفاء آشفته می‌باید اندیشید و دست شفقت و کرم برسر مخلصان‌خدم می داشت خصوصاً ودرحق‌همه بندگان خدای عز وجل عموماً شفقت می‌باید فرمود تاببرکات آن آفات دفع می گردد و سعادت در هم می‌پیوندد . درین وقت که بشارت وصول رایات عالیهٔ‌خداوندی پهلوان‌جهانی جیوش‌بگی بظاهرسابزوار (کذا) یافته شد وخبر دادندکه بدین ناحیتك خراب گذری خواهد بود واجب نمود این خدمت نوشتن و قاصدی دوانیدن و استعلام حال کردن ، اولا رأی سامی خداوندی را معلوم باد که سالهاست

تا این ناحیتك درتاراج افتاده است و بی‌ترتیب شده و بیشتر از رعایا مستأصل و متفرق گشته و بقیتی که مانده‌اند رنجوراند بسبب آنکه هرسال دواعی اختلال بیشتر می‌شود و جلا و خرابی مضاعف می گردد ، این وقت کـه جماعتی رعایا در صحبت من خادم بنشابور بودند و نظری و تخفیفی طلب می کردند ، خداوندان تقصیر نفرمودند و شفقتها نمودند و مال معامله بقراری باز آوردند و خداوند دام دولته کرم برزید و بترك ترکه مکینی (؟) بگفت واین درویشان شاکر باز گشتند از آن تاریخ تا اکنون بلاهای آسمانی و زمینی از صاعقهٔ تگرگ و سرماء نه بوقت و گذر لشکر گوناگون و خرابی کاریز ها افتاده است که شرح آن دراز کشد و رنج دل مستمعان انجامد آن بهتر که بیشتر ازین درد سر ندهم وخویشتن را در معرض آنچه می‌دانم که گویند ننهم و سخن با این آرم که مقصود است شك نیست چون موکب عالی خداوندی جهان پهلوانی دام عالیاً نزدیك است بر رعایا واجب باشد که خدمتی گویند و بطاقت خویش بکوشند اما ربنا ولا تحملنا ما لا طاقةً لنا به با یاد می‌دهند و درمقام تضرع ایستاده‌اند و توقع می کنند که خداوند تقرباً الی الله را حال ایشان در خلوت بسمع اشرف مخدوم اسمعه الله المسار رساند ودرخواهد تا ایشان را از گذر لشکر صیانت فرماید تانعل بها ورسم خدمتی هر کجا مقام افتاد ترتیب کنند و برسانند وبرحسب امکان شرط آن خدمت بجای آرند ورضای روان مکین بوعلی رحمه الله و ابقی المولی بجویند والله تعالی ولی التوفیق

خداوند را شفقت باید فرمودن و دعاء وخدمت من بنده بوقت فرصت در خدمت مجلس عالی خداوندی پهلوان جهانی و تقریر حال اخلاص و هـوا داری و دعاگوئی قدیم بمبالغتی تمام کردن که هرچه ازین معنی گفته شود استغفار واجب نیاید وشرح دادن که من بنده هرچنداز ضعف بدنی و کوفتگی صدمات حادثات در گوشهٔ افتادم و از خدمت فرو مانده و پای که قوام تن بدان باشد از دست شدست و بعلتی و رنجی که بودست در هواء سرد بیفزودست بقلم و زبان و دل و طبع بندگیها توانم کردن ومصالح درهم آوردن چنانکه پسندیدهٔ رای عالی افتد و اثر صفاء اعتقاد در آن پدید آید . بخداوندی بدین تطویل معذور می فرماید ودرکل احوال شفقت می نماید ان شاءالله تعالی .

۲۵- مکتوب آخر

رأی سامی خداوندی را معلوم باشد که من خادم در کارها تأمل و توقف گوئی کنم و درهرچه پیش آید اول قاعدهٔ اصولی که بخداوندان ومخدومان تعلق دارد نگاه دارم آنگاه جانب خویش و اوساط الناس، که چون جانب مخدوم محفوظ باشد جانب خدم که تبع باشند خود محفوظ گردد پیش ازین امثلهٔ عالیهٔ خداوندی پهلوان جهانی نفذها الله بمن می رسید که ازمعامله هیچ چیز بکس ندهند که عامل دیوان بسر آن کار می آید من خادم ازطریق اخلاص بی شبهت که بر آن مجبولم نبشتم ونمودم که هماناکه در آن تصرف وتوقف اولیترچندانکه بحضرت جلت مرو ترتیب مصالح خداوندی که می گویند بدان مشغول اند بکنند و از آن فراغتی پدید آید آنچه حال اقتضا کند توان کردن و فرمودن تا بمحقری کارهای معظم مختل نگردد وطاعن را مجال پدید نیاید، شنودم که خداوند آن سخن را ازحسن اصغا ولطف ارتضا بهرهٔ تمام فرموده بود و در کسوتی از عبارتی لطیف بسمع مخدوم اعزالله انصاره رسانیده که مقبول ومؤثر آمدست وتوقف و تأخیر درین کار جزوی بسبب مراقبت و محافظت کاری کلی موافق رأی عالی نموده و سخن چون بغرض مشوب نباشد بمحل قبول افتد و عقل کامل مستمع ومتقبل آن گردد.

۲۶- مکتوب آخر

زندگانی خداوند ولی النعم صدر الاسلام والمسلمین ملك الوزراء فی العالمین در دولت ونعمت وتأیید ونصرت باد و ایزد تعالی حافظ ومعین بنده که بوسیلت حقوق و خدمت قدیم مستظهر باشد و بصفاء عقیدت در دعاگوئی متوسل، عجب نباشد اگر در مواقف و مقامات خدم [قدم] بر بساط انبساط نهد و مقام و مقال خویش را در بارگاه مخدوم منعم شرف مرتبتی زیادت وحسن استماعی بیشتر از رسم و عادت طمع دارد من بنده از اعداد آن بندگانم که ایشانرا این سوابق و وسایل حاصل باشد و بوقت مثول در صف خدم یا عرض اعتقاد بواسطهٔ قلم امید کرامت و تقریب و ادناء ومزیت انعام

اصغا دارد و چون من بنده بانواع اضطرار که تفصیل آن بتطویل کشد و از حد ادب و
بندگی در گذرد از مبادرت بحضرت جلت که مطلوب دل و جانست باز مانده‌ام بحکم
این ضرورت ظاهر قلم را نایب قدم ساخته و چنانکه او در نبشتن خدمت سر بر روی
کاغذ نهادست من بنده در اقامت رسم بندگی سر برزمین می نهم و بدالت انبساطی که
از نتایج سوابق حقوقست می گویم و املاء خلوص طویت در عبودیت که سالهاست تا
منصب وزارت ملك سلجوقی کـه رایتش تا قیامت منصور باد و نهایتش یوم ینفخ
فی الصور سر بر عتبهٔ مبارك خانهٔ آن خداوند عز نصره کـه حرم کرم و کعبهٔ سیادت و
سعادت است داشتست واز سر احتیاج و افتقار التجا بدان کمال که دین و دنیا را بدان
ملجاأست می جسته وترصد شرف قبول کرده و چون تقدیر ایزد تعـالی در ازل چنان
رفته بود کـه یکچندی احوال عالم در اختلال افتد و مناظم بانتها، نوبت عمر سلطان
اسلام معز الدنیا والدین قدس الله روحه انحلال پذیرد آن قبول وملابست موقوف می‌ماند
واین موازرت و مظاهرت میسر نمی‌شد و سر ّآن توقف وتأخیر از اوهام وافکار خلق
محجوب می‌بود تا اکنون که نوبت اختلال و انحلال گذشت ومدت سپری گشت وتاج
وتخت بفردولت خداوند عالم سلطان معظم شهنشاه اعظم رکن الدنیا والدین معز الاسلام
والمسلمین اعز الله انصاره مزین ومشرف شد وممالك جهان طراوت ونضارت متقدم باز
یافت وباطراز اول رسید، مهابت وجلالت این وزارت مبارك سایهٔ عدل وزیور احسان
و پیرایه و بند آن دولت ثابت ارکان و آسمان بنیان آمد و ازاین اساس دولت و ملك
مجدد بر تواتر ندا بمسامع اولوا الالباب می رسد و بشارت در بشارت می پیوندد که
ایزد بر بندگان ببخشود و رحمت فرمود وتباشیر صبح فضل او عز وعلا روی نمود و
جهانرا با انوار امن و سلامت و استقامت بیاراست و ظلمت ظلم بیکبارگی برخاست
فلله الحمد على آلائه و اليه الرغبة فی ادامة نعمائه انه خیر مسؤل و اکـرم مأمول
تارسیدن من بندهٔ مشتاق نیازمند بخدمت بارگاه اعلی اعلاه الله از اجل عالم منتجب
الدین تاج الکتاب محمد الترمذی دام تأییده در خواسته شدست تا ذکر بندگی و
دعاگوئی واشتیاق بخدمت وعذر تخلف وتوقف ضرورتی تازه میدارد ورسم حسن المناب

در آن باب بجای می آرد و حاجات من بنده عرض می کند ، امیدست که از نفحات عواطف رأی عالی نسیمی که نصیب روح گردد یافته می آید تا در وظایف دعا افزوده شود ان شاءالله تعالی .

۲۷- مکتوب آخر

تحیة صب خالص الود مخلص   علی من علیه خالص الحمد یوقف
عنیت بذاك المالکی مملکاً   رقابا الیها اوجه الخلق تصرف
غدا شرفاً للدین حتی اغتدی به   اماثل احرار الوری تتشرف

اقبال دوجهانی مجلس سامی را حاصل باد و مرادها در سلك سعادت برحسب ارادت منتظم وزندگانی وکامرانی وشادمانی دراز و دست فنا از دامن بقاکوتاه مدت حرمان از تشریف خطاب شریف امتدادی گرفتست و آنکه من کهتر دوسه ماهست تا عرضهٔ چند عارضهٔ متضاد بوده‌ام و بر بستر رنجوری و نومیدی افتاده حاشاه وهنوز در بقیت آنم چنانکه نه تن را حرکت و توانست و نه دست را تاب ارتکاب قلم ، رنج محروم بودن از آن تشریف معتاد برین عارضه و ناتوانی مرجح یافته‌ام و از آن کمال کرم و محاسن شیم این معنی غریب می شمرده و چون بخط خویش نمی توانم نوشتن تطویلی نمی کنم و برمجرد یاد دادن اقتصار می نمایم و بدان کرم عمیم وثوقست که میان قاصر داشتن تشریف خطاب و باز گرفتن التفات همت همایون نظر جمع نکند و شفقتی وترتیبی که مستند من کهتر فی جمیع الاحوال آنست باز نگیرد و با اوقات فرصت در خدمت مجلس عالی فلانی ذکری بخیر چنانکه از آن رأفت و لطافت سزد تقدیم می کند وچون سعادت خدمت فلان دریابد خدمت وتحیت من خادم عرض دهد وحال اشتیاق بخدمت چندانکه در عبارت آید شرح دهد . مخدوم و منعم فرید الدین مخدومست و محیا ومذکور بثنا و دعا ، اگرچه دست عنایت وشفقت از سر من کهتر برگرفتست و پای برهوار در راه بی وفائی نهاده در جملگی احوال مشکورست و بتناسی جانب کهتر خویش از عوایق روزگار معذور بقیت عارضه حاشی المجلس السامی چنانکه از تحریر مانع آمدست از اطالت املا نیزمانع می آید وجانب خداوندان بدین

توفیق تخفیف مرعی می شود؛ انتظار اوامر و نواهی کرده می آید تا بدان اعتضاد و اعتداد افزاید ان شاء الله تعالی.

۲۸- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من بنده که بدوسعادت نیازمندم برحمت ایزد تعالی وخدمت خداوند بفضل او عز اسمه واثقم که ازین هردو سعادت در دنیا وآخرت محروم و مهجور نمانم این خدمت چهارم جمادی الأولی می نویسم ازین محنت آشیانهٔ خویش که اگر دولت یارستی و پر و بال اختیارستی دیر بودی تا پروازکنان بخدمت آن حضرت رسیده بودمی و برشرفات قصر عالی خداوندی ممکن نشسته و حوصلهٔ نهمت خویش بالتقاط آن جنات نعیم کریم که تغذیت و تربیت بر آن یافته‌ام مشحون گردانیده اما و حیل بینهم و بین ما یشتهون حسب حال افتادست دل بر آتش غم گداخته شدست و تن در مخالب عوارض سقم مبتلی مانده حاشی المجلس الرفیع و از ساز و آلت سفر که ندارم خود نمی گویم که وجود و عدم هرچه عادی ورایج باشد بس تفاوتی ندارد واینجا که هستم کارم خدمت و دعا و ثنا و شکر مواهب و صنایع آن خداوندست. خطاب خداوندی رسید و اشارتی که درمعنی تسلیت وتعزیت فرموده بود با انقیاد مقابل شدو جانرا در تلقی و قبول آن اهتزاز رفته باز آمد و هرچند روزگار من بنده را برزیت اولاد و احفاد و اعزه و اخوان و ذووالارحام که درمصالح معاش ومعاد اعوان و اعضاد بودند مصاب و مکتئب و مفجوع و مهموم گردانیدست و بفقدان ایشان شربتها که می پندارم که اوتاد الأرض تجرع آن دشوارتوانند کرد چشانند، چون ازدولت واقبال پایندهٔ افزایندهٔ خداوندی بر می اندیشم ونفحات نسیم آن عواطف که اخبار و آثار آن الفاظ درر نمای و اقلام جهان آرای خداوند عز نصره سایر و ظاهر است می یابم آن محن وشداید گذشته بتدریج درشیوهٔ نسیان می افکنم وخویشتن را بحیاتی نو وسلامتی تازه که در ظل آن دولت و کنف آن رأفت خواهم یافت نوید می دهم والله تعالی ولی التیسیر. التفات همت خداوندی بجانب بزرگوار بهاء الدینی سید النقبائی حماه الله اثر

باران نیسانی دارد درمشابت نبات تشنه بآب و بمیامن آن نظر رأی رفیع و التفات همت همایون احوال او بالتیام و انتظام نزدیکست، سخن درین خدمت که باندیشهٔ اختصار آغاز شد بااطناب انجامید و این جسارت از کرم خداوندی متولدست که آن کرم نمودار رحمت ایزد تعالی و از آثار فضل او تبارك و تقدس است امیدست که معذور فرماید و ازتشریفات اوامر ونواهی که مادّت حیات من بنده است بی‌بهره نمانم تا در وظایف دعا افزایم ان شاءالله تعالی.

۲۸- مکتوب آخر

آفتاب دولت سایهٔ یزدان خدایگان جهان سلطان اعظم شاهنشاه معظم رکن الدنیا و الدین برجهانیان شرقاً وغرباً تابان باد وعمر وملك او بی پایان و فرمان اورا در فضاء زمین نفاذ قضاء آسمانی بحق النبی المصطفی محمد و آله. بندهٔ کمترین که پای دردامن بقیت عمر کشیده دارد همواره دست بدعاء دولت قاهره برداشتست و اخلاص را بدرقهٔ دعاساخته اجابت دوام ومزید آن دولت پاینده وبسطت وفسحت عرصهٔ مملکت افزاینده میخواهد و می گوید.

الهی دولت محمود سلطان	بمسمار بقا مشدود گردان

چه آن شاه جهانست او که گویند	الهی عاقبت محمود گردان

و از عجایب ایامست فرط نیاز این بندهٔ کمترین بخدمت حضرت پادشاه روی زمین و صبوری نمودن در تقاعد از استسعاد بدان خدمت و ادراك امنیت. چون درصحیفهٔ دل نیازمند نگرد گوید دریغ این باقی عمر مختصر که نه بر آستان درگاه اعلی خدایگان میگذرد وباز چون درتن ضعیف سخیف که اول سازخدمت آنست تأمل کند متحیر ومتفکر ماند و داند که با این تن وتوان جز ساختن چنانکه هست روی نیست و بعدازخدمت ودعای دولت بخدمت ترتیب مصالح دیوانی که آنرا ازعبادات وطاعات مقبول مبرور می شمرد مشغول می باشدومیان طلب رضاء گماشتگان دیوان ونگاه داشتن رعایا تلفیقی می کند چه حال هردوطرف روشن ومبین دیدست ودانسته از یك جانب تحصیل مقصود دیوانی ازفرایض

است و ازدیگرجانب نظم‌شمل درویشان که احوال ایشان پوشیده نیست واجب ومتعین هم ازجهت صلاح دولت ومصلحت مملکت و امیدمی دارد که بدین‌طریق وتلفیق فراغ دل متصرفان و محصلان مال بتدریج وتدبیر حاصل گردد و این بقایای رعایا بر جای بمانند و رمیدگان بنفحات نسیم عدل خدایگانی سلطانی که با نسیم صبا در اطراف آفاق هم عنان گشتست باوطان خویش باز آیند و درمدتی نزدیك نه این ناحیتك بل اقلیمی که این جزوی است مختصر از اجزاء آن هم چنان شود که درعهد متقدم بوده است و جهان آفرین برجهانداری که اقامت مراسم آن فرموده.

شعر

میش با گرگ همنشین گردد　　　آسمان حاسد زمین گردد

عدل مفقود را کند موجود　　　رأی سلطان دادگر محمود

هفت کشور شود بفرمانش　　　آسمان پاسبان ایوانش

معتمدان بندهٔ کمترین که بتقبیل‌زمین‌درگاه اعلی‌خدایگانی‌محسودجان ودل این‌بندهٔ نیازمند اند اولاً حال ضعیف وعجز او وثانیاً احوال ضعفای رعایا در دیوان اعلی اعلاه‌الله عرض خواهند کرد بامید اجابتی وافاضت عدلی و رأفتی که سبب گشایش درهای‌حاجات و آسایش دلهای خستهٔ آفات گردد وموجب ثبات دولت قاهره ونصرت رایات عالیه آید آنچه بمانند مقبول باد وحاجات بنجاح مقرون وموصول والله ولی‌التوفیق.

۲۹- مکتوب آخر

امارت امارت بر ارباب بلاغت و برهان مهارت در سیاقت عبارت آنست که نویسنده درآنچه می نویسد طریقی سپرد که از الفاظ موجز معانی مستوفی گسترد و باندك اشارتی که برقلم راند بسیار اسرار کار مظلم مبین و روشن گرداند و این معنی بعضی از صفات ذات اجل شهاب الدین است چه درخطاب کریم که‌بجانب عزیزشمس-الدینی ورموده بود ودر مطاوی آن خطاب مستطاب ونامهٔ نامدار بزرگوار که بارنامهٔ بلغاء روزگارچوبدان رسند بوسند ذکرمن کهتر کرده باملاء کرم طبیعی ولطافت غریزی

بعبارتی که ارواح وقلوب خوانندگان را در اهتزاز و ارتیاح آورد و ممازج اجزاء آن شود و صیقل احزان و محن ایام بردیك و فرکست(؟) واز غایت هزّت ونشاط بشوب مطالعت آن کلمات گفتی ندا در عالم ارواح ونفوس دادند که .

هذا هو السحر الحلال وليس من | ذهن البرية مثله يتوقع
الا و صاحبه يخص بخاطر | يصغى لأسرار السماء ويسمع
اعنى شهاب الدين مولاى الذى | شهب النجوم لقدره يتضعضع

اسلوب شهاب الدینی در کتابت سالب قلوب می آید ومعجزات صناعت براعت از ضمن آن روی می نماید ، سخن چون آب حیات که دلهای پژمرده بدان تازه و زنده می شود وامداد اعتداد ازمطالعت آن بی حد و اندازه می گردد . کمال بلاغت در انشاء وکتابت آنست و در ابداع و اختراع سخن منثور ختم کلی بر آن، عين الله عليه و صرف عين الكمال عما صرف اليه وجعل عنانه بيديه و ركابه تحت قدميه .

۳۰- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در سعادتی دائم و عزی و اقبالی مناسب آن فضل و فضائل و ملایم چندانکه ممکن گردد در اشتیاق تصور کند و چنانکه از آن کرم عهد و لطف شیمت سزد قبول عذر تقصیر عاطفت مبذول دارد و آنرا باتصاریف روزگار که حال آن معلومست نسبت نفرماید و شفقتهای مألوف کـه معوّل بر آنست و مستند فی جمیع الأحوال باز نگیرد ودقایق مکارم و صنایع کـه خاطر عزیز و قلم مبارك آن مجلس را در ترتیب و تلفیق آن خطو وساع و ید صناعست بجای می آرد و باوقات فرصت که انتهاز آن کرده شود و درحضرت مجلس اعلی تجدید ذکر عبودیت و صفای طویت بر قرار معهود می کند ونیابتی مؤثر مبشر بمزید عواطف آراء عالیه می دارد و کرم خویشتن را برخویشتن ازجهت من کهتر رفیقی مواظب وحفیظی مراقب داند و از آن انهاء و اصغاء احتراز نماید .

۳۱- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من خادم از شکر عواطف و صنایع خداوندی که همواره

بمثال و اشارت و توقیع رفیع می فرمود عاجز بودم و الا بدعا و صدقه و استدامت
دولت را هیچ نمی دانستم، اکنون تا تشریف خطاب رفیع که هر سطری از آن سمطی
از دُرّ هنرست وهر کلمهٔ کنزی از کنوز معالی و رموز اسرار سروری بمن خادم مشتاق
می رسد تحیر در موقف بندگی و عجز از اقامت شرایط خدمتکاری زیادت می گردد
و تا این تشریف می یابم چندکار دارم یکی مطالعهٔ پیوسته که از نفحات آن مکارم که
درین عهد معهود نیست از اثناء خطاب رفیع نسیم یافته می شود و دل وجان را از آن
قوت و قوّت حاصل می آید ودیگر آنکه برعرض آن برممیزان ونحاریر علما تفاخری
می نمایم و در ثنا واطراء آن دقایق فتوت و رأفت مذاکرات ومفاوضات می رود گفته
می شودکه اینست ثمرهٔ دولت وچنین .

بیت

چنین نماید شمشیرخسروان آثار　　چنین کنندبزرگان چوکردبایدکار

ذی المعالی فلیعلون من تعالی　　هکذا هکذا و الا فلا لا

لاجرم آن دولت پاینده و افزاینده باشد و هر روز عرصهٔ مملکت فسیح تر
می گردد و آستانهٔ دولت رفیعتر می شود و امارات معجز از فتح وظفر رایات عالیه بر
احوال اولیا و اعدا بمزید نصرت و امکان و نکبت وخذلان ظاهرتر می نماید وهم برین
قرار در تزاید خواهد بود تا آن وقت که کار های شرق و غرب جهان در سلك مراد
منتظم گردد و از اول اقالیم عالم تا سابع همچون رابع درحکم فرمان وتدبیر و اشارت
رأی صایب آید و ما ذلك علی الله بعزیز .

۳۲- مکتوب آخر

فال جری و الرأی لیس بقائل　　فیما أری والدهر تابع فالی

زندگانی دراز باد چون من خادم مخلص مشتاق می دانم کـه آن مخدوم و
فرزند بنظر الهی این کرامت حاصل دارد حال اخلاص واشتیاق که مخامر ومسامردل
و جان من خادم و خدمتکارست می داند و بی واسطهٔ آلات کتابت و تلاوت مضمون

صحیفهٔ سینهٔ او می خواند، شرح نمی دهم کـه در ایام غیبت آن مخدوم و فرزند از حضرت اعلی بر دل چه رنج و عنا داشته‌ام و روزگار درچه تفکر و تحیر می گذاشته اگرچه من دانسته‌ام که فضل ایزد سبحانه وتعالی درحضر و سفر واقی و راعی و حامی آن فرزند باشد و دافع و صارف آفات و نوایب و رسالت و سفارت او را در تلفیق مناظم امور ایالت و امارت خراسان بل مصالح و مناجح جهان و جهانیان موقع باران نیسان باشد درمنابت گلستان و سعی مبارك او سعی باد صبا در اطراف و اوساط باغ و بوستان که دیدهٔ گل را بینا گرداند وکهربای زمستان را زمرد و مینا گرداند و سنگ خارا وخاك تیره را مشك وعنبر سارا و اکنون لله الحمد که قدوم آن مخدوم بحضرت جلت همچون وصول و حلول نورست در دیده و سرور در سینه و ارتیاح اقداح در مکامن و مجاری قلوب و ارواح و ذهاب وایاب مبارك میمون او درتمهید قواعد مصالح دین و دنیا نمودار یست از هبوط و صعود جبریل امین و لله درّ من غایب صحبته القلوب وآب بأوبته کل مطلوبٍ محبوب و کان قلبی مسافراً معه فالآن عـادا معاً من السفر.

شنودم کـه بوقت قدوم رکاب سامی مخدومی بطالع سعد فوجی ازحشم منصور که بناحیتی رفته بودند منصور ومظفر باز رسیدند و سخن نبوی که بوقت قدوم جعفر طیار و بشارت فتح خیبر گفت حسب حال خداوند پهلوان جهان عز نصره آمد و از زفان گوهر بار ونداء فلك بمسامع اولوا الباب رسید که لا َادری بأی البشارتین اسرّ بفتح خیبر امَ بقدوم جعفر.

ایزد تعـالی آن سعادت در زیادت داراد و آن سفارت در بسیط زمین مملکت سبب اسفار صبح نجح آمال خلایق باد بمحمد وآله.

۳۳- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من خادم را کـه برآتش اشتیاق بخدمت و طلعت مبارك خداوندی پخته بل سوخته گشتم هیچ نهمت وآرزوی زیادت از آن نیست که بخدمت

حضرت خداوندی مستسعد گردم و این بقیت عمر بی مزه که ضایع می گذرد در آن جوار مقام عز و شرف و مستقر اقبال و دولت دو جهانی گذرانم و خـویشتن را بدان مراد دیرینه ومطلوب دل وجان رسانم تا اکنون که چهارم صفرست از چند نوع موانع داشته‌ام و دارم بعضی عارضی وبعضی ذاتی بدین تفصیل ضعف تن و پیری وبی‌نیازی و بی آلتی‌سفروسرمای مفرطوصاعقهٔ برف‌دمادم برصفتی که‌مثل آن‌درین شصت‌سال‌معهود ومحسوس نبوده است . درانتظار آنم که مادّهٔ بعضی‌ازین موانع آسمانی منقطع گردد و روی بخدمت نهاده شود و درین نوبت دست همت در دامن آن دولت چنان زده شود که حوادث روزگار آنرا گسسته نتواند کرد بمشیة‌الله وحسن تیسیره .

عواطف خداوندی‌را که من‌خادم تربیت بدان یافته‌ام همچون‌کودک بشیر دایه لطیف تدبیر پیوسته اجل فلان کـه بنیابت من خادم صف طایفهٔ ابرام و تصدیع راست می دارد می نویسد و شرحها می‌دهد و بتفاصیل می نمایـد و من خادم را از آن انعام و اکرام که جملگی مسلمانان از آن بهر مند شده‌اند و معاش و انتعاش اصناف خلایق بدانست غریب نمی نماید چه همیشه همچنان معتاد بوده است و متعارف گشته . در اوراد ادعیه می افزایم وشکر آن ایادی وصنایع برخویشتن تاآخرعمر ازمفروضات می شمرم وتوقع می کنم که‌تاپیوستن بخدمت و التزام آن‌سعادت امداد آن‌مکارم وعواطف در تزاید می باشد و آن نظر عنایت برقرار می ماند که امید بعد فضل‌الله تعالی برآنست و معول در ترتیب و تدبیر اسباب حیات که تا منتهای مدت واهی نیست در آن شیوه بیش ازین اطنابی نمی کنم که قصهٔ این حال دراز است و ارجو که از روزگار چندان مهلت باشد که این غم دل گفته آید مشافهةً .

عرض کنندهٔ این خدمت فلان با آنکه بقیت‌خاندانی بزرگست مهتدی باشد ومتحلی بخصال حمیده ومعانی‌ستوده ومجلس رفیع خداوندی را خدمتگاری و هوا- خواهی مخلص معتقد ومن خادم را خویشی عزیز که بمکان او افتخار شاید نمود ، درین وقت روی بخدمت آورد تا هرمصلحتی را عرض کند و بواسطهٔ کرم و شفقت خداوندی طالب مطلوبی بخیر گردد مستمسک او در نشد آن مطلوب بعد فضل‌الله تعالی عاطفت

خداوندی است ونعم المتمسك و المستجار الأفاضل (كذا) والأحرار و الله سبحانه
يعينه على رعاية الحقوق بمنه وفضله.

۳۴- مكتوب آخر

زندگانی دراز باد دردولت هرچند عواطف خداوندی و آثارصنایع که درتمهید
قواعد صلاح جهان ومصالح جهانیان می فرماید حاشی الطاف صنع باری تعالی وتقدس
دارد وحصر واحصاء آن ناممکنست من بنده بقدر توان خویش بذکر وشکر آن می کوشم
واز صلحا وزهاد دراستدامت دولت که سبب دوام بقاء ارکان دین ودنیا است استمداد
می کنم ودرین معنی بدعا وصدقه مشغول می باشم و اگرچه از روزگار برفوات سعادت
حسرات بسیار دارم هیچ حسرت و درد دل ورای آن نیست که با مسافتی نزدیك از
خدمت وحضرت خداوندی ولی النعمی که منشأ خیرات ومهبط برکاتست محروم می باید
بود و درین تفکر و اندیشه مقیم معقد این بقیت عمر ریزه مکدر ومنغص برخویشتن
می شمرد و بناکامی بسر می برد این آفت سرما و صاعقهٔ برف بی منتهی که بعمر ها
مثل آن ندیده‌اند پیوند موانع و ضعف پیری، که از صفات ذاتست آمد و من بنده را
درموقف تحیر وتردد از مبادرت بخدمت حضرت موقوف داشت واز هزارگونه اندیشه
برین غم پیشه گماشت وگرنه آنستی که بر دوام نسیم رأفت و عاطفت بوی می رسد
و بدان استبقاء حشاشهٔ می کند دمار و بوار از وی برآمدستی چنانکه درآن بیت
متنبی می گوید وتا ازمکتب بیرون آمده ام این بیتم درین ساعت یادآمده است.

يجن شوقاً فلولا ان رايحة   تزوره في رياح الشرق ماعقلا

عالم الأسرار می داند که هیچ معروف و مجهول برین بنده نگذرد که روی
بدان حضرت دارد الا بروی حسد برم وبرین تخلف تأسف خورم بیتی دو دیگر که هم
در عهد صبا شنوده ام یاد آمد حسب حالست:

فصرت كباز الجوقص جناحه   يرى حسرات كلما طار طائر

يرى طايرات الجو يخففن حوله   فيذكر اذريش الجناحين وافر

در اطناب که بقلم می رود هراسانم از اطنابی که بر زبان می رود و در باب عذل و ملام بر سپردن طریق ابرام و بر کرم خداوندی در قبول عذر معولست و حسبنا الله وحده .

۳۵- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد من بنده ایام دولت خداوندی ولی النعمی که سعادت آن دریافته‌ام بر همه ایام گذشته که در عهد جوانی یافته بودم تفضیل و ترجیح می نهم، بسبب آنکه چندان آثار عطوفت رأی‌عالی در غیبت دیده بودم که نمی‌دانستم شکر آن چگونه گزارم و اکنون در مدت ملازمت خدمت آن خداوندیها و بنده نوازیها و کرامتها دیدم و می‌بینم که در استدامت دولت توفیق مزید دعا و صدقه می‌خواهم و می گویم کاشکی اسباب مداومت برملازمت خدمت ساخته داشتمی ، اما اندیشه و غم جمعی از اطفال و عجایز که پناه خویش درین روزگار من بنده را می دانند و من بنده سلامت خویش از برکات تیمارداشت ایشان می دانم از آنچه مرادست مانع می آید ، امیدست که این عذر درجناب کریم خداوندی مسموع و مقبول باشد و من خادم برین استرخاص در انصراف و استیذان در انکفاء ملوم نگردم و معذور باشم .

۳۶- مکتوب آخر

سخن آن مجلس در انواع علوم شرعی و آداب دینی معلوم بود بر آن اطلاع ، چه آن فضایل و مآثر از آن ظاهرتر است که برهیچ آدمی پوشیده ماند و بیت متنبی حسب حال او .

انا الذی نظر الأعمی الی ادبی   و اسمعت کلماتی من به صمم

اما این اقتدار بر تحریر دقایق ترسل و تلفیق کلمات عرب و عجم در سلك بلاغت و براعت و سیاقت سخن منظوم و منثور برمنوال معجز که از بالا این ندا بمسامع بلغاء مترسلان می رسد فلیأتوا بحدیث مثله مظنون و موهوم نبود ، همه روزه خطابی که ارزانی داشتست در مطالعه دارم و از تازی و پارسی و نظم و نثر آن چندان استفادت

حاصلست که از بسیار کتب متقدمان صناعت رسالت و سماسرهٔ بضاعت کتابت نبودست در آن می نگرم و می گویم سبحان الله اهذا کتاب انّ هذا لشیء عجاب و انا به مرتاب اهو دررالصدف ام زهرالسدف وهذا سحر حلال ام عذب زلال لله درّ منشئه ما احسن ما ینمنمه و یوشیه.

۳۶- مکتوب آخر

سلام علی ربع تحل به ریا | وخص من السحب السواکب بالسقیا
تحیة صب لو تأنی مرامه | اتی راکباً ظهر الصبا نحوه سعیا

طول بقا و مزید عز و نعماء مجلس سامی فخرالدینی می خواهم بواسطت دعاء مصون از ریا صادر از سینهٔ صافی ولا وهوی وچنین دعا بی‌شك بمرکز اجابت برسد و مردود نگردد واز حالت اشتیاقی که هرلحظه دل از آن در احتراقی دیگرست ذکر نمی کنم و باطنابی مشغول نمی گردم چنانکه در مکاتبات متداولست و در مراسلات مستعمل چه مناجات ضمایر ومحاکات سرایر علی تناهی الدار وتباعدالمزار ازین تکلف مستغنی داشتست اما برمقتضی مصافات و موجب موالات اولاً از احوال خویش و اعزه که ایزد تعالی بعد اشتعال الرأس شیباً ارزانی داشتست اعلام می کنم که وقت را امن و سلامتی شاملست وامید فرزندان درین ظل دولت ثبتهاالله حاصل وثانیاً استعلام جانب بزرگوار کرده می شود تا برچه جملتست باآنکه بفضل ایزد واثقم که از گذشته منتظم تر باشد وامداد الطاف ایزد عزّ وعلا متظاهر تر اگر ازجانب فرزندی شرف - الدینی بهر وقت انعام اعلامی ارزانی می دارد و تسکین دل مشتاق محترق فراق می‌فرماید، اما وصول خطاب عزیزان روح و راحت دهد، دل وجانرا که هیچ چیز در مقابل آن نایستد و چون درحصول آن مقاصد تراخی افتد التجاء بمطالعهٔ خطابهای متقدم کرده می آید و از دوستان استمداد منظوم و منثور آن خاطر درفشان دریانشان واجب داشته می آید وچون علی التنادم با بزرگی از افاضل عصر اتفاق مجالستی افتد و ازین روزگار ناسازگار اقتناص و اختلاس چنان فرصتی میسر گردد ومطالع و مقاطع محاورات برتراشد نتایج خاطرشریف وتذاکرمآثر ومفاخرمجلس سامی مقصور

باشد و باستعادت آن مرةً بعد اُخری تسلی جسته می آید و این بیت بر ایشان خوانده می شود:

کروا الاُحادیث من لیلی اذا ترحت ان الاُحادیث من لیلی تسلینی

جُهد المقل اینست و از الطاف صنع الهی عجب نباشد که اجتماعی بر حسب مراد روزی کند.

ما اقدر الله ان یدنی علی شحط من داره الحزن ممن داره صول

و خواجه امام قاضی القضاة که بمؤانست مجلس او مغافصةً مستعد می گشتم یك نفس بی ذکر مجلس سامی نگذاشت. مجلس چنانکه در علوم آداب موفور نصیب است در کرم و عهد همچنان عدیم النظیر است و در موالات مجلس سامی عالمی عادلی و آن مفاخر و معالی را ناشر، طوبی که سعادت خدمت خواهد یافت و من کهتر مشتاق از دست حرص در دامن حرمانم چشم نهاده تا که دری از رحمت الهی گشاده شود و دست و پای علایق و عوایق ایام شکسته و بسته گردد تا آنچه مقصودست روی نماید و حاجتی که خواسته می شود بر آید و ما ذلك علی الله بعزیز.

۳۷- مکتوب آخر

اطال الله عمرك فی علاء فان بقاءك الفوز العظیم

بقاء مجلس سامی شرف الدینی بر کافۀ اولوا الباب واجبست و من کهتر خویشتن را پیوسته بدین وسیلت بر آن طبقه می بندم و دست بدامن ایشان می زنم.

اُحب الصالحین و لست منهم لعل الله یـرزقنی صلاحاً

و هر کجا اهل فضلی و صلاحی و صاحب هنری را یابم که بخدمت مجلس سامی رسیده باشد واز آن مکارم اخلاق و محاسن آداب رایحه یافته ذکر آن محامد و مفاخر برزبان می راند و سورتی از آن مصحف معالی می خواند، استماع آن [را] اهتزازی نمایم و این بیت می خوانم:

کروا الاُحادیث من لیلی اذا ترحت ان الاُحادیث من لیلی تسلینی

درین روز ها امام اجل برهان الدین اینجا بود و یك ماهی زیادت مقام کرد و بمحاورت و مذاکرت او انسی که مادّۀ آن روی بانقطاع داشت بهر وقت نشر آن مفاخر ذات کریم صفات می کرد و آنچه از فضایل و مناقب دانسته بود برمی شمرد و من کهتر

بدان تبجحی و اهتزازی داشتم هر کدام تمامتر علی رؤس الأشهاد استعادت آن می کردم
و درین وقت فلان از درگاه فلانی باز رسید و بتحفه و عراضه خطاب مجلس سامی
عرض کرد از غایت ارتیاح بتقبیل انامل موصل خواستم یازیدن ، آنگاه خطاب شریف
را بر دیـده مالیدن تا بارشاد عقل ریزهٔ که می پندارم روزگار باقی گذاشتست آن
تقبیل و تبجیل با محل وجوب و مرکز استحقاق گردانیده شد و آن تشریف خطاب
را گاه می بوسیدم و گاه برچشم می‌مالیدم واز الفاظ ومعانی آن نفحات کرم که عزیز-
النسیم است در ایام بی‌انتظام تنسم می کردم و آنرا مایه و سرمایهٔ تفریج و ترویح دل
وجان می گردانیدم و از آن تفصیل ارحموا ثلثةً تعجبها می نمودم که بغایت نادره و
بردوخته بیانی و برهانی نمود و معقول ومقبول تفسیری و تقریری بود وعذر اشتغال
بمهمات تحریر مصالح همیشه درقلم و خاطر دارد که مطاوی کلمات سحریات که بدان
التفات فرمودست نوعی دیگرست از لطایف بلاغت و براعت که مستجلب مـزید ثنا
و آفرینند و در ابواب کرم مسترق زفان خدم می‌نماید .

ایزد تعالی عین کمال مصروف دارد و آن جناب سیادت بوفود سعادت محفوف باد
شکر شفقتها که در مجلس شرف‌الدینی علی‌الدوام می فرماید و تحسین حال می کند
و آنچه از آن بزرگواری سزد درقلم می آرد و بر زفان می‌راند ومن بندهٔ مخلص را
در دل آن پادشاه بمقام و منزل ملازمان خدمت می رساند تا خبر واثر آن بحاضر
وغایب ودور ونزدیك می رسد بکدام زفان گویم وبچه خدمت الاّ دعا وثنا مقابلهٔ آن
جویم والله تعالی یجازیه علی ما یسدیه الی اصدقائه و موالیه .

درین وقت فلان [روی] بدرگاه عالی نهاد و ضعف پیری و عجز نا توانی من
بنده را ازمصاحبت بازداشت از وی درخواستم تاعذرمن بنده‌راچنانکه‌هست و دیدست
عرضه کند و از مجلس فلان و از آن مجلس بر آن مدد خواهد ، خدمتی مختصر نیز
نوشتم تا بتشریف خواندن و عرض داشتن در بارگاه عالی مکرم گردد بعبارت روح
افزای مجلس سامی تقریـر آنچه از آن مقصودست تقدیم افتد و دقایق حفظ الغیب
و اجمال‌المناب بجای آورده آید و پیش ازین معتمد خویش فلانرا فرستادم و درین

وقت فلانرا که معتمد من کهتر است فرستادم ، تـوقع آنست که از نظر اکرام نصیب یابد و آنچه ضعفا گویند از مصالح ناحیت و خاصه تشریف اصغا فرمایـد و در انجاح مطلوب لطف رعایت مبذول گردد و بتحقیق می باید دانست که مطلوب و ملتمس من کهتر از مصلحت کار جانب مخدوم عـز ّ نصره خالی نباشد ، چه در کار ها اول صلاح جانب مخدوم نگرم آنگاه خاصه که تبع و ذنابه باشد و چون تأملی بواجب رود این دقیقه پوشیده نماند ، این معانی ازین مقرران بفرماید شنودن و در اتمام آن سعی جمیل نمودن وخدمتی که باشد فرمودن تا بدان افتخار نموده آید ان شاءالله تعالی .

٣٨- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد و ایزد تعالی راضی و راعی هرچند که دعاء دولت خداوند عز نصره برکافهٔ خلایق واجبست من بنده این دعا که شب و روز بدان مشغولم برخویشتن فریضه می دانم و شکرعوارف و صنایع خداوندی را در ذمت خویش حقی لازم شمرم واگر ضعف پیری و ناتوانی مانع و حایل نیستی بقیت این عمر در زمرهٔ خدم و عبید خداوندی گذاشتمی وبدین طریق ازین حیات بی لذت بهره برداشتمی چون ازاین مراد برمقتضی حال محروم می باید بود آنچه از آدمی معتبر دارند و آن دلست و زفان بخدمت و ثناء ایام دولت خداوندی ولی النعمی مشغول داشته‌ام حال دلم عالم الأسرار می بیند ومی داند و نمودار آن که زفان مقرر آنست وقلم محرر این ابیاتست :

لیهنك جد لم یزل یتجدد ... و رأی بتأیید الاله مؤید
و مرقاه ملك ترتقیها بهمة ... تظل الی هام الکواکب تصعد
اعدت الی سلطان شارد ملکه ... بانوار آراء لها الشمس تسجد
ونبهت جداً کان للملك راقداً ... بیقظان رأی عنده الدهر یرقد
وحلی صدر الملك منه بصاحب ... صدور الوری تعنو لدیه و تحفد
فلا رب الا وهو عبد ببابه ... محلی باطواق الأیادی مخلد
و لا عبد الا و هو عبد ببابه ... الی بابه یاقی ملیکاً و یعبد
ایا ملکاً ادنی مساعیه قاعداً ... هناك تری زهر النجوم فترصد
الیك تناهی کل مجد وسؤدد ... فلا یتخطی منك مجد وسؤدد
ملکت رقاب الملك جوداً و محتداً ... وخیر ملاك الملك جود و محتد
وعدت الی دست الوزارة ثانیاً ... علی الطالع المیمون والعود احمد

فیاضلة ممن یباریك فی العلی — وتحت ثری نعلیك نسر و فرقد
و یاجرأة ممن تصدی لمدحکم — ویطریکم الباری تعالی و یحمد
دعائی لکم و القلب ینشیه مخلصاً — یضئی سواد اللیل و الله یشهد
ولاغرو من داع یجاب دعاوة — و قد بات یقظاناً یقوم و یقعد

غرض بنده ازین عرض اثبات حق خدمتی است مجدّد با بزرگان عهد و افاضل عصر که سعادت ملازمت حضرت عالی خداوندی ولی النعمی اعلاه‌الله دارند و بنده را نزدیك ایشان حقوق ممالحت ومؤانست ثابتست شکر نعمت ایزدی را که یافته‌اند اگر از بندهٔ کمترین ذکری کنند ازین انشاد متمسکی سازند وبدین وسیلت از بندهٔ دعاگوی قدیم مخلص یاد آرند وبر رأی عالی خداوندی ولی النعمی تازه می باشد که بنده هر کجا هست وبهر صفت که تصاریف روزگار او را می‌دارد برعادت خویش بخدمت و دعا وثنا مشغولست و مترصد اوامر و نواهی تاطریق عبودیت سپرد وبیافتن تشریف توقیع عالی روح پرورد ان شاءالله تعالی.

۳۹ - مکتوب آخر

زندگانی دراز باد و دولتی بخلود معقود و اقبالی دامنش بدامن قیامت مشدود واین دعائی است که از املاء دل صافی بقلم می رسد و بدرقهٔ صفا و اخلاص بی‌شك آنرا بمحل اجابت رساند والله سبحانه یسمع و یستجیب بمنه وفضله.

تشریف خطابهای خداوندی ولی نعمتی بمن خادم می رسیدست و هریك را از آن تعویذ وار بربازو آرزوی دوام امنی و سلامتی که در سایهٔ آن دولت حاصلست می بسته‌ام و بمیامن آن واثق می‌بوده‌ام که آفت پیرامن ساحت راحت امنی که از برکات من آمن بالله دارم نگردد و من خادم ومتصلانم در کنف آن رأفت و عاطفت مصون و محفوظ ماند.

در آن ایام حضور لشکر غز که گذشت و اثر و ذکر آن بحمدالله ومنه مندرس و منطوی گشت نظمی درخاطر می آید اگرچه آغاز آن از حسب حال پیرانهٔ خویش نهاده‌ام انجامش تیمن و تفأل را مدح و دعاء خداوندی را کرده شدست امیدست که

شرف مطالعت یابد ودامن کرم وعفو بر عثرات آن پوشیده آید کریم وارمخدوم کردار:

شعر

آسمان کرده توسنی آغاز   رام باش و بخویشتن پرداز
درجهان نیك بخت آنرا دان   که ممتع شود بعمر دراز
وندران عمر چون کفافی یافت   می کند کار آخرت را ساز
آخرت در قیاس با دنیا   بحقیقت حقیقت است ومجاز
ای خرد مند کاربند خرد   مرکب عمر بر گزاف متاز
سمع دل بر نداء حق می دار   که دهد ناگهی ترا آواز
دل مکن بستهٔ زن و فرزند   وز پی جاه ومال جان مگداز
ور بود حاجتیت عرضه مکن   جز بدیوان صدر بنده نواز
ذوالمناقب ضیاء دولت وملك   که برد مهرش ازسپهر نماز
نور از رأی او ستاند وام   که منوّر کند نشیب وفراز
حضرت شادیاخ مسکن او   نام او رفته تا بشام وحجاز
او بدیوان نشسته وبختش   با سعود سپهر گوید راز
در فضاء زمین قضا بـرود   تا بیابد ز رأی اوش جواز
چون رسد رأی او بعالم غیب   کی نه با علم غیب شد انباز
صاحب پهلوان روی زمین   حد ملکش ز روم تا بطراز
لشکر غز بپیش حملهٔ او   چون بز ومیش پیش شیر و گراز
چه بود میش پیش پنجهٔ شیر   چون بود کبك زیر چنگل باز
هرچه اعجاز ذوالفقار ندید   بیند از تیغ پهلوان اعجاز
در آفت فراز باد بر او   در دولت همیشه بادش باز
ای خداوند من ضیاءالملك   ای دلم را بخدمت تو نیاز

باش تا آفتاب تیغ زند	صبح جاهت کنون شدست آغاز
تا جهانست کامران بادی	جاودان درمیان نعمت وناز

٤٠- مکتوب آخر

بالمالکی ملکت ناصیة المنی	لازال ناصیة المنی متملکا
صدر اذا عثر الکریم بحادث	ناداه منصبه الکریم لکا لکا

دوام طول بقاء ومزید آلاء ونعماء مجلس سامی پیوسته بر آن مواظبم برخویشتن فریضه می دانم و بدان مشغولم و ازین ذکر اعتداد منتی نمی کنم از آن استطالت و استدامت سعادت و حصول ارادت خویش می جویم که امانی دو جهانی در ضمن آن مندرج ومنطوی می بینم والله سبحانه ولی الأجابة .

تشریف خطابی که درین نوبت بعد حین من الدهر فرموده بود آراسته باصناف الطاف و مشحون بفنون مکارم و عواطف مونس دل وجانم گشتست که باوقات استیحاش از احوال روزگار که بیشترین چنان می گذرد درحمایت مطالعهٔ آن گریزم ومستجیروار در آن آویزم و بدان لطایف طبیعی ومحاسن غریزی بیاسایم ودروظایف دعا وثناء آن مجلس بیفزایم و گویم کثرالله فی الأخوان ظله و لاعدمنا طله فلانرا بخدمت فرستاده شد بعد ما که بسیار کوشیدم تامگر درتحصیل آن سعادت این استنابت نباید کرد و اکتحال بطلعت خداوندی واستسعاد باستضاءت درمجالس عالیه میسر گردد نکبت وحرمان ازین مراد غصهٔ دیگر بود .

توقعست که بوقت فراغتی ازین معتمد استماع ذکر احوال من خادم فرمایدو در آنچه مطلوبست لطف عنایت معهود بذل کند و در مجلس عالی خداوندی لا زال عالیاً حسن المنابی وحفظ الغیبی که همیشه مبذول داشتست می‌دارد و آنچه ازکرم وسیادت سزد بجای آرد که معوّل بعد فضل الله تعالی بر آنست .

٤١- مکتوب آخر

زندگانی خداوندی اولیاء نعم صدور دیوان اعلی و ارکان دولت خداوندی ولی الأنعامی ملک ملوك الامرائی خسرومشرقی دراز باد درشادکامی و کامرانی.

من بنده وخدمتکار که دعاگوی قدیم مخلص خداوندیم و صنایع و ایادی را که ارزانی فرموده‌اند و می فرمایند شاکر و ذاکر و بحکم فرمان خداوندی با ضعف حال خویش پیشوای ضعفای جوین گشته‌ام و برقضیت احداث روزگار درمعرض تدبیر مصالح بعضی ازایشان مانده وتا هم بحکم فرمان ازانتصاف درین معرض نجات نیابم بضرورت این رنج می باید کشید وخداوندان اولیاء نعم را درد سر دادن . این رعایا که همیشه بنیك رعیتی مشهور بوده‌اند و بخویشتن داری وترك فضول مذکور ، درگذشته برنجها و زیانهای اصناف مبتلی بودند و اکنون یکچندست تادرسایهٔ عدل وعاطفت پادشاه عادل خداوند ولی الأنعام ملك الملوك خسرو مشرق ومغرب اعز الله انصاره بواسطهٔ حسن نظر و یمن رأفت خداوندی صدور و اکابر دیوان و ارکان دولت قاهره ثبتها الله دل بر جان وخان ومان نهاده‌اند و بدهقنت برحسب امکان وقدرت مشغول شده‌اند و بابواب ولاة و مقطعان می سازند و چنانکه می توانند روزگار می گذارند بامید آنکه چون ایزد تعالی هر روز قواعد دولت پادشاه ملك الملوك خسرو مشرق راسخ تر می گرداند ونصیب ایشان از عدل و انصاف زیادت می شود و برکات آن بدولت قاهره می رسد .

درین وقت که اجل عالم محترم سعدالدین جمال الاسلام احمد دام تأییده باسم استیفا بناحیت آمد بسبب آنکه او بزرگ زاده باخترست و بهنرمندی موصوف و رعایا ازحضور اوحساب زیادت آسایش گرفتند و بدان دلخوش گشتند اما مگر از دیوان اعلی اعلاه‌الله سخن مستدرك گفته بودست وتوفیری نموده بترتیب آن مشغول گشت وچنانکه توانست آن مبلغ معین و روشن کرد و باصحاب حوالات رسانید و رعایا مطاوعت و متابعت فرمان کردند، اکنون ترسانند از آن که اگر والعیاذ بالله حوالتی دیگر باشد و اجل سعد الدین باضطرار از وجوه ساختن برگشت و ازآنجا که هیچ چیز نیست مال طلبند یکبارگی دمار ازین ناحیت برآرند و نشاید که چنین ناحیتی شایسته رعیت مبارك تربت باندیشهٔ مختصر خراب گردد و ازین بیشتر شرط عبودیت نیست نمودن و اگرنه تضرع و التماس رعایا بیش از اینست من بنده ایشان را تسکینی دادم و این قدر عرض کردم تا خداوندانرا معلوم شود که مستدرك سعد الدین از جای برخاست و اگر

استمالتی نباشد تمام این ضعفا ازجای برخیزند ومن بنده بعد ما که در تحصیل وجوه مال مستدرك مساعدتها کردم اگراین مصلحت بازننمودمی حق نعمت واعتماد خداوندان نگزارده بودمی وجانب خالق و خلق نگاه نداشته .

آراء عالیهٔ خداوندان در اغاثت مظلومان مؤید وموفق باد و بنده بدین تجاسر و باوامر و نواهی خداوندان اولیاء نعم مذکور و مشهور بمشیة الله وعونه .

٤٢ـ مکتوب آخر

زندگانی دراز باد خدمتی می کنم وتحیت می گویم بحکم آنکه من کهتررا صداعی لازم حادث شدست حاشاه بقلم تصدیع باطناب بسیار و اکثار معهود نمی توانم نمود تا حال معلوم باشد و می نمایم که چون خاص وعام را التجا و انتماء من خادم بخدمت و حضرت خداوندی محیی الدولة والدینی ملك الرؤسائی دام رفعته معلوم گشته است در مهمات رجوعی کنند و واجب گردانند تعرض این گستاخی کردن. درین وقت امیر اجل شمس الدین علی دام سموه اینجا آمد از جانب استو و من کهتر را بحضور مبارك و تقریر حال خویش تشریف داد وخلاصهٔ سخن اینست که دولت رهنمون او شدست و اقبال و سعادت هادی و مرشد گشته و با خویشتن مقرر و مخمر کردست که طلب مرضات خداوند امیر اسفهسلار بزرگ عالم عادل ضیاء الدولة و الدین عز نصره می باید کرد و سر برآستانهٔ آن حضرت بزرگوار که ملجأ و ملاذ شریف و وضیع است می باید نهاد و تن وجان فدای آن خدمت همایون می باید داشت و عمر در آن سایهٔ جاه و حشمت گذاشت من کهتر او را برین عزیمت پسندیده تهنیت گفتم و این قاصد دوانیدم تا مجلس سامی اسماه الله فرصتی جوید و بعد ازعرض کردن خدمت من خادم مخلص مشتاق در خدمت مخدوم ضاعف الله دولته و تقریر تجدید ذکر نیازمندی بخدمت و مواظبت بر دعای استدامت آن دولت این معنی که نموده شد بسمع اشرف اسمعها الله المسار رساند و تحریك سلسلهٔ عاطفه کند در حق این بزرگوار شریف منصب کـه از نزعات شیطان نجات یافتست بعد از آن که آیة نزع الشیطان بینی و بین اخوتی حسب حال اوشده بود

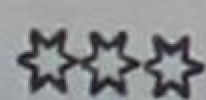
بامید آنکه بشارت لاتثریب علیکم الیوم شنود بدین طرف آمد و بمخلصترین خدم
آن حضرت اجلها الله توسل می جوید و بدین وسیلت که مقبول باد توقع قبول
رأی عالی خداوندی می کند و مترصد توقیع رضا وعفو وتجاوز از زلات وعثرات متقدم
می باشد و آیة والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس با یاد می دهد وبدین امید درمقام
تضرع وموقف خشوع واستعطاف واستغفار ایستادست ومن خادم درموافقت اوهمچنین
خاشعم و شافع و منتظر آنکه شافعی مشفع باشم و تشریف جواب مزین بتوقیع رفیع
مخدوم عز نصره چنان باشد که آن بزرگ بزرگ زادهٔ جهان بدان دلخوش گردد و
بأملی فسیح روی بخدمت نهد بر آن جملت که فرمان باشد و رأی صایب مخدوم عز نصره
اقتضا کرده وصواب دیده بود.

از اعاجیب اتفاقات می شمرم که درین هفته قلم بر کاغذ نمی توانستم نهاد از
ضربان شقیقه و غایت صداع حاشی الحضرة العالیة درین مصلحت امتحان کرده شد
خویشتن را و این کلمات بر قلم رفت و این معنی از میامن این دولت که مخلد باد و
مؤبد می شناسم و بحقیقت چنانست.

٤٣ - مکتوب آخر

چون من خادم همواره آثار عواطف خداوندی ولی نعمتی تازه و بی اندازه
می بینم و اخبار آن بر تواتر می شنوم چه کارم تواند بود بهتر از دعای استدامت آن
دولت و گزاردن شکر نعمت و لله الحمد که اثر اجابت دعاء باخلاص ظاهرست و
امداد آن دولت وسعادت روز افزون وکارهای اولیا و اعداء بمراد مقرون واگرچه من
خادم را بسیار ثنا در(؟) هست ونموداری از آن اینست:

ای نام تو درسخا و همت مشهور	وی رایت پهلوان ز رایت منصور
زان رایت و رای مانده عالم معمور	چشم بد از آن رای واز آن رایت دور



ای رایت تو ز فتح و نصرت رایت	افراخته تر کنند گردان رایت

اقبال تو در دهر بغایت مرساد   تا نوبت دهـر را نباشد غایت

من خادم را محقق گشت کـه ایام خداوندی از آن شریفتر و عزیزتر باشد کـه بمطالعهٔ سخن تفاریق رسد اما از عرض کردن اخلاص بهریکچند چاره نباشد و مصالح خویش دینی و دنیاوی بافضل ایزدی و افضال خداوندی ولی نعمتی گذاشته است و انتظار فرمان کرده تا آنرا مقتدی ساخته شود.

۴۴- مکتوب آخر

زندگانی خداوندی ولی النعم پهلوان جهان مؤید الدولة والدین سپهسلار اسلام دراز باد در دولت ونصرت وکامرانی دوجهانی و ایزد تعالی ناصر و معین.

چون ایزد سبحانه و تعالی بصنع لطیف خویش سایهٔ دولت خداوندی بر جهان گسترانیده است و تیغ جهان گشای او را از آثار معجزات خویش کرده و خلایق عالم را ازینجا کـه مرکز رایت منصورست تا باقاصی دیار مغرب در تحت منت حراست و سیاست او آورده کافهٔ مسلمانان را واجب وفریضه باشد دعاء استدامت دولت خداوندی گفتن و بصدقه و نماز و روزه امتداد مدت بقاء آن خداوند عز نصره خواستن و کسانی که بحضرت نزدیکترند و آثار کرامت ایام دولت خداوندی بیشتر می بینند و فواید و ثمرات عدل و رأفت خداوندی زود تر بدیشان می رسد آن دعـا گفتن و عمر بر آن خدمت مقصور داشتن واجب‌تر و متعین تر است.

من بنده کـه باضطراز از عجز و پیری و بی آلتی از ملازمت خدمت حضرت خداوندی باز مانده‌ام شب و روز بدعای دولت مشغولم تا بحفظ مصالح رعایای دیوان عالی که من بنده بحکم فرمان درمیان ایشانم و دعای دولت خداوند را اعزالله انصاره عبادتی می شناسم هر کدام نیکوتر، بسبب آنکه نظم شمل احوال اسلام و مسلمانان درضمن دولت پایندهٔ خداوندست و کدام عبادت تواند بود ورای این خدمت.

دعاگوی ایام همایون آن دولت را شرط ادب عبودیت نیست بیش ازاین انبساط نمودن و در اطناب افزودن هم اشتغال بدعای خیر نیکوتر والله تعالی یسمع ویجیب.

۴۵- مکتوب آخر

علی ربع سلمی بالعقیق سلامی　　　وان شط عن ذاک المقام مقامی

زندگی دراز باد هرچند با تشاهد قلوب و تدانی ضمایر تباعد اجسام را اثری نباشد اما هم دل قرار نمی گیرد و دایم الدهر طالب ومتقاضی استسعاد است بخدمت و روزگار برقرار معهود در سد" ابواب امانی مجد ومجتهد و با روزگار مقاومت کردن باندازهٔ توان آدمی نیست امید بفضل ایزد تعالی چنانست که طریق این مراد گشاده گردد باحسن الوجه .

بزرگوار خطاب بوسیدم واحوال بشولید که مصالح ناحیت مسلمانان که معلوم بود معلومتر گشت و رنج دل بیفزود و من کهتر آنچه می رود بوقت حضور بحضرت جلت از حرکات و سکنات مهتران که از آغاز و انجام کارها بی خبرند و بی علم و معرفت و مراقبت و محافظت شروع می کنند وهرچه باغواء هواجس فاسد وتسویلات شیطان متخیل گردد بر زفان می رانند ، هرچه اکنون ظاهر می گردد روشن می گفته‌ام و باوقات تنبیهی می کرده و نصیحتی باندازه واجب می داشته و چون در آن تلافی و اصلاح بودم و بیشتری ازمردمان درصف ایشان می‌دیدم تا ز علت نا مترصد ما یأتی به‌الأیام بضرورت اغماض می بایست کرد وکار بلعل وعسی باز گذاشت تا بدین حد رسید وهنوز هیچ کس را انتباهی و ارعوائی نمی بینم بل‌که در تزاید است ازینجا بمهمات کشید .

۴۶- مکتوب آخر

احسان و اجمال بهمه زفانها ستوده است و در همه مواضع پسندیده وهرچه از آن جمله بموضع تر نهاده آید و بمستحقی که آثار استحقاق اوظاهرتر باشد رسانیده شود ذکر آن در دنیا جمیل‌تر و سایرتر گردد وجزاء آن درعقبی مزیدتر و وافرتر آید .

ازنویسندهٔ این حرفها علی بن احمد الکاتب التماس کردند تا حال شیخ صاین عابد متقی عبد الرحمن ضاعف الله توفیقه بر رأی بزرگان و مهتران و دوستان ناحیت دام تمکینهم عرض کند و در تعریف او قلیل عن کثیر در قلم آرد ودر مراعات حقوق زهد و

عفت او تحریضی و تعریکی کند و استعطافی واجب دارد از این جهت لازم گشت این تعریف کردن و بتحریر کلمهٔ چند جانب را محافظت نمودن اولاً جانب خویش را که مثوبتی جسیم درین معنی مأمولست و دوم جانب بزرگان و دوستان ما که ازین توفیق ثنای باقی و دعای راقی و محمدت این جهانی و مثوبت آن جهانی خواهند یافت وسوم جانب این مستحق ضعیف حال تا مگر فراغتی باشد که بدان سبب بعبادت و طاعت و تلاوت قرآن که در آن متهدی است و از اقران متفرد و بتحصیل علوم شرعی که بر آن حرصی تمام دارد و اجتهادی بکمال مشغول تواند بود و بر آن مواظبت نمود و پوشیده نماند که چنین شخصی را رعایت کردن و بدانچه میسر گردد از اعشار و صدقات واعمال بر مددی فرمودن و او را مکفی المؤنة گردانیدن چه ثمرات دهد وچه حسنات درمیزان اعمال نهد یوم لا ینفع مال و لابنون الاّ من اتی الله بقلب سلیم.

۴۷- مکتوب آخر

مجلس رفیع خداوندی منعمی نصیرالدینی معین الأسلامی دراز باد درسمو و رفعت، ایزد تعالی حافظ و معین عمری که درخدمت مجلس رفیع خداوندی گذاشته می شود نیك بی لذت و راحتست و سلوتی که هست بامید آنست که آخر این ظلمات ایام را انکشافی باشد و استسعاد بخدمت روی نماید والله تعالی ولی التیسیر.

پیش ازین خدمتهای مطول ومختصر صادر گشت همانا شرف مطالعه یافته باشد و معلوم شده که من خادم بصورت از خدمت غایبم و بمعنی در خدمت و بدعاء خیر مشغول. رأی سامی خداوندی را نموده آید که [از] امیر عادل علاءالدین مظفر اسمعیل عمید حضرت پسری پنج ساله ماندست امیر دولتشاه و او را درهمه جهان جدّهٔ است که تیمار او دارد و دنیاوی هیچ چیز نماندست الاّ نصیب عشری که از اوقاف عمیدی بوی رسد، این حال بوقت مقام نشابور بسمع خداوندی رسانیده شد و درخواسته آمد تا فرموده شود که از عشردیه یزد وفضلا باد نصیب او مفروز می دارند و بوی می رسانند خداوند جاوید باد، ازطریق کمال دیانت برین جهت فرمود و بخط شریف

نبشت و بحکم آنکه این کودك علاء الدین دولتشاه را بمن خادم اتصالی است و تکفل مصالح او کرده شدست و یتیم ماندست این معنی عرض کرده شد و با یاد داده آمد تا بخداوندی ترتیب این خیر بزرگ بفرماید و اشارت کند تا حق این یتیم برسانند و طمع دیگران از آن منقطع گردانند، امید ثواب و ثناء دو جهانی را و من خادم را بانبساطی که در دلالت خیر و هدایت حق کردم معذور فرماید داشت و تشریف اوامر و نواهی بقلم متبرك ارزانی می دارد تا بدان افتخار نموده آید ان شاء الله تعالی.

۴۸- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی منعمی نصیرالدینی مع سایر القابه دراز باد در سمو دولت. دلی که غذا و تربیت در ولا و هوی و محبت خداوندی که جاوید باد یافته باشد و از اوایل عهد شباب تا اکنون که منقرض شد و ایام شیخوخت نزدیك است بانقراض وغیر بعید کل ما هو آت همیشه امداد فرح و هزت از شفقت و مکرمت و لطف عنایت دیده پیوسته باعث باشد بر آنکه بخدمت شتابم و ازین حشاشه که ماندست درجوار آن حضرت کرم و فتوت گذرانم و ملجأ و ملاذ از صدمات حوادث و نوایب که بهر وقت از مکان تقدیر بیرون می آید و آنچه در ایام استقامت بتکلف بسیار روشن وظاهر فرا می نماید آن جناب رفیع سازم اما اندیشهٔ مشتی مستضعف از عورات و اطفال کلحم علی وضم بعضی خاصه و بعضی از آن اقرباء نزدیك که بی قیم مانده اند مانع آن آرزو می گردد و چنانکه دل خواهد میسر نمی شود و مع ذلك در تدبیر آنم که چون ازجانب مشرخ (؟) که منشأ اندیشه است امنی پدید آید ترتیب آمدن بدان جانب بزرگوار پیش گرفته شود والله تعالی ولی تیسیر کل عسیر پیوسته خواسته‌ام که خدمتها نویسم اما تخفیف نوعی از خدمت شمرده‌ام و بکرم خداوندی وثوقست که اگر در اقامت رسوم تکلفی که میان ابناء روزگار متداولست تأخیری افتد بتقصیر نسبت نفرماید و معول بر معتقد که از قدیم باز شناخته است می دارد و بجواب این خدمت خادم را تشریف یادداشت ارزانی دارد و از اخبار اطراف بدرستی اعلام فرماید تا اگر موجب

امن و سلامت است آن شادی و بشارت بدلهای ضعفاء این طرفك رسد و سبب دعاء خیر گردد و اگر موجب حرم و احتیاط است تا از آن غافل نباشند و بادعیهٔ صالحه مقابل کنند و خدمتی که من خادم در استعداد اتمام آن بیند فرماید تا بمنت تمام کرده آید ان شاء الله تعالی.

۴۹- مکتوب آخر

وان الكثيب الفرد من جانب الحمى — الى و ان لم آته لحبيب

دولت و اقبال مجلس سامی امامی اجلی معین الدینی شهاب الأسلامی بدوامی مستمد از مزید مقرون باد. بزرگوار خطاب رفیع مبشر بقدوم همایون بمن کهتر رسید و شوارد سلوت و انس و راحت و فرحت دل و جانرا که از مدتی باز رمیده شده بود باز آورد وعالم الأسرار مطلعست که من کهتر چگونه رنجور دل بودم ازین نهضت که نه بوقت اتفاق افتاد اما چون عاقبت بخیر انجامید و مجلس سامی بسعادت و مبارکی بمستقر عز باز رسید از گذشتها یاد کردن مصلحت نباشد شکر ایزد را که شخص کریم عزیز در کنف سعادت و سلامت است و اگر اندکی المی بود و دست امتحان پای عزیز را بسود چون آسایش یابد و رنج براحت بدل گردد آنچه مطلوبست بتدریج بنجاح پیوندد، دل قرار نمی گیرد برمسافتی نزدیك سعادت التقا درتوقف ماند وآنچه نصیب دل و جانست موقوف کرد اما بانواع موانعست که تفصیل آن بتطویل کشد برعقب این خدمت استعداد بخدمت و تخلص از حبایل عوایق کرده آید و دل و جانرا قوت و قوت که بدان محتاج آید ترتیب کرده شود ان شاء الله تعالی.

۵۰- مکتوب آخر

دعا لمعاليك المشيدة المجد — و اعقب بالتأمين دعوته الجد
مددت الى العلياء ساعد ماجد — يساعده فيما انتحى الطالع السعد
و اعزز بدين انت حقاً عزيزه — وامجد بملك انت قدماً له مجد
وانت الذى يزهى به الفضل والحجى — و يرسو به ركن المعالى و يشتد
فلا حرّ الا و هو بالبر ربه — ولا رب للآداب الا له عبد

ايجمل مجدالملك انى خادم — لكم خدمة يحكى ترايبها الود

وان كاد قلبى عن مناهج ودكم — فربى يغوث حاش لله و الود

و يوردنى عن مرعتبك مورداً — يمر به للنفس ما عاشت الورد

و تحسب انى من عداة معاشر — يصوبهم عدم و يصعدهم وجد

و يسعدهم شغل و يشقى تعطل — و يزعجهم حرم و يبهجهم شكد

اذا استشرفوا للمال حباً لنيله — تساوى لدى اكفاهم الذم والحمد

سناط اللحى شوس العيون اذا انتدوا — و ايديهم عن بذل ما ملكت جعد

اذا استعطف المظلوم عطفهم رنا — اليه كما يرنو الى الشادن الفهد

و يعرف بالتقصير مثلى خادم — تيقن ان الجد فى الخدمة الجد

حنانيك انى صرت مشهد ذالقى — لأسهم دهر صرفه ابداً يعدو

تحملت من ريب الزمان فوادحاً — فكاد لذكراها الجوانح تنقد

ومكتوم سرى فى الولاء بدا لكم — فان كان مكتوم لمستبصر يبدوا

و ما انا بالناسى عهوداً تقدمت — على وفق ما نهوى وان قدم العهد

رضعنا و اجفان الليالى رواقد — ثدى الامانى و الشباب لنا مهد

دعوتك للعطف المريح من الأسى — وليس لمن يرجو عواطفكم رد

كبحت عنان القلب عن كل لذة — الى امثالها امثال قلبى تمهد

والجمت نفسى بالتقى فاستوى بها — عجاف الولايا والمطهمة الجرد

وكانت قبيل اليوم فى مهمه الهوى — يسافر حتى ما يجف لها اللبد

و ودعت ابواب الملوك مهاجراً — الى باب مولى ليس من بابه بد

اذا عن لى خطب حضرت جنابه — فابصرت سيل الخطب دونى ينسد

و ان ظمئت نفسى الى ورد مطلب — فمن فضله السقيا ومن جوده الورد

وان عاث ذئب فى ديار سكنتها — فمن حوله حولى بدا اسد ورد

ومادام مجد الملك عونى على العدى — فما بيننا من حسن آرائه سد

و لازال فى عز من الله شامخ — و عمر له من بعد افضاله مد

توافقه الايام ما خالف الدجى — سناها ومالم يألف الجمر والجمد

صدرت هذه الابيات اطال الله بقاء مولانا مجدالملك و ادام فى العز و العلو ما يفضى الى مقنع الولى ومصرع العدو عن قلب شج حرج و صدر للهموم مذب ومدرج تتضمن ذكر بعضها بعض هذه الابيات وان كانت واهية المناسج دالة على حرج قلب الناسج ويتضمن بعضها ما يتلو ها من احوال التاليه لما شرف به الخادم من نتايج طبع الكريم المولوى

و نسائج ذهنه الـزکی العلوی ما کان شرّ فنی بامثالها فی ریعان الشبیبة المنقضیة ایامها المتوالیه اعلامها و لولا مهابـة الجناب الرفیع الصادرة عن الاطالة و التصدیع لاقتحمت مهاوی الأطناب و بسطت مطاوی الکتاب الی ما تقدم او تأخر من الاکثار فی الاشعار عربیة وفارسیة مبنیةً علی الکرامة المولویة هذه :

ای دل و طبع لطیفت معدن علم و ادب
برده در میدان هر دو از همه دنیا قصب
بوستان هـر دو را از تو بهاری دایمست
بلبل طبعت از آن هرگز نباشد بی طرب
درعرب چون تو نبود و درعجم چون تو نخاست
بی نظیر و بی همالی در عجم و اندر عرب
گر تعب دیدی تو در اصلاح احوال جهان
نیست آن از کار هـای گنبد گردان عجب
نیک دانی کانبیا و اولیا چـون بوده اند
از بـرای راحت خلق خدای اندر تعب
در خزینه گر شدست از دست برد روزگار
برد چون اکسون و دستار پسائی چون قصب
شکر ایزد را که دارد شخص بی همتای تو
از رداء کبریـا و حلهٔ عصمت سلب
صدرا حراری وداری منصب صاحب چه شد
گر شود در خدمتت صابی ثانی منتجب
درصناعت گرچه صابی نیست خواهد گشت زود
از کمال صبوت درگاه تـو صابی لقب
حبذا شعرت که لفظش آب و معنیش آتش است
این همه حلوءـواطف آن همه مرٌ غضب

پاك چون در ثمین و عذب چون ماء معین
در طرب دل را و جان را خوشتر از آب عنب

کاشکی بودی یساری تا نثارش کردمی
هرچه در عالم نضار و هرچه در گیتی ذهب

حاکم دیوان شاهی و همیشه حکم تو
بود و باشد تا قیامت مقتدی و منتخب

حال خدمتکار دانی حال موضع هم بدان
وانگهی فرمای حکمی عدل خالی از ریب

موضعی یکسر خراب و مردمی بی‌نان و آب
در نهیب فتنهٔ غز مال گشته منتهب

درچنین وقت از چنین قوم وچنین جای خراب
رسم عرض ای صدر عالی چون توان کردن طلب

٥١- مکتوب آخر

قدمت فقدمت المسرة قادماً — الی کل قلب فی الولاء قدیم
و من لی بقلب قد علمت وصالکم — لمثلکم بین الکرام عدیم
انیسی جنح اللیل نسج مدیحکم — و ذکرکم طول النهار ندیمی

چون مناجات دلها برقاعدهٔ موالات ملاقاتی دیگرست و بملاحظت آن فواید و محاورت و مفاوضت می توان یافت پس واجب آید که میان اخوان الصفا و سالکان آن مسالك را هرگز مهاجرت و مفارقت نباشد و با تفرق شمل اشخاص بوسایل و روابط صفا و اخلاص همواره در انس مجالست و لذت مؤانست باشند و از روان مصافات یکدیگر می نگرند و اسرار و افکار در میان می نهند و سرایر و ضمائر عرض می دهند وسالهاست تا این معنی حسب حال من کهترست درمشایعت مجلس سامی قضوی بهاءالدینی و اگر بیشتر ایام در مفارقت اجسام گذرانیده شدست چون تجاور قلوب و ارواح در میان است احتمال آن رنج بقوت آن تصور آسان میشود تزجیتی می‌توان

کرد و بلعل و عسی روز بشب آورد وتا بشارت قدوم همایون شریف بجاجرم یافته‌ام
بی قرار گشته‌ام تا بچه نوع از انواع راه اجتماع و التقاگشاده گردانم و بدان خدمت
شتابم و آن مراد ومرتبت که قربب المتناولست دریابم و گاه چون بعوایق و موانع فرو
می نگرم می گویم التماس کنم تا اگر هیچ ممکن نگردد تشریفی که در زیارت و تفقد
بهروقت می فرمودست تازه گرداند و رسم القادم یزار بالقادم یزور بدل کند که رسوم
این عهد همه مبتذل گشتست و احوال آن قاعدهٔ معهود منتقل شده. رأی سامی حاکم
عـدلست و مخیر و مقتدی و متبوع در محکوم و مقتضی آنچه بیند از انعام زیارت
و استزارت و تشریف حضور و استحضار بثنا و منت مقابل خواهد بود و له الفضل
زایراً و مزوراً.

٥٢- مکتوب آخر

کأخلاق مجدالدین طیباً تحیة علیه من الصب الصحیح وداده
یدیم بذکراه ثناء مخیر مقیم علی الود القدیم فؤاده

زندگانی مجلس سامی اجلی عالمی مجدالدینی شمس‌الأسلامی دراز باد، شرح
دادن حال اشتیاق متکلف شدست و ذکر آن در صدور مکاتبات ممانسج علیه‌العنکبوت
گشته، تشاهد قلوب و تناجی ضمایر از چنین انواع مستغنی دارد، فضل ایزد تعالی
تیسیر اجتماع و استمتاع درین بقیت عمر مختصر بالتقاء غریب و بدیع نباشد فله‌القدرة
علی مایشاء.

پوشیده نباشد که عواطف مخدومان ومساعی صدور و بزرگان در اوقات هجوم
حادثات متمسك مخلصان ولا و هوی باشد فـلان را که موصل این خدمتست میان
جاجرم و بسطام حادثهٔ افتادست و جماعتی از قطاع الطریق بوی رسیده‌اند و هرچه
داشته است ببرده‌اند واو راکما ولدته امه بگذاشته‌ونشان ایشان بر آن طرف می دهند
بخدمت آمد، و بدین تحیت متوسل گشت و الرسائل اجنحة الوسائل.

سزد از مکارم مجلس سامی که در تفحص و استرداد آن مبالغت فرماید وشفقت بواجب نماید و آن سعی جمیل را موجب و مقتضی ثنا وثواب داند ان شاء الله وحده .

٥٣- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد کارها در سلك مراد منتظم ، بعد ازین حال اشتیاق شرح نخواهم داد و تتبع آن تکلف نخواهم کرد که قصه و غصهٔ آن دراز گشت و از حد گذشت اما در تعجبم ازین تقارب و تباعد که از جانبین بتن و دل حاصلست و ازین تهاون و تقاعد که در تدبیر نظم شمل و ترتیب اسباب التقا و استمتاع باجتماع می‌باشد بدان ماند که اومید و نوید عمر نوح یافته‌ام و منشور خلاص مما لامناص عنه خوانده تامی‌اندیشم که اگر یکچند درمفارقت و مباعدت بگذرد موافقت ومساعدت ازروزگار آیندهٔ پاینده میسر خواهد بود هیهات هیهات عمر عزیز گذشت وفلك ایام آن مناقشت و تدنیق برما می‌شمرد و بفذلك می‌رساند و ما در دائره غفلت متمکن نشسته و چشم از نظر در نمودارات معتبرات که سواکت ناطق اند بسته و ذالك هوالخسران المبین این خدمت منتصف شهر ربیع الأول می‌نویسم ازحال سلامتی لایق دقت ومناسب روزگار و مدتی مدیدست تا از آثار بنان مبارك مجلس سامی محرومم چون مجالست ازمیان برخاسته است و از اعداد عاطار بعنقاء مغرب گشته ، مکاتبات باری ازمیان برگرفتن چه معنی دارد و درکدام شریعت مصادقت و مصافات جایز شمرده آید این هم از نکد دهرست .

٥٤- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی خداوندی منعمی دراز باد درسمو دولت واقبال ونصرت پیوسته مستخبر احوال می باشم و بادعیهٔ صالحه مدد می فرستم و دوام و ثبات دولت و دوام نظام اقبال می‌خواهم والله تعالی ولی الأجابة .

عرض کنندهٔ این خدمت فلان که از مشاهیر بیوتات خراسانست و نسب وحسب او در اشتهار از تعیین و بیان استغنا دارد حال حسب اذکی من المسك و حال نسب اظهر من الشمس و الجواد عینه فراره درین عزیمت نهضت بدان حضرت کرد تا بجانب عراق رود بمدد و شفقت و عنایت خداوندی توقعست که ظن او بوفا پیوندد و از آن عواطف که خاص و عام بدان مشمولند بهرهٔ یابد تا ذکر جمیل منتشر گردد و ثواب مدّخر شود و من خادم بمنت آنچه در حق او رود و تقدیم افتد مخصوص باشم چه با آن بزرگ زاده حقوق بسیار میانست و بسیار جهد کرده شد تا مگر تأخیر می کند که من خادم را همه عزیمت بدان صوب می باشد مبادرت مصلحت دید و برچنان سفر مبارك که در اندیشه دارد اعتراض محال نگارد ، بدین انبساط معذور فرماید وخدمتی که باشد نماید تا تمام کرده می آید .

۵۵- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی دراز باد در دولت ، حال اشتیاق شرح دادن و طریق تکلفی که معتاد اهل عصرست وفاقاً او نفاقاً بازگشادن بعد ما کـه دلها را در مرآة مصافات یکـدیگر نظرست و ارواح را در مشکات معرفت ازل مشاهده حاصل اتخاذ ننماید واز مذهب صفای وداد بر آن اعتراضی واجب آید فی الجمله بغایت مشتاقم بدیدار مبارك وهیچ حسرت از روزگار زیادت ازین نیست که این بقیت عمر مختصر درمفارقت چنان دوستی بزرگوار می باید گذاشت وچشم انتظار برانجاز مواعید عرقوب که بهروقت می نویسد می باید داشت ایزد تعالی سببی ساخته کناد ملاقات را که در روح و ظل آن ازین جحیم مفارقت خلاصی و آسایشی باشد و نسیم نعیم آن لبهای تافتهٔ افروخته را ترویحی واطفاء شعلهٔ کند آیا این آرزو میسر گردد و این مراد کجا و چگونه دریافته آید ؟ منیء ان تکن حقاً تکن احسن المنی . رأی سامی را نموده می آید که من کهتر ازتاریخ اواخر صفر تا اکنون که منتصف ربیع الآخر است درعارضهٔ منذر بوده است

حاشی المجلس السامی و از دوگونه علت متضاد در هم آمده بود تا امروز که یك هفته است ازاقبال صحت وظهورمخایل شفا و راحت واین اول نوشته است که بقلم مضطرب و دست مرتعش خویش درین مدت محرر می شود و استرواح درمیان عارضه بمطالعهٔ خطاب شریف دانسته‌ام کـه من کهتر را بدان تشریف داده بود مقرون بانعام روغن بنفشه، خدمت کرده‌ام و درنشر محامد افزوده وسبب تأخیر در اصدار جواب آن بود تا مگرخدمتی که نوشته آیدبخطی دیگر که آسیبی بدان خاطر بزرگوار رسد ودرین نوبت باضطرار طریق اختصار می باید سپرد تا ملامت نکند و برطریقی و نوعی دیگر که نشاید بود ننهند و طمع می دارم که وقت فرصت ذکر اخلاص من خادم درحضرت مجلس عالی خداوندی یمین الدولة و الدینی شاه مازندرانی دام عالیاً تازه می دارد و خدمت و دعا می رساند وشرایط کرم وعهد بجای می آورد وعذر خدمت مفرد نانوشتن تخفیف را و بر خدمت و ثنا که در خلاء وملا گفته می آید اقتصار کردن تمهید کند و همچنین تحیت وسلام بجملگی بزرگان و مخدومان کـه در آن خدمت مبارك حاضر باشند فرماید رسانیدن خصوصاً امیرحاجب فلان وچندانکه درعبارت آید از آرزومندی تقریر کند دانم کـه از حادثهٔ فلان بر خاطر شریف چه رنج باشد که بغتةً و بی مقدمه واقعهٔ بود و آن رنج وراء همه باشد کـه مهتری و دوستی چنان عزیز را چنین حادثه افتد و دوستان مخلص در ازالت آن هیچ سعی نتوانند کرد منجح.

الیس عظیماً ان تلم ملمة　　ولیس علینا فی الحقوق معول

باآنکه در ناتوانی جهدی می کنم ونوشتها فرستاده‌ام بخط خویش امامی دانسته‌ام کـه آن را بس اثری نتواند بود بسبب آنکه عرض کنندهٔ مشفق نمی شناخته‌ام اکنون می شنوم که حادثه بپایان کشید اللهم حقق.

ترصد مطالعات کریم مشتمل بر اعلام و استعلام احوال و ذکر اوامر ونواهی کرده می آید تا بدان افتخار نموده می شود.

٥٦ - مکتوب آخر

زندگانی خداوند منعم مکرم دراز باد در دولت و من خادم مشتاق خدمت آن

خداوند روزی قبل الأنقطاع الأمل وحلول الأجل خطابی که خداوند در شعبان سنهٔ اربع وتسعین باحورد (کذا؟) درصحبت فلان فرموده بود در آخر صفرسنة خمس وتسعین بمن خادم رسید و بتازگی روحی در قالب ضعیفم روان گردانید و دلی که از آن الاّ اثر خفقانی محسوس نمانده بود باز داد و بیافتن آن کرامت همه محنتها و رنجها و دردها که درین هفت سال از مصائب اعزه رحمهم الله و اطال بقاء مولانا و از نوایب عجایب کشیده بودم و دیده فراموش گشت و سلوتی که موهوم نبود پدید آمد و شرح آنچه برسر من خادم گذشت نمی دهم که از آن خبر [جز] تجدید رنجی دیگر نباشد آنچه فرموده است که حرکتی بمبارکی بدین طرف درفکرتست اللهم حقق که اگر یك نوبت دیگر آن سعادت خدمت من بنده را روی نماید هیچ غصه از روزگار در دل نماند آیا این دولت تواند بود و این اقبال در اثناء این چندین نحوست روی شاید نمود؟! چه عجب که آفریننده عز وعلا قادرست بر تیسیر هرچه بندگان را عسیر نماید و تقریب آنچه عاجزانرا از قصور همت بعید آید، ازین کلمات غرض من خادم بیان حال خویش است وعجز وقصور همت چه حضرت بزرگوار خداوندی ازین منقصت وسبت منزه ومقدس است اگر در بنیت بسبب علو سن که ..... از علو مضاعف باد فتوری ظاهر یابند همت عالی و عزم الرجال که خدای تعالی آن خداوند را ممتاز گردانیدست از جهانیان هرگز قاصر نگردد و فاتر نتواند بود.

فصلی که بر قلم خداوندی رفتست در معنی اهمال من خادم رسوم خدمتکاری را و مرا بنسیان حقوق ولا منسوب فرموده نمی یارم گفت ان بعض الظن اثم بحکم آنکه یقین می دانم که آن فضل از سر عتابی کریمانه رفتست و از آن تحریض من خادم خواسته بر ادمان مکاتبات و بیرون ازین هیچ شائبهٔ دیگر با آن نیست بلی معترفم بگناه خویش تغافل کردم در قاصد فرستادن المرء یعجز لا المحاله واکارشا یستی بست ولکن با این غم که بردل وجانم بود می هراسیدم که نباید غمی و دردی دیگر باید کشید حقیقت حال آن بودست که بی تحاشی نبشته شدست اکنون منت خدای را عز وجل که دل قرار گرفت وامید افتاد که یکچند دیگر زندگانی باشد و سعادت خدمت

خداوند باز یافته آید و آن کلمه که نوشتست از معنی ماتم داشتن بر کار گرفته شود و بواجب خویشتن بار دهیم و کلی دل بر آن نهیم وقطع علایق را که من خادم را هنوز از آن نجات نداده است وهرچند که می کوشم تا برهم هنوز در دامم ترتیب کرده آید وچون از همت خداوندی مدد یافتم بی‌شك بدین مراد رسم چه همیشه حصول مقاصد خویش دینی و دنیاوی از نتایج همت آن خداوند دانسته‌ام و سه چهار سالست تا در اندیشهٔ سفر حجاز می باشم وغرض از آن انقطاعست عوایق و علایق را ، امید می‌دارم کـه امسال راست آید و استعانت در مهیا شدن اسباب آن بفضل ایزد تعـالی و همت همایون آن خداوند می کنم و استمداد از آنجاست فحسب ، ترسانم از ابرام که سخن باطناب می انجامد و هنوز آنچه دل می خواهد کلمهٔ درقلم نیامدست چون چنین است هم تخفیف به .

بسمع خداوندی رسیده باشد که وفات هفت فرزندم برعقب یکدیگر چگونه بود ، خداوند وارث اعمار باد و درین سالی پنج سه فرزندم دو پسر و یکی دختر که خداوندی عز وجل باز دادست بدایگی ایشان مشغولم حال اینست دیگر بدین قیاس می فرماید ، دیگر حدّ حطام دنیاوی خود نشاید کرد که کتابی چند بنشابور که مانده بود در مدرسهٔ صندلی نهاده بودم که آن موضع بسلامت تر دانستم درین ماهی دو آن نیز در تعصب فریقین در نهب و غارت افتاد و فراغتی بیکبارگی پدید آمد .

از خدای تعالی مأمولست و از قضاء او منتظر که ما را برعقب این رنجها و اندیشها بدیدار مبارك خداوندی آسایشی و راحتی دهد تا این همه گذشتها فراموش کنم و دست درفتراك آن دولت زنم بتوفیق الله وعونه .

پسر او محتشم فلان احوال گوید ازوی التماس کرده‌شدست تااملاء خداوندی آنچه از تفسیر و بدایع و غرایب و همچنین ازحکم و ادعیه میسر شود بنویسد و از اشعار توهم تا بدان سلوتی باشد الی‌ان اسعد بخدمته و استبشر بالنظر الی طلعته والله تعالی ولی التوفیق .

٥٧- مکتوب آخر

زندگانی مجلس رفیع خداوندی دراز باد در علو و رفعت و تأیید و سعادت ، چون عقیدت در هوا داری خداوند را معلومست اشتیاق بخدمت بر آن قیاس توان فرمود بی آنکه من خادم را بقلم ابرام باید نمود . پیوسته بدعاء خیر مدد می‌فرستم و گاه گاه که معتمدی را یابم خدمتی مختصر نیز نویسم و خویشتن را بایاد می دهم نمیدانم تا حال رسانیدن با چندین حوادث روزگار و موانع بر چه جملت تواند بود همانا فلان بر اسبی خنگ نشسته و نیامی بی تیغ در زیر رکاب افکنده بخدمت رسیده باشد وخدمت من‌خادم رسانیده و احوال تقریر کرده واین‌خدمت فلان خواهد رسانید وشکایت ایام خواهد گفت و کیست که نه متشکیست خدای تعالی دری برحمت گشاده گرداناد واین‌ضعفا [را] که‌التجا الا ّ بدرگاه آن‌خداوند ندارند فریاد رساد ،

درحق فلان‌شفقت فرمودن وبتدارك خلل کار او اشارت کردن ازلوازم کرم باشد ودرحضرت خداوندی جز رعایت حقوق وبلای وخللی که از روزگار افتاده باشد نبود و آن توفیق در زیادت باد .

خداوند و خداوندزاده فلانرا دعـای خیر می گویم و بوسیلت اخلاص امید اجابت می دارم و مترصد اوامر و نواهی را تا بدان افتخار نمـایم ، مستظهرم بدان مکارم و عواطف کـه بی التماس و استدعا آنچه متضمن مصالح من خادم باشد مبذول فرموده می آید .

٥٨- مکتوب آخر

زندگانی‌خداوند ولی النعم دراز باد وکارهای دوجهانی بر وفق مراد من بنده درخویشتن می نگرم و می‌دانم که ازحد عبودیت درمی گذرم و بقلم درد سر می نمایم وخود را درمعرض دشنام صرف می نهم اما از کرم خداوندی عجب نباشد اگرمعذور فرماید وبرملا آنچه مستوجبم نگوید هم امروزکه هفتم جمید الأولی است خدمتی

مسطور نبشته شدست و هرحالی نموده آمده ممکن باشد که بیش ازین خدمت عرض کنند و بر احوال وقوف افتد .

رسانندهٔ این خدمت فلان در عهد برادر خویش رحمه الله و اطال بقاء المولی المنعم حقوق خدمت ثابت کردند و همیشه بعواطف خداوندی اختصاص داشت وشکر آن علی الدوام می گوید و دعاگویان دولت خداوندی را مدد می کند ، این مدت که من بنده درین بیغوله افتاده‌ام پیوسته اورا از روزگار رنجور و کوفته وسوخته یافته‌ام ومی خواسته است که ازعوایق ایام فرصتی یابد وبخدمت حضرت خداوندی شتابد واین نیت را کار بندد

واذا لم یکن من الرزق بد   فتتبع مطالع الاقبال

آن فرصت اورا میسر نمی گشت تا اکنون که بوسیلت ونیك خواستن دولت خداوندی واستظهار اخلاص که دردعاگوئی دارد برخاست وپای درراه نهاد تادست درفتراك سعادت ایزدی ودولت ازلی زند وسر بر آن عتبهٔ مکارم ومعالی نهد و ازآنجا تتبع رزق مفقود کند و بمواهب و صنایع نامحصور و نامحدود مسعود و مجدود گردد .

از کرم فیاض خداوندی سزد که در تقویت او بایزد تعالی تقرب جوید که مستحقست وهنرمند وحق هجرت و رحلت او رعایت فرماید که مرتجی وملتجی است و محافظت چنین حقوق در ذمت کرم لازم آید . رأی عالی خداوندی در اصغاء سخن فلان واجابت ملتمس او وی را درزمرهٔ ثقات خدم وکفات اهل‌قلم مؤیدوموفق داراد و من بنده را بدین ابرام معذور ومغفور .

۵۹- مکتوب آخر

زندگانی مجلس سامی اجلی عالمی فرزندی‌حمیدالدینی مع سایرالقابه درازباد در سعادتی دایم و عزی و اقبالی با آن فضایل وفضل مناسب و ملایم چندانکه ممکن گردد از معنی تحنن و اشتیاق تصور کند و چنانکه از لوازم کرم و لطف آن شیمت سزد در قبول عذر تقصیر های من کهتر عاطفت مبذول دارد و جملگی آن با تصاریف روزگار که احوال آن معلومست نسبت می کند و شفقتهای مألوف که معوّل

بر آنست و مستند فی جمیع الأحوال آن باز نگیرد و دقایق مکارم و صنایع که خاطر وقلم همایون در ترتیب و تلفیق آن خطو وسّاع و ید صناعست بجای می آرد و باوقات فرصت که انتهاز آن کرده باشد در پیش تخت اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله تجدید ذکر عبودیت و صفو طویت بر قرار معهود می کند و نیابتی بواجب مؤثر مبشر بمزید عواطف آراء عالیه می دارد واز آن انهاء و اصغاء ذکر تهاون احتراز نماید چون برعقب این خدمتها معتمدان بخدمت خواهند رسید وناچار خدمتی مطول باید نوشتن حالی برین مختصر اقتصار افتاد و ترّصد مقترحات کرده می آید تا بدان افتخار نموده شود. قاصد می بیند که مستوفزم و در میان عقیلهٔ بسیار بسهو و عثرت و اختصار ملامت نباید فرمود.

٦٠- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در سموّ دولت و سعادت چون هرعبارت که از ذکر اشتیاق در قلم آید دل پسند نخواهد بود و هرتقریر که ایراد کرده شود جز غیض من فیض نباشد آن به که آن تکلف در توقف نهم و برخویشتن خوانم.

اذا لم تستطع شیأ فدعه و جاوزه الی ما تستطیع

چون فرمان اعلی خـدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه‌الله تجدید ذکر عبودیت و صفو طویت برقرار معهود می کند که بحقیقت حیات را قوامی داد وسعادت عام راکه خواهد بود بنیاد نهاد ،بکمترین بندگان دولت قاهره ثبتهاالله رسید واز غایت التذاذ و استبشار بدان سعادت که ناگاه ظاهر شد چنان گشتم که از خویشتن واز هرچه در دنیاست فراموشم گشت و ساعتی دیگر کالمغشی علیه مانده بودم خصوصاً در آن لحظه که نظر مبارك برتوقیع اعلی اعلاه‌الله افتاد و ذکر رنج و شغل قضا ومرسوم آن فرموده شده بود خود نمی‌دانم روح را چه ارتیاح و دل را چه فرح و نشاط و قوت حاصل آمد ، عبارت ازین معنی هم ناممکنست بدعا وصدقه واستدامت دولت وبسطت عرصهٔ مملکت مشغول بودن بهترین کارها می دانم و بدان مشغولم ، اما تعجب

کردم که مجلس سامی فرزندی حمیدالدینی اسماه‌الله بتشریف خطاب عزیز یاد نفرموده بود و فطام از آن انعام مألوف جایز داشته بعد از تفکر بسیار بر آن حمل کردم که بدو نوبت آن تشریف کرامت می کردست و خدمتی بجواب آن که نوشته بودم بشادیاخ فرستاده بی‌شك نرسانیده اند و اگر نه از آن ذکری فرموده بودی ازین جهت تغیری بخاطر کریم عزیز راه یافتست و سبب قصور مکاتبت گشته .

اولاً بفرماید دانستن که پیش ازین خدمتی و تحیتی نوشته ام مصدور بدین دو بیت :

اذا سألونی من کاتب — حمیدالخصال کریم سدید
اجبت و کررت صدق الجواب — حمید، حمید، حمید، حمید

و در اثناء آن خدمت هر فصل در هر بابی یاد کرده و بقطعهٔ بهاری مخلص آن بدعا و مدح اعلی خداوندی سلطانی اعظمی اعلاه الله باضافت؟ آن برده اول آن قطعه :

حکایت گویم از حسنت شکایت گویم از ظلمت
چو بینم رایت اعلی بفیروزی و بهروزی

عرض حالی آنست تا بتقصیر منسوب نباشم و آن بزرك و فرزند بعلت تقصیری که نبودست تشریف مکاتبتی که تغذیت روح و تقویت دل مجروح کند باز نگیرد و چون مسافت نزدیك شد امید است عن قریب استسعاد بخدمت میسر گردد و مطلوب دیرینه بنجاح پیوند و توقعست که بر قرار معتاد احیاء مراسم مصافات واجب می دارد و دقایق حسن المناب درهمه ابواب بجای می آرد و چنانکه احوال من کهتر دانست و کار این ناحیت که بغایت اختلال کشیدست شناخته در دیوان اعلی اعلاه الله تقریر می کند و مراقبت جانب الهی را که میامن آن شاملند در پیش دل و خاطر می دارد .... احوال و کیفیت عزایم همایون منت نهد مقرون باستخدام در اتمام مهمی که باشد تا تمام کرده آید .

احبك او یقولوا جر نمل — ثبیراً و ابن ابرهیم ریعا (کذا)

دعاء طول بقاء مجلس سامی فرزندی اجلی حمید الدینی باملاء دل از میان جان می گویم و قلم را مثابت آن نمی نهم و محل آن نمی دانم که واسطهٔ آن باشد حال

اشتیاق پوشیده نماند و اگر هیچ گونه در وقت فراغتی و هنگام خلوتی با دل عزیز استشارتی رود دانم که در تصدیق من کهتر اشارت برچه جمله رود.

از باری تعالی مؤانستی برحسب مراد مسؤلست وهو عز اسمه ولی انالة الطلبات واجابة الحاجات بمنه تشریف خطاب شریف که درصحبت فلان بود وبرهر لطیفهٔ ودقیقهٔ نظماً ونثراً ثناها گفته‌ام لله الحمد که آن کرم عهد علی مر الأیام درتزایدست واعتضاد بدان صفای وداد وحسن اعتقاد در تضاعف، از لطف شیمت و صفو مودت که دراسباب معاد ومعاش خویش عتادی وذخری و زادی هرچه ستوده‌تر میدانم وبدان مستظهرام و مزید آنرا علی تعاقب الأیام مترصد واگرچه خدمتی که می نویسم مختصر ظاهرست آنچه اصل معتقدست مختصر نیست و توقع باشد که برخاطر عزیز فراموش نمانم و همت همایون ملتفت می دارد و باوقات فرصت در پیش تخت اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی شهنشاهی اعلاه الله تجدید ذکر خیری می کند و دقایق اجمال المناب بجای می آرد وچون ازین ناحیهٔ سرق؟ تعلق بدیوان اعلی اعلاه الله مخصوص گشت مراقبت دقایق مصالح بیشتر فرماید و ترتیب مهمات می کند و الأهم المقدم آنست که با معتمدی از آن من کهتر باسه چهار معروف بی‌غرض کاردان بدیوان اعلی اعلاه الله رسد و احوال براستی تقریر کند. هیچ متصرف و گماشته نباید که صلاح ومصلحت دیوان و مسلمانان درضمن آن دقیقه است. بعد ازین قلم مباسطت جاری‌تر می بایدداشت ومهمات و ملتمسات لایق اقتراح می‌فرمود تا بدان افتخار نموده آید.

عذر اختصار مقبول باد که آنرا اسباب ذاتی و عرضی وتفصیل آن بتطویل کشد والعذر عندکرام الناس مقبول.

٦١- مکتوب آخر

زندگانی دراز باد در عز و دولت تکلف در ذکر اشتیاق بعد از وقوف جانبین برکیفیت حال عقائد تعسف می دانم و درین مفارقت مدید مدت رنجور دلم. امید می‌دارم که راه ملاقات بأحسن الوجوه گشاده شود و درین تحیت و خدمت اطنابی

نمی کنم و سخن با آن می آرم که چون معتمد فلان بخدمت رسد و احوال گوید همت همایون آن بزرگ و فرزند مقصور باشد بر اتمام حاجات و هر مهمی بطریقی که مصلحت بیند در پیش او نهد و باو باز نگذارد و مشفق وار ایستادگی نماید و مخلص وار عنایت فرماید چه با او گفته ام تا آن بزرگ و فرزند را بجای من داند و مشاورت می کند و بدان ارشاد و هدایت ترتیب حصول ملتمسان پیش گیرد خدمتی نوشته شدست بامید آنکه در مجلس اعلی خدایگانی سلطانی اعظمی اعلاه الله شرف عرض یابد و برعقب آن سخن مصالح ناحیت رود آن ترتیب چنانکه داند بفرماید و بکند و بدین اختصار درین نوبت معذور دارد چه قاصدان برعقب خواهند آمد با خدمتهای مطول و قد اعذر من انذر خدمتی که باشد فرماید تا تمام کرده شود.

۶۲- مکتوب آخر

بنده و دعاگوی علی کاتب بر رأی عالی خداوندی ولی النعمی ضیاء الملکی دام علوه می نماید و خداوندان صدور و اکابر دیوان و درگاه پادشاه عادل ملك ملوك الأمراء خسرو مشرق را اعزالله انصاره و ضاعف اقتداره، تقریر می کند با آنکه رعایای جوین علی العموم درویشانی خویش کار و دعاگوی دولت و بدل و جان نیك خواه و نیك رعیت اند علی الخصوص رعایا ادوار ۱ حقوق مزید دعاگوئی واخلاص در رعیتی دارند واز دیگر رعایا بارکش ترند و رنجور تر و همواره درمعرض عوارض آینده وشونده آمده و بنده ایشان را بانواع تلطف و مواعید عدل و احسان خداوندان نگاه می دارد و تسکینی می دهد ، درین وقت برعقب خرجها و رنجها تفاریق صاعقهٔ تگرگ افتاد و درین خطه غله و میوه نماند برصفتی که درویشان چون در رزان می رفتند فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها حسب حال ایشان بود وچون برکشت زار گذر می کردند فاصبح هشیماً تذروه الریاح ظاهر و روشن می نمود وچون در خانه می آیند منشیان تقدمهٔ خراج بریك جانب می بینند و بردیگر جانب موکلان غله تفرقهٔ قلعهٔ اراه؟ بعد ما که هفت هزار وسیصد من بداده اند و آن را بمبلغ سه هزار من بمرابحه قرض

۱- چنین است درمتن وشاید هم «آزادوار» بوده رجوع کنید بهمعجم البلدان ج ۱ ص ۲۳۰ چاپ اروپا.

گرفته، بنده بحکم آنکه بفرمان خداوندان دامت دولتهم بصدد عهدهٔ مصالح این ضعفاست حسبةً لله تعالی و طاعة لأولی الأمر شمهٔ ازین حال باز نمود تا اگر این مستضعفان مستحق رحمت اند و نمی باید که مستأصل شوند واین خطر وهم مدروس گردد، رحمت فرمایند و شطری از خراج ارزانی دارند و مثال دهند تا ازیشان بدان مبلغ که از تفرقه غله داده اند و تسلیم کرده و از قرض برگردن قانع باشند و تکلیف مالا یطاق جایز ندارند ودر احیاء واستبقاء این ضعفا بایزد تعالی تقرب جویند تا بی شك و شبهت برکات آن عاطفت وسعی مبارك بایام همایون دولت قاهره شیدالله ارکانها رسد بمشیةالله وعونه و تیسیره.

امیدست که بنده درین استعطاف واعلام بفضول وابرام منسوب نگردد و دامن عفو و اقالت برین زلت و تجاسر او کشیده آید. دولت و اقبال پاینده باد و بسطت مملکت افزاینده، بحق النبی المصطفی و آله الطاهرین.

٦٣- مکتوب آخر[١]

فلان ادام‌الله سعادته و حرس سیادته سلام و تحیت ما بخواند و بلقاء کریم و مشاهدهٔ عزیز خویش مشتاق شناسد و بداند که هر که بچشم اعتبار در عالم ناپایدار نظر کند و بدیدهٔ خرد در جهان گذرنده نگرد، بروی پوشیده نماند که دنیا عرصهٔ فناست نه سرای بقا و موضع فرارست نه منزل قرار وهرمخلوق که از مادر بزاد وقدم برخاك این رهگذر نهاد طینت او را از بهر هلاك وفنا سرشته‌اند و برصفحهٔ عمر او آیت انقراض و انقضا نبشته ومقیمان ساحت دنیا برشرف انتقالند وساکنان عرصهٔ عالم برجناح ارتحال کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والأکرام و اگر هیچ کس را درین دنیا عمر ابد وبقاء سرمد توانستی بود پیغمبرما خاتم النبیین وسیدالمرسلین را صلوات‌الله علیه علیهم بودی چون او با عز نبوت و رسالت وکمال عظمت وجلالت رنج

---

١ - درحاشیه این مکتوب در صفحه ٣٠٤ مجموعه نوشته شده « این دو نامه که درآخر نبشته‌اند از آن رشید وطواط است ازین ترسل نیست ».

زوال کشید و شربت فنا چشید هیچ کس را عنان بدست اباطیل امانی [نشاید داد] ۱ و دل بر دوام زندگانی و بقاء جاودانی نباید نهاد. خردمند آن باشد که در وقوع مصایب و نزول نوایب طریق تسلیم سپرد و بقضای ایزد عزوجل رضا دهد و صبر جمیل که ثمرهٔ آن ثواب جزیل است پیرایهٔ خویش سازد تا از آن قوم شود که خدای تعالی می فرماید الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

و فلان ادام‌الله بهجته [وحرس مهجته۲] از آنجا که وفور عقل و اصابت و کمال رشد و نجابت اوست برین معانی که شرح داده شد واقف باشد و بر تصاریف روزگار و انقلاب ایام عارف و داند که انفاس معدود و آجال محدودند و تغییر و [تبدیل۳] نگیرد و تقدیم و تأخیر نپذیرد فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون [وهرچند حادثه‌است که دلهای عالمیان بنزول آن رنجورست و ارواح آدمیان از رامش و آرامش دور و مهجور اما فلان صانه الله من سوء الأقدار وجعله وارثاً للأعمار از آن سلف صالح خلف صدق است واز آن شجر طاهر ثمرهٔ طیب وهرپدر را که بعد از وفات او چون فلان فرزندی ماند که برطریق گزیدهٔ او رود و آثار پسندیدهٔ او تازه وارد آن پدر از روی معنی زنده باشد نه مرده من کان له ولد صالح فهو حیّ بعد موته۴].

ایزد تعالی آن گذشته را بیامرزاد و ماندگان را بظل رعایت و کنف حیاطت خویش بداراد و این حادثه را آخر البلایا و خاتمة الرزایا گرداناد. باید که پیوسته فلان ادام‌الله سعادته و حرس سیادته سیرت آن سعید شهید می‌ورزد وطریق مکاتبت و راه مراسلت می‌سپرد [و قاصدان۵ و نوشتها] برتوالی و تواتر می‌فرستد واگر آن پدر برفت ما را بجای پدر داند وصدق شفقت ما احوال خویش را شامل و حاجتی و التماسی که باشد اعلام دهد تا باجابت و اشاعت مقرون و موصول گردانیده آید [ان شاءالله تعالی].

۱ـ چنین است در مجموعهٔ منشآت رشید ودر متن «ندادند».

۲و۳ـ فقط در مجموعهٔ منشآت رشید.

۴ـ قسمت بین دو قلاب فقط در عتبة الکتبه است و در مجموعهٔ منشآت رشید دیده نمی شود.

۵ـ در عتبة الکتبه «وقاصدانرا و نوشتها».

٦٤- مکتوب فی التهنیة و العنزیة

زندگانی مجلس شریف در تمهید و بسطت و تأیید و غبطت دراز باد فراوان سالها و ایزد نعالی راضی و راعی آرزومندی بلقاء میمون و طلعت همایون مجلس شریف زاده‌الله شرفاً از حدّ وصف گذشته است و بیان و بنان از تقریر و تحریر آن قاصر و عاجز گشته و امید ببدایع فضل و صنایع لطف ایزد عزّ اسمه واثق است که هرچه زود تر موانع و علایق ازمیان بردارد و طریق اجتماع والتقاء علی احمد حال واسعد فالٍ میسر ومهیا گرداند بمنه وطوله وقوّته وحوله .

این مفاوضه مشتملست بـرد و معنی یکی احیاء مراسم تهنیت و دیگر اقامت شرایط تعزیت اما تهنیت بدانکه خدای عزّ وجل مجلس شریف را زاده‌الله شرفاً بامداد عواطف و اصناف عوارف خویش مخصوص گردانید ومقالید امور آن اقالیم که دارالملك پادشاهان ومستقر سریر سلاطین بوده است بدست ایالت و سیاست او سپرد و احباب و اعدا را در ربقۀ مطاوعت و دایرۀ متابعت او آورده و از آنجا که کرم فایض وعدل شامل و خاندان قدیم و دودمان کریم مجلس شریف زاده الله شرفاً است این همه سعادات وکرامات از درجۀ استحقاق قاصر و نازلست پیوسته برافزون باد .

اما تعزیت بوفات آن سعید شهید قدس‌الله روحه که در حسن عهد وکمال مجد و سلوك مناهج خیرات و تجدید معالم حسنات رکنی مشار الیه و قطبی مدار علیه بود و اگر این دوست را ممکن بودی .... معالی توانستی آمد بذات خویش حاضر شدی و آنچه درطی ضمیر اوست ازسوزدل وتوجع ظاهر گردانیدی اما اعذار واضحست وموانع معلوم وچون هیچ کس را درین عالم که شاه راه فناست عمر مخلد وبقاء موبد نبوده است و نخواهد بود چنانکه خدای عز وجل می گوید و هوا صدق القائلین کل نفس ذائقة‌الموت در وقوع مصایب و حدوث نوایب طریق تسلیم سپردن و بقضا رضا دادن و صبر جمیل را که پاداش آن ثواب جزیل است عدّت خویش داشتن بنیل سعادت آخرت نزدیکتر و در بقاء مجلس شریف زاده‌الله شرفاً آنست که فرزندان آن سعید شهید ادام‌الله حیاطتهم درظل شفقت و کنف رعایت وحجر عاطفت خویش دارد و تربیت

و اصطناع ایشان بهمه غایتها برساند و حق آن گذشتگان در ماندگان رعایت فرماید
چه حفظ آن خاندان و مراعات اقارب را در ثبات دولت و دوام مملکت آثاری است
هرچه عظیم تر و برکاتی هرچه حمید تر و بر آمدن مراد ها و یافتن کامهای دل از نتایج
الفت و ثمرات موافقتست و پیوسته طریق مکاتبت و مراسلت معمور دارد و مطالعات
کریم و مفاوضات شریف مشحون بشرح مجاری احوال و مصارف امور فرستد و آرزوی
که باشد اعلام می دهد تا در اتمام آن شرط موالات و رسم مصافات بجای آورده میشود
ان شاءالله تعالی. والله اعلم و احکم بالصواب

تمت عتبة الکتبة بحمد الله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و عترته الطاهرین فی شهر المبارک سنة احدی و سبعین و ستمایه.



